

# هُدُءٌ سِبَا

از خاک تا افلاک

(دفتر سوّم)

استاد کریم محمود حقیقی

انتشارات حضور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت  
بنگر که از کجا به کجا می فرستمت  
حافظ

## فهرست مطالب

۷	..... سخن ناشر
۱۱	..... هُدُ هُدُ سبا
۱۲	..... مقدمه
۱۷	..... اخلاق یعنی چه؟
۲۱	..... سازگاری جان انسان با اخلاق حسنه
۲۳	..... دوگانگی روح و تن
۲۷	..... جهان بینی هر کس بگونه قلب اوست
۳۵	..... ابزار شناخت
۳۷	..... ارزش اندیشه و تفکر
۴۵	..... اُسوه‌ای از رسول الله ﷺ
۴۷	..... تفکر در چه چیز؟
۴۹	..... تفکر در تاریخ و امم پیشین
۵۴	..... تفکری دیگر در گورستان‌ها
۶۴	..... ابزار شناخت و اندیشه
۶۹	..... دگرگونی‌های قلب
۷۱	..... علائم قلب سلیم
۷۱	..... اول: فرقان

۵ /	فهرست .....
۷۳	دوم: عدم تعلق .....
۸۲	سوم: ارتباط .....
۸۴	تقابل ارتباط بین خالق و مخلوق .....
۸۷	سایر تقابل‌ها .....
۹۱	تقابل دیگر: نصرت و یاری است .....
۹۲	تقابلی برتر: در حدیث قدسی .....
۹۴	چهارم: آرامش .....
۱۰۰	پنجم: انس .....
۱۱۳	ششم: حزن سبز .....
۱۱۹	هفتم: یکتا بینی .....
۱۳۱	تحولات در قلب سالک .....
۱۳۱	هشتم: طهارت .....
۱۳۶	صلاحیت دل برای قرب حق تعالی .....
۱۴۳	نهم: انشراح قلب .....
۱۴۹	مراتب قلب و نفس انسانی .....
۱۵۳	دهم: تقویت دل .....
۱۵۹	یازدهم: قلب خاشع .....
۱۶۸	قلب المُنیب .....
۱۷۱	دوازدهم: نرمی و حساسیت دل .....
۱۷۷	آغاز ظهور احساسات باطنی .....
۱۸۵	باز شدن چشم دل .....
۱۹۴	نظر اولیاء .....
۲۰۰	در آرزوی چنین مردنی .....

داستانی دیگر	۲۰۱
استماع گوشهای دل	۲۰۳
دیدار شیطان	۲۰۹
مرحوم علامه طباطبایی (ره) می فرماید:	۲۰۹
داستان دیگر را به تماشا نشین	۲۱۱
شهید مرحوم آیت الله قدوسی می فرماید:	۲۱۲
اولین ارتباط آیت الله علامه طباطبایی	۲۱۳
داستان دیگری را از این بزرگوار	۲۱۳
واقعه‌ای دیگر	۲۱۴
دو داستان از مرحوم هیدجی	۲۱۷
ورود قلب در عالم نور	۲۲۰
چگونه توان بر عالم نور رسید؟	۲۲۹
بویایی دل	۲۳۶
خیانت در امانت	۲۳۸
کوری چشم دل	۲۴۱
ناشنوایی گوش دل	۲۴۶
طبع و ختم دل	۲۴۸
۱ - جبّاران و متکبّران	۲۴۸
۲ - معتدین و متجاوزین	۲۴۹
۳ - کافران	۲۵۰
حجاب دل	۲۵۲
قساوت و سرسختی دل	۲۵۵
مرگ دل	۲۵۸

## سخن ناشر<sup>۱</sup>

استاد گرانقدر «جناب آقای کریم محمود حقیقی» از شاگردان برجسته «حضرت آیت الله نجابت رحمته» در آغاز جوانی از تقوا و تهجد بهره‌ها داشت به طوری که با مادر متدین خود اغلب سحرها برمی‌خاست و با معبود خود به راز و نیاز می‌پرداخت و شبهای جمعه را غالباً در حرم حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) احیاء می‌داشت.

به اقتضای سن و زمان زندگی از عشقی مجازی در التهاب بود و چون طبع شعری هم داشت که گاه از آن التهاب درون ابیاتی می‌تراوید. معلّمی متدین به نام مرحوم «حبیب مشکسار» اخلاق اسلامی و اصول عقاید به وی می‌آموخت. همو اولین کسی بود که استاد را با شریعت آشنا نمود و در جلسات، مورد توجه خاص خود قرار داد. از همان دوران علاقه و انس به تنهایی و نیز تفکر و نظاره آسمان او را از مجالس دعا و جمع دوستان جدا می‌کرد، به گونه‌ای که گاهی او را به تصوف و دیوانگی منتسب می‌کردند.

---

۱. این مطالب برای آشنایی با شخصیت مؤلف و با استفاده از کتاب «لطف حق» تقدیم

خوانندگان محترم می‌شود.

از جمع دوستان کناره می‌گرفت و در کناره جویبارها تنها، به دنبال گمشده جان می‌گشت؛ گمشده‌ای که ندیده و نشناخته، دوستش داشت و به آن عشق می‌ورزید. بعد از توسل و عرض حاجت به محضر مولا امام امیرالمؤمنین علیه السلام، در عالم رؤیا مژده اتصال به کاروان نور به وی داده شد و در همان رؤیا به حضور حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) شرفیاب شد و عرض حاجت و آرزوی انتظار نمود و مورد تقدیر قرار گرفت. از این رؤیا بسیار تحت تأثیر قرار گرفته، توجه به معنی و مراقبت در شریعت را پیشه نمود.

در هیجده سالگی کتابی در موضوع عبور از «مجاز و روی آوردن به حقیقت» به نام «طوفان عشق» نگاشته و به چاپ رساند. «حضرت آیت الله نجابت» بعد از رسیدن به درجه اجتهاد در مراجعت از نجف اشرف به طرف شیراز، کتاب مذکور را در دست کسی می‌بیند و علاقمند دیدار مؤلف می‌شوند. در اولین ملاقات به نحو عجیبی آن بزرگوار به ایشان پیشنهاد رفاقت و دوستی می‌فرماید. شاگرد که گویی گمشده خود را یافته، خود را با تمام وجود به آن مرشد کامل و عارف متألّه تسلیم می‌نماید.

رفاقت روز به روز گرمتر می‌شود و اغلب روزها در دامن طبیعت و کوه و دشت و شبها در نور مهتاب، در جلسات انس با حضرت استاد، در کنار جویبارهای طبیعت از چشمه‌سار زلال معرفت جامهای پیاپی به ریشه جان می‌نوشاند.

غیبت او در نزد اقران و دوستان سابق، گاهی سبب انتقاد و اعتراض می‌گردد و به بحث و مجادله می‌انجامد و پاره‌ای اوقات، سردی و تردید در روحیه شاگرد پدیدار می‌شود. وقتی مشکل خود را با استاد در میان



گذاشت و از او درخواست نمود تا از خداوند برای او حجت غیبی بخواهد که تردیدش برطرف شود. در عالم خواب به او گفته می‌شود که: «از آقای نجابت پیروی کن». از آن پس پرده شک و تردید زایل و راه در پیش چشمش روشن می‌شود و وقتی برای آقا (آیت الله نجابت) رؤیا را نقل می‌کند، لبخند رضایت بر چهره آقا می‌نشیند.

«استاد حقیقی» به همراه یکی از یاران و به امر استاد خود برای زیارت و کسب فیض از حضرت آیت الله حاج آقا جواد انصاری (استاد آیت الله نجابت) عازم همدان می‌شود و در آن جا با استقبال گرم حضرت استاد مواجه می‌شوند، گویی آن‌ها از قبل هم‌دیگر را می‌شناسند. چند روزی که در محضر ایشان بودند، حداکثر استفاده و کسب فیض نموده و به شیراز مراجعت می‌کنند.

در سفر دوم که به همراه جمعی از دوستان به همدان داشت باز هم از بهره‌های معنوی سرشار می‌شود. در سفر سوم نیز همراه با «حضرت آیت الله نجابت» و «حضرت آیت الله دستغیب» (رحمهما الله) و گروهی از یاران به محضر ایشان در همدان می‌رسند و توشه‌ها برگرفته و خوشه‌ها می‌چینند. «جناب استاد حقیقی» در زمان مرحوم «آیت الله نجابت» و با تأیید ایشان بیش از چهل سال، جلسات هفتگی برای جوانان و شیفتگان علوم و معارف الهی تشکیل می‌دادند و پویندگان راه کمال را هدایت و ارشاد می‌نمودند، که بسیار مورد توجه استاد بود و جلساتی را نیز خود آقا شرکت می‌فرمود و هم اکنون نیز همان برنامه‌ها ادامه دارد. خداوند بر تأییدات ایشان بیفزاید.

حدود ده سال قبل از فوت «مرحوم آیت الله نجابت» بعضی از خواهران

تحصیل کرده تقاضای تشکیل جلسه ویژه خانم‌ها کردند. استاد حقیقی می‌فرماید: «باید از استادم اجازه بگیرم». و ایشان امر می‌کنند که «حتماً این کار را بکن». در جلسات مذکور همچون قلمستانی، نهال‌هایی که می‌بالیدند، به بوستان اشجار طیبه آقا (حضرت آیت الله نجابت) منتقل می‌شدند.

بعد از تألیف کتاب «فروغ دانش در قرآن و حدیث»، بود که آقا (حضرت آیت الله نجابت)، استاد حقیقی را به نوشتن و تألیف کتب امر و ترغیب نموده و می‌فرمودند: «کار به چاپ آنها نداشته باش، تو باز هم بنویس، خدا کریم است». به طوری که شاگردان آقا، همه منتظر چاپ کتب ایشان بودند. کتاب‌های «تخلی» و «تزگی» و دو جلد «تحلی» و یک جلد «تجلی» در زمان حیات آقا و با کمک ایشان چاپ شد که همگی مورد توجه خاص و عنایت آن بزرگوار قرار گرفت. عاقبت دست اجل بین مراد و مرید جدایی افکند و روح ملکوتی استاد به سوی معبود پرکشید و آتش حرمان فراق در دل عاشق افکند. روحش شاد.

«استاد کریم محمود حقیقی» در حال حاضر علاوه بر این‌که راه استاد را در رشد و تعالی بخشیدن به نسل جوان و جویندگان کمال و حقیقت‌ادامه می‌دهند، با تألیف و تدوین آثار جاودانه نیز عطش تشنگان زلال معرفت را فرو می‌نشانند.<sup>۱</sup>

خداوند بر عمر و عزت و توفیقاتشان بیفزاید. آمین.

**انتشارات حضور - تیر ماه ۱۳۸۱**

---

۱. علاقمندان برای تهیه هریک از آثار استاد با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایید.

## هُدُ هُدُ سِبَا

ای هُدُ صبا به سبَا می فرستمت  
بنگر که از کجا به کجا می فرستمت  
حیف است طایری چو تو در خاکدان غم  
زاینجا به آشیان وفا می فرستمت  
در راه عشق مرحله قرب و بُعد نیست  
می بینمت عیان و دعا می فرستمت  
هر صبح و شام قافله ای از دعای خیر  
در صحبت شمال و صبا می فرستمت  
در روی خود تفرّج صنع خدای کن  
کائینه خدای نما می فرستمت  
تا لشکر غمت نکند مُلک دل خراب  
جان عزیز خود به فدا می فرستمت  
هر دم غمی فرست مرا و بگو به ناز  
کاین تحفه از برای خدا می فرستمت  
ای غائب از نظر که شدی همنشین دل  
می گویم دعا و ثنا می فرستمت  
تا مطربان ز شوق مَنّت آگهی دهند  
قول و غزل به ساز و نوا می فرستمت  
ساقی بیا، که هاتف غیبم بمژده گفت  
با درد صبر کن که دوا می فرستمت  
حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر توست  
تعجیل کن که اسب و قبا می فرستمت

(حافظ)

## مقدمه

### بسمه تعالی شأنه

صورت لفظی اسماءِ حق تعالی الفاظی است که صوت آن از دهان بیرون می‌آید و صورت کتبی آن، آنچه با خامه و رنگ در کاغذ نقش ببندد. اما حقیقت اسماء، جلواتِ ذات حضرت حق تعالی است در شأن هر اسم در عالم، که رکن ماهیات عالم هستی است، «بِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> و حضرت شاهد و ظاهر در عالم طبیعت با آن اسماء خود را به تماشا نهاده. مفاتیح غیب نیست جز همین اسماء که اگر آنها را بیایی سلوک در شاهراه معرفت و آشنایی با غیب عالم برایت بس آسان گردد. و چون ملکوت، علت عالم مُلک است و هر علت از معلول خود بسی کامل تر است. سالکی که با ملکوت عالم که تجلی‌گاه اسماء حق تعالی است آشنایی یافت، دیگر توجهی بر عالم مُلک ندارد. چون نظرش به کامل گرایید، دیگر نظاره گرِ ناقص نیست.

و این نگرش دروازه عالم معرفت، و آغاز تابش و طلوع خورشید تابناک

---

۱ - دعای کمیل .

عشق بر دل سالک است:

«كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ»<sup>۱</sup>

ای عزیز! ملک با تو و ملکوت با تو و جبروت با تو و خداوند با تو است، و هر چه را در عالم نظاره گر باشی نیز ملک و ملکوت و جبروت و خداوند دارد و این عوالم هر یک معلول دیگری و همه معلول حضرت خالق اند. در خود و در هر شیء که نگری به کدامین عالم نظاره گر باشی؟ همان جا منزلت توست اکثر مردم گامی از ملک بیرون ننهاده‌اند، و هرگز انوار ملکوت، قلبشان را نوازش نداده است.

با تفکر در قانون علیت درهای عالم ملکوت گشاده گردد و ره توشه این سفر آماده شود و شاه کلید این باب بسته دانش، این اصل فلسفی است که: «معلول علت تامه، چیزی جز مرتبه نازلۀ علت را با خود ندارد».

پس هر اسم را که به تماشانشستی دانی که جلوات آن اسم در عالم بالا بس عظیم تر و دلربا تر است. لاجرم توقف در عالم شهادت را جایز نشمری. اما بر این بارگاه همه را راه ندهند، دیدار و لقای حضرت ظاهر را طهارت لازم است که مطلوب از هر عیب مبّرّا است زین رو فرمودند:

«تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ».

شیخ اشراق را عقیده بر این بود که هر آنکس که خواهد در مکتب معرفت الله گام نهد قبلاً باید چهل روز با ریاضات شرعیّه جان خود را از هر

آلایش بپیراید.

و در حقیقت توان گفت که چون جان سالک تمنای لقای پروردگار خویش را دارد باید خدایی شود تا بر بارگاه محبوبش ره دهند:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»<sup>۱</sup>

آب را هرگز بر آسمان راه نیست مادام که در ظلمت کده چاه است، تولدی او را می طلبد که از رَجَمِ خَاکِ بر سطح آن راهی یابد و تولدی دیگر تا از آبی به بخاری تبدیل شود. آنگاه، دیگر در زمینش قرار نباشد.

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به در آی

که صفایی ندهد آب تُرابِ آلوده

شستشویی کن و، آنگه به خرابات خرام

تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

به طهارت گذران منزل پیری و مکن

جامه شیب چو تشریف شباب آلوده

(حافظ)

«لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى

مَلَكُوتِ السَّمَاءِ»<sup>۲</sup>

اگر نبود که شیاطین برگرد دل آدمیان می چرخند هر آینه

می دیدند ملکوت آسمانها را. (حضرت محمد ﷺ)

۲ - محبّة البيضاء، جلد ۲، ص ۱۲۵ .

۱ - سورة بقره، آیه ۱۳۸ .

با رهایی از تنگ سرای عالم ملک و ره یابی به ملکوت عالم هستی  
و آشنایی به فراخنای غیب، جهانی دیگر فراروی خود گشایی و با عالمی  
بس عظیم آشنایی یابی نموداری از این عالم را در حدیث  
معراج توانی یافت:

«وافتح عين قلبه و سمعه حتى يسمع بقلبه و ينظر بقلبه الى

جلالی و عظمتی... و اسمعه کلامی و کلام ملائکتی و أعرّفه

السِّرّ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِي».<sup>۱</sup>

و می گشایم چشمان دلش را و گوشش را تا بشنود با قلبش و

بنگرد با آن، به جلال و عظمت، شنوایم به او سخن خود را و

سخن فرشتگانم را و بشناسم به او سرّی را که از خلقم پنهان

داشته‌ام.

گر تو را سر این راه است بسم الله، زودتر برخیز که عمر در گذر است و

فرصت اندک و ملک الموت در کمین.

در خاکروبان میخانه، کوب ره می فروشان میخانه، روب

مگر آب و آتش خواصت دهد ز هستی به مستی خلاصت دهد

که حافظ چو بر عالم جان رسید چو از خود برون شد، بجانان رسید

(حافظ)

در جلد اول و دوم این مجموعه با بعضی از صفات پروردگار که لازمه

---

۱ - حدیث معراج، بحارالانوار / ارشاد القلوب دیلمی .

آرایش جان سالک است آشنایی یافتی، هم اکنون در این دفتر آرایشی  
دیگر تا جانت را با جانان هم‌رنگ سازی و بدانجاری که از خود گم گردی  
و در او پیدا شوی.

ز آتشی می‌لافد و خاموش و ش است	رنگ آهن محو رنگ آتش است
پس «آنا نار» است لافش بی‌زبان	چون بسرخ‌گشت همچون زُرکان
گوید او: من آتشم، من آتشم	شد ز رنگ و طبع آتش مُحتشم
آزمون کن دست خود بر من بزن	آتشم من گر تُرا شک است و ظن
هست مسجود ملائک ز اجتبا	آدمی چون نور گیرد از خدا
گم شود از مرد و صف مردمی	چون پری غالب شود بر آدمی
زان سری نه زین سری گفته بود	هرچه گوید او پری گفته بود
کردگار آن پری را چون بود؟	چون پری را این دم و قانون بود

(مولوی)



## اخلاق یعنی چه؟

برای اکثر مردم مفهوم اخلاق الهی و دینی روشن نیست، تابع نظر عرفاند که تصور کنند آنکه خوب می‌خندد و بسیار شوخ است، همیشه با مردم مزاح می‌کند، اهل معاشرت است و مجالس را گرم می‌کند آدمی است خوش اخلاق، با آنکه مزاح و لبخند در جای خود خوب و پسندیده است. اخلاق اسلامی در بعضی مواقع دندان روی جگر گذاشتن است، خشم و غضب است، با همه نمی‌شود خندید، و خوش برخورد نمود.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ

بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup>

محمد ﷺ رسول خداوند است و آنانکه با او هستند سختگیرند

با کفار و مهربانند با مؤمنین.

خداوند چشم اشکیار را از لب خندان بیشتر دوست دارد. قهقهه که نمودی از شادی فراوان است که در اسلام کراهت دارد، انسان‌های فکور و ژرف‌اندیش کمتر لب به لبخند می‌گشایند، طالب سوز و اشک و آه‌اند.

سوز دل، آه سحر، ناله شب همه را از اثر لطف خدا می‌بینم

(حافظ)

بسا گروهی که بخندند و بخندانند

چه کنم چون نه بخندم نه بخندانم؟

خنده از بیخردی خیزد، من چون خندم؟

که خرد سخت گرفته است گریبانم

از پی آنکه دی از بهر چه خندیدم

تا دم صبح بدل خسته و گریانم

(ناصرخسرو)

چه بسیار کسانی، که از روی لهو بسیار می خندند و در روز قیامت بسیار

می گریند و چه بسیار کسانی که برگناهان خویش، بسیار می گریند و

ترسانند، اما روز قیامت بسیار شادمان و خندانند.<sup>۱</sup>

اگر آنچه من می دانم شما بدانید، قطعاً کم می خندید و بسیار

می گرید.<sup>۲</sup>

باری اخلاق الهی یعنی هم رنگ قرآن شدن، دانید که چون خواهند

بنایی مجلل سازند نخست کل بنا را بر صفحه کاغذ ترسیم نمایند و از آن

پس بر روی زمینی هموار پیاده کنند. قرآن صورت کتبی انسان کامل است

و انسان کامل در حقیقت قرآن گویا و زنده است.

خداوند پیامبرش را به عظمت اخلاق ستود. آنجا که فرمود:

---

۲- نور الثقلین .

۱- عیون اخبار الرضا .

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup>

از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیده شد: معنی خلق عظیم چیست؟

فرمودند: آن خلق عظیم، اسلام است.<sup>۲</sup>

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی عارف و فقیه بزرگوار را واقعه ایست به این شرح، او می گوید: «من هر وقت قرآن می خواندم و به این آیه می رسیدم که خداوند می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۳</sup>

هرآینه در رسول الله صلی الله علیه و آله برای شما آسوه و سرمشقی نیکوست.

بس افسرده و گریان می شدم، که ای کاش ما تمام جزئیات اعمال و رفتار ایشان را می دانستیم تا طبق آن عمل می کردیم، در تجارت، در سفر و حضر، در خانواده، در عبادات، در جبهه و جهاد. آنچه به ما رسیده، بس اندک است.

یک شب بعد از تهجد به قرائت قرآن مشغول بودم، به همین آیه رسیدم و آن حسرت دیرین اشکهای چشمم را جاری ساخت، ناگهان حجره ام غرق نور شد و مُلهم شدم که رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. صدایی شنیدم که فرمودند: از چه می گویی؟ رنج خویش را با ایشان در میان نهادم. فرمودند: این چیست که می خوانی؟ عرض کردم: قرآن است، فرمودند:

۱ - سوره قلم، آیه ۴ .

۲ - معانی الاخبار .

۳ - سوره احزاب، آیه ۲۱ .

همین اخلاق من است».

کم‌کم معنی اخلاق برایتان روش گردید، هرگاه رفتار، گفتار و نوشتار کسی مطابق دستورات قرآن بود او انسان کامل و شایسته اخلاق الهی است. قال رسول الله ﷺ :

«الْخُلُقُ وَ عَاءُ الدِّينِ»<sup>۱</sup>

اخلاق ظرف دین است.

طبق این حدیث هر آنچه از اخلاقیات با جان تو عجین شود، ظرفیت و گنج تو بیشتر و سعه صدر تو عظیم‌تر خواهد بود.

ابوحامد غزالی را در تعریف اخلاق سخن جالبی است:

«کلمات خَلْق و خُلُق همیشه با هم بکار می‌رود، مثلاً گفته می‌شود: فلان، حَسَن الخُلُق و الخُلُق است. یعنی خوش ظاهر و باطن است. بنابراین منظور از خُلُق شکل و چهره ظاهری است و مراد از خُلُق صورت و چهره باطنی است. خُلُق عبارت است از هیأت و حالت راسخ در نفس که به سبب آن اخلاق و رفتارها به راحتی و بدون احتیاج به فکر و تأمل از نفس سر می‌زند حال اگر از هیأت و خوی، افعال و رفتار پسندیده عقلی و شرعی سرزند آن هیأت را خُلُق حَسَن یا خوی نیکو می‌نامند و اگر افعال زشت و ناپسند سرزند آن خُلُق را خوی ناپسند نامند»<sup>۲</sup>.

۱- کنز العمال .

۲- احیاء العلوم .

## سازگاری جان انسان با اخلاق حسنه

وقتی محاسن اخلاقی و معایب آن را، در نظر گیرید بدون آنکه خود را در معرض عمل قرار دهید، دقت کنید که کدام مطلوب جان شماست، دروغ یا راستی، عدالت یا ظلم، خیانت یا امانت، بخل یا احسان. باور ندارم جان و فطرت کسی جنبه‌های منفی اخلاق را بستاید. بنابراین گرایش جان انسان به محاسن و خوبی‌هاست. و این امر خداست که با تمنای جان خویش ستیزه و مخالفت ننماید.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup>

روی را بطرف دین حق گردان که این آفرینش الهی است که خداوند مردم را بر آن فطرت آفرید.

گویی طی صراط مستقیم برای جان انسان راهی است سراشیب که با آرامش و آسانی طی می‌شود در حالیکه طی راههای خلاف آن مشکل و پر از سنگلاخ و با اکراه و مخالفت با فطرت صورت می‌گیرد.

زین‌رو آدمی سخن راست را با آرامش بیان می‌کند ولی در گفتار کذب و دروغ، ضربان قلبش تغییر می‌کند، رنگ چهره‌اش عوض می‌شود و بسا دستش بلرزش می‌افتد و زین‌رو در بعضی از محاکم برای سنجش این احوال دستگاه دروغ سنج را بکار گرفته‌اند.

با درک این موضوع، در مخالفت و ستیز با دستورات اخلاقی نه تنها ما

به جنگ دین و جامعه‌ای با فرهنگ می‌رویم که در مرحله اولی ما به جنگ خود و ستیز با خود پرداخته‌ایم. و در حقیقت نسیان خدا ما را به نسیان نفس کشانیده:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»<sup>۱</sup> همانند آنان

مباشید که خدا را فراموش کردند در نتیجه خویشتن را از یاد بردند.

غزالی بعد از آنکه خلق را از خلق جدا کرده می‌گوید: «خلق قابل تغییر نیست، ولی خلق قابل تغییر است و انبیاء آمده‌اند که خلق را عوض نمایند».

و تو ای عزیز! بدانکه خلق و آفرینش تو در سرای دیگر بگونه خلق تو است لاجرم سرای دیگر خلق خود را بدست خود تغییر توانی داد.

اگر بهشت را باور نداشتیم و هراسی ما را از دوزخ هم نبود، باز

شایسته بود که در طلب مکارم اخلاق برآییم، زیرا که راه موفقیت

و پیروزی در تحصیل مکارم اخلاقیست.<sup>۲</sup> (حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

و اهمیت کسب مکارم اخلاق را حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا به آنقدر ارزش

داد که فرمود: اصل انگیزه بعثت من ترویج مکارم اخلاق است.

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۳</sup>

همانا من برانگیخته شده‌ام تا خواهی نیک را به کمال رسانم.

و اگر تو را این سخن باور است. برخیز و آماده کسب فضائل و مکارم

اخلاق خویش باش، تا انگیزه بعثت خاتم انبیاء را لبیک گویی و در راه

سعادت دنیا و آخرت خویش گام نهی. و زین‌رو به دنبال مطالب جلد اول و

دوم این مجموعه باز صفات اخلاقی را پی می‌گیریم.

۱ - سوره حشر، آیه ۱۹ .

۲ - مستدرک الوسائل .

۳ - کنز العمال .

## دوگانگی روح و تن

چون از آغاز حیات تن و جانت پیوندی با هم داشتند، بسا بی‌دقت آنها را از هم انتزاع کردن نتوانی زین‌رو برای بازشناسی این دو مثالی چند آورم. بدن نیاز به انرژی دارد و انرژی بخش آن طعام است، چون انرژی کاهش یافت، معده خود تمّای خوراک کند. با نام خوراک بزاق دهان ترشح کند، بوی غذا برای مشام انسان مطلوب است، چشم اگر به مشاهده غذا پرداخت بر این میل افزون می‌گردد. و در صورت عدم ارضاء تدریجاً انرژی بدن کاسته می‌شود تا بدانی که مرگ آنرا تهدید می‌کند نیاز بدن انسان به اکسیژن و هوا بیش از نیاز او به خوراک است، در هوای خوب بهتر تنفس می‌کند، هوای گردآلود، مورد تنفّر اوست، حتی بدون اختیار در برابر آلودگی هوا به سرفه می‌افتد، تاگرد و غباری که وارد ریه شده از ریه خارج کند، در حقیقت دستگاه تنفس آنرا می‌پسندد که صلاح اوست. اگر شیئی خارجی وارد چشم شود چشم باریش اشک خود به شست‌وشو پردازد، اگر خوراکی نامطلوب وارد دهان شود حس ذائقه از آن متنفّر است، شامّه نیز بر این تشخیص یاری می‌دهد و اگر این دو در اشتباه افتند معده با استفراغ آنرا رد می‌کند و نمی‌پذیرد. این تشخیص هماهنگی مربوط به کالبد انسان است اما ادراکات روح و عواطف انسان به همین‌ها خلاصه نمی‌شود. شما از دانستن لذت می‌برید و از جهل تنفّر دارید. این شعر فردوسی - علیه‌الرحمه - را همه قبول دارید:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

حتی نه پسند دانش برای خود شما مورد نظر است، بلکه دانشمندان را دوست دارید و لو هیچگونه از دانش آنها سودی به شما نرسیده باشد. عامل درک این محبت در کجای بدن شماست؟  
مثالی دیگر را دقت فرمایید:

این مثال را چون خواهم ملموس تر افتد، در ذیل دو داستان می‌نگارم:  
آقا محمد خان قاجار چون در تعقیب لطفعلی خان زند به کرمان رسید و او را شهید کرد، دستور داد هفتصد نفر از کرمانیهایی که لطفعلی خان را یاری کرده بودند اسیر کنند، چون اسیران، برای آزادی خود بسیار التماس کردند، دستور داد که هر اسیری دو نفر از بستگان خود را بیاورد تا ضامن ایشان شوند که دیگر دست به این اعمال نزنند، اسیران با خوشحالی هر یک پدر یا برادر یا فرزند خویش را آوردند، سپس دستور داد تا این اسیران سر هر یک از دو ضامن را از بدن جدا کنند و اسیران با هزار شکنجه و رنج ناچار سر بستگان عزیز را از تن جدا کردند. زان پس دستور داد تا هر اسیر سرهای عزیزان را برداشته و از کرمان به بم حمل نمایند و در آنجا دفن کنند و پس از پایان این مراسم دستور داد سر هفتصد اسیر را بزنند.

**داستان دوم** در شرح حال شبلی است، این داستان در رساله قشیریّه آمده که سعدی - علیه‌الرحمه - آنرا منظوم ساخته. ترجیح دادم منظومه سعدی را ملاحظه فرمایید:

یکی سیرت نیکمردان شنو      اگر نیک بختی، تو مردانه رو  
که شبلی ز حانوت گندم فروش      به ده برد انبان گندم بدوش



نگه کرد موری در آن غله دید      که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید  
ز رحمت بر او شب نیاراست خفت      به مأوای خود بازش آورد و گفت:  
مروّت نباشد که این مور ریش      پراکنده گردانم از جای خویش

(سعدی)

حال بعد از مقایسه این دو داستان بدرون خویش بنگر. اینطور نیست  
که یک نفرت از آقا محمد خان و یک محبت از شبلی در درون خود  
می‌یابی؟ نه آقا محمد خان خیری از تو کاسته و نه شبلی چیزی بر تو  
افزوده. عامل تشخیص این نفرت و محبت چه عضوی از اعضای توست؟  
آدمی فطرتاً از ظلم بیزار و به احسان و عدل عشق می‌ورزد و لو در  
ظلم و عدل پای خودش در میان نباشد.

نخواهد که بیند خردمند نیش      نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

(سعدی)

در زندگانی اگر کسی خدمتی به شما کرده، یا نیازی را تأمین نموده، ولو  
با تقدیم جرعه آبی باشد او را دوست دارید و در برابر دشمنی‌ها و  
بی‌مهری‌ها یک نحوه تنفر و بی‌زاری شما را رنج می‌دهد.

از دست دادن فرزند را داغ می‌نامند. و داغ مراسمی بود در گذشته که  
کنیزان و غلامان و اسب‌ها را داغ می‌کردند و آن مهر آهنی بود که نام مولی  
یا مالک بر آن حک شده بود، آنرا می‌گذاختند و بر بازوی غلام یا کنیز و یا  
کفل اسب می‌گذاشتند که اثر آن تا پایان عمر بر روی پوست می‌ماند.

این لغت با این مفهوم چه ربطی با از دست دادن فرزند دارد؟

و به یقین باید دانست که این داغ کردن را مادران و پدران بر، از دست

دادن فرزند ترجیح می دهند، از خود بپرسیم، این درد جانسوز در چه عضوی از بدن است؟

و اینجا در بند این نیستیم که وارد بحث معرفت نفس شوم، فقط بر آنم که یقین کنی عالمی دیگر با این پیکر آدمی است که اصل وجود آدمی همان عالم است و آن ملکوت انسانیت که اگر از شناخت آن محروم گشتی از تمام فضائل به دور ماندی. زین رو خداوند توصیه فرمود که نه تنها به ملکوت خویش که به ملکوت کلّ عالم هستی بیاندیش.

«أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup>

آیا نمی نگرند در ملکوت آسمانها و زمین؟

حال ملکوت خود را خواه جان، خواه نفس، خواه دل و قلب بنام. مهم نیست که نامش چه باشد، فقط بدان که تو همائی و این پیکر و کالبد تو مرکب آن است. زین رو اگر خود را دوست داری به صلاحدید و تزکیه آن پرداز. که غرض از آفرینش تو منحصراً کمال بخشیدن به واقعیت توست، که اگر آنرا رها کردی و به تربیت و تزکیه آن نپرداختی، خسران ابدی تورا تهدید می کند و این سخنی است که بعد از هفت سوگند عظیم، پروردگار تو فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْنَهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْنَهَا»<sup>۲</sup>

مُسَلِّم رستگار شد آنکه نفس خویش را تزکیه نمود و نا امید شد آنکه آنرا وا گذاشت.

---

۱ - سورة اعراف، آیه ۱۸۵ . ۲ - سورة شمس، آیه ۹ و ۱۰ .

## جهان بینی هر کس بگونه قلب اوست

چون معیار تشخیص، مربوط به قلب و باطن انسان است، اگر قلب مزگی و پاک باشد همه جا را پاک و شفاف یابد و اگر ناپاک، همه جا را تیره ببیند. همانگونه که مریض را دیدار جمال و زیبایی لذتی نمی بخشد ولو در بهترین گلزارها ساکن باشد، ولی جان سالم حتی با ورزش نسیمی به ترنم آید.

جان حضرت زینب کبری علیها السلام در آسمان ملکوتی قرب و رضا تا کجا بال کشیده که در برابر کوهی از مصائب می فرماید:

«مَا رَأَيْتُ مِنْ اللَّهِ إِلَّا الْجَمِيلَ»<sup>۱</sup>

من از خداوند جز جمال و زیبایی چیزی ندیدم.

اینجا به مقایسه تراوشات دو جان پاک و پلید بنشینیم تا شوق وصول به دارالملك طهارت در ما افزون گردد. نخست این مطلب را در دو نظم سعدی مشاهده کن:

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل

آنچه از سر سویدای بنی آدم از اوست

---

۱ - خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید .

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
ساقیا باده بده شادی آن کاین دم از اوست  
پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است  
چون به این در همه را پشت عبادت خم از اوست  
زخم خونینم اگر به نشود به باشد  
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست  
به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح  
تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست  
بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست  
بارادت بکشم درد که درمان هم از اوست  
(سعدی)

خرم و شادمان، چرا که جهان خرم از اوست، و دوست داشتن همه  
عالم چرا که همه عالم اثر و جلوه گاه اسماء اوست، چون هر حال از ناحیه او  
صادر می شود چه تفاوت کند خواه شادی و خواه غم باشد، بر این نشاطم  
ای ساقی جامی ریز که معرفت این را یافتم که حتی دم و بازدمم با قدرت او  
صورت می پیوندد؛ گدا و پادشاه را در چشم عارف چه تفاوت، که هر دو  
مخلوق حضرت پروردگار و بنده او هستند، چون مرهم گذار، اوست باش تا  
زخم بهبودی نیابد.

باری ای دوست از دم عیسی صبح، جان و دل مرده خویش را زنده کن،  
که دم صبح گاهی از انفاس رحمانی است زمانی که محبوب ساقی است جام  
زهرش را با حلاوت نوشم و چون درمان دردم بدست اوست با رضایت به

درد تن می‌دهم، زمانی که شفابخش دردم اوست.

و اما جمال طبیعت تا آنجا دلربایی دارد، که سبحات جمال و جلال  
حق بر دل سالک نتابیده، آنجا که جان، آشنای جمال ملکوت گردید،  
آنچنان مسحور می‌گردد که دیگر توجهی بر این پرتو زائش نیست و  
بسا داستان روی برگردانیدن حضرت خلیل الله از ستاره و ماه و خورشید  
و روی آوردن به ذات فاطر السموات و الارض در کشف چنین مقاماتی  
باشد که:

«إِنِّي لِأَحِبُّ الْأَقْلِينَ»<sup>۱</sup>.

براستی که من غروب کنندگان را دوست ندارم.

یک شب دل سودایی، می‌رفت به بستان‌ها

بی‌خویشتنم کردی بوی گل و ریحان‌ها

گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل

چون یاد تو افتادم، از یاد برفت آنها

ای مهر تو در دلها وی مهر تو بر لبها

ای شور تو در سرها، وی سر تو در جانها

تا عهد تو دریستم، عهد همه بشکستم

بعد از تو روا باشد نقض همه پیمانها

تا خار غم عشقت بنشسته به دامانم

کوته نظری باشد رفتن به گلستانها

گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید

چون عشق حرم باشد سهل است بیابانها

(سعدی)

و حافظ غرض از تماشای عالم را منحصرأ دیدار اسماء محبوب

می داند.

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ بدست مردم چشم، از رخ تو گل چیدن

\_\_\_\_\_

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم

تا به اقلیم وجود اینهمه راه آمده ایم

سبزه خط تو دیدیم و ز بستان نعیم

به طلبکاری این مهر گیاه آمده ایم

عالمی که جلوه گاه اسماء حق تعالی است و در همه جا نقاش

جان آفرین صفات و اسماء خود را به تماشا نهاده، مگر می شود

انسان طالب اندیشمند در آن خیره نماند؟ و عاشقانه مفتون عکس

محبوب نباشد؟

محقق را که وحدت در شهود است      نخستین نظره بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید      ز هر چیزی که دید اول خدا دید

به نزد آنکه جانش در تجلاست      همه عالم کتاب حق تعالی است

(شبستری)

مگر طالب می تواند از مطالعه این کتاب سرباز زند؟!

اینها نمونه ایست از دیدار قلوب سالم از جهان طبیعت، دیداری عاشقانه، همراه با اندیشه‌ای حکیمانه. تا نپنداری که این مطالب بیانی شاعرانه است، نمونه‌ای نیز از نثر عارفان را به تماشا نشین:

«تا لذت انس چشیدم، وحشت در جهان نیافتم، اگر به سوراخ سوزنی شدم آنرا به، گشادگی آسمان یافتم، بهر تاریکی که نگریستم آنرا روشن دیدم، «أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ» بیادم افتاد. محبوب و مکروه را همه محبوب یافتم، «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» را یاد کردم. در اندیشه افتادم که با این گشادگی مردمان چرا در تنگی اند. و با این روشنی، جهان بر چشم خلائق چرا تاریک است؟ دانستم آن تنگی در دل خودشان است. زین رو جهان بر ایشان تنگ می نماید. همچون کسی که سرش بگردد، عالم پیش چشمش گردان نماید و حال آنکه عالم ساکن است. این سر اوست که می گردد. همچنین دانستم که این تاریکی در دل ایشان است که عالم بر ایشان تاریک نماید، همچون آن شخصی که به ناگاه کور شد. با اهل خانه گفت، چه شد که چراغ شما بمرد. ای خواجه این چراغ توست که بمرد. چراغ خانه روشن است.

ای ولی من صفت انس بهشت شنیده‌ای؟ جایی می شناسم انیس تر از بهشت و آن درون دل عارفان است. وصف وحشت دوزخ شنیده باشی

جایی شناسم از آن موحش تر و آن درون دل جاهلان است»<sup>۱</sup>.  
باری، سرت را به درد نیاورم. این نمونه‌ای از جهان بینی اهل معرفت  
است، تادمی به مقایسه نشینی. از تاریک دلان بدبین نیز کلامی بشنو:  
خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود  
من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود  
خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش

از عذاب خلق و من یارب چه‌ات منظور بود؟

(میرزاده عشقی)

اگرغم را چو آتش دود بودی      جهان تاریک بودی جاودانه  
در این گیتی سراسر گر بگردی      خردمندی نیایی شادمانه

(شهید بلخی)

آن یکی جهان را سرتاسر نور می‌بیند و این همگی ظلمت.

از آمدنم نبود گردون را سود      وز رفتن من جاه و جلالت نفزود  
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود      کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟

(منسوب به خیام)

گر آمدنم به من بُدی نامدمی      ور رفتن من به من بُدی کی شدمی  
به ز آن بندی که اندر این دیر خراب      نه آمدمی نه بُدی نه شدی

(منسوب به خیام)

---

۱ - مکتوب ۱۲۰ از مکاتیب عبدالله قطب شیرازی .



جهان بینی هر کس بگونه قلب اوست ..... / ۳۳

جامیست که چرخ، آفرین می‌زندش صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش  
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش  
(منسوب به خیام)

جهل بر آنچه ندانیم از کجا آمده‌ایم و حیرت که ندانیم بکجا می‌رویم، و  
غرض از آفرینش ما چیست؟  
براستی که زندگی را بس تاریک و وحشت‌زا می‌کند، عمری بی‌هدفی،  
و در ظلمت جهل و بی‌خبری گام زدن بر راستی که چقدر رنج آفرین  
است و خوش بر آنانکه، ره را یافتند و سالک طریق معرفت و  
محبت شدند.

«رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَ فِي آيِنٍ وَ إِلَى آيِنٍ»<sup>۱</sup>

خدا رحمت کند انسانی را که بداند از کجا آمده؟ و در چه کار است؟  
و به کجا می‌رود؟

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بنابراین لازم است دمی به این تحقیق نشینیم:  
روزها فکر من این است و همه شب سختم  
که چرا فارغ از احوال دل خویشتم؟  
از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟  
بکجا می‌روم آخر؟ ننمایی وطنم  
مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا؟  
یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟

و سپس یک برداشت برای ترسیم نقشه آینده هدفمند:  
جان که از عالم علوی است یقین می‌دانم  
رخت خود باز برآنم که به آنجا فکنم  
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک  
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم  
خنک آنروز که پرواز کنم تا بر دست  
به هوای سرکوش پر و بالی بزنم  
تا به تحقیق مرا منزل و ره ننمایی  
یکدم آرام نگیرم، نفسی دم نزنم  
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم  
آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم

(مولوی)

آنچه در این مجلس به تماشا نشستنی نمونه‌ای از دو برداشت برای زیستن و سپس رفتن است. زندگانی یک انسان هدفمند، اندیشمند، و خوش بین و واقعیت‌گرای، در برابر انسانی دیگر بدبین، پندارگرای، پوچ و بی‌هدف، که هرگز دری از نور بر وی گشاده نگردد.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ»<sup>۱</sup>

و هر آنکس را خداوند برایش نوری قرار نداد، پس برای او دیگر نوری نباشد.

## ابزار شناخت

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»<sup>۱</sup>.

بگو اوست که آفرید شما را و قرار داد برای شما گوش و چشمان و دلها، اندک اند شکر گزاران.

آدمی بوسیله پنج حس عالم بیرون را به درون می برد و در درون خویش آنرا به تماشا می نشیند این تماشاگاه موقت است و طبعاً تصویر دیگری جانشین آن می شود. اما گاه بر همین تصویر اول خیره می ماند تا از ظاهر پی به باطن برد و این کار همان اندیشه و تفکر است که شناخت و معرفت شجره آن است.

آنچه ما می بینیم حیوانات هم می بینند و بسا بهتر از ما، مرغان آسمانی گاه دانه ای را روی زمین مشاهده می کنند، مگس چهار هزار چشم دارد و هر جا بنشیند پشت سر خود را نیز می بیند.

بویایی گربه از بویایی انسان تیزتر است. شنوایی سگ از شنوایی انسان بسی دقیق تر است. اگر موجود زنده ای در اثر زلزله در زیر آوار مانده باشد، بسا با صدای ضربان قلبش سگ آنرا در می یابد.

اما اینان اهل تفکر نیستند، زین رو حیات آنها روی کره زمین از اول آفرینش تا کنون هیچ تغییری نیافته، یک گرگ یا یک میمون و یا حشرات

---

۱ - سورة ملک، آیه ۲۳ .

همانگونه زندگی دارند که ملیون ها سال پیش. کندوی زنبور عسل بصورت فسیل موجود است. خانه شش گوشه‌ی امروز همان خانه صد میلیون سال پیش است. در حالیکه آدمی بوسیله تفکر و اندیشه، این همه اختراعات و اکتشافات را پشت سر گذاشته و در زندگانش این همه شگفتی‌ها آفریده و موانع را پشت سر نهاده است.

ای عزیز! چون این مطلب را بدانستی راز سلوک و حرکت و وصول به حضرت پروردگار را نخست از این رهگذار باید بیابی، که جهان بینی مطلوب، جهان بینی اندیشمندان است.

آنوقت است که ورای عالم حس، عالمی دیگر بیابی که هزاران برابر عالم محسوس است.

اگر یک قطره را دل بر شکافی	برون آید از آن صد بحر صافی
بهر جزوی ز خاک ار بنگری راست	هزاران آدم اندر وی هویدا است
به اعضاء پشه‌ای هم چند پیل است	در اسما قطره‌ای مانند نیل است
درون حبه‌ای صد خرمن آمد	جهانی در دل یک ارزن آمد
به پر پشه دریابی جهانی	درون نقطه چشم، آسمانی
بدین خردی که آمد حبه دل	خداوند دو عالم راست منزل
به زیر پرده هر ذره پنهان	جمال جانفزای روی جانان

(شبستری)

و چون مدخل این راه از باب تفکر و اندیشه است، برای اینکه تورا با این باب آشنا سازند تفکر و اندیشه را بالاترین عبادت گفته‌اند.

## ارزش اندیشه و تفکر

برده برداری از هر راز، گشایش هر قفل، کشف هر مجهول در تمام  
ازمنه در سایه اندیشه و فکر بوده است. چگونه توانی در مواجهه با آیات  
آفاقی که ژرفنگری در تمام عالم هستی است و آیات تشریحی و قرآنی که  
به این منظور نازل گردیده بی تعمق و اندیشه بگذری؟

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

اینچنین خداوند آیاتش را برای شمار و شن می گرداند، باشد که بیندیشید.

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ

اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup>

اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم آن کوه را از بیم خدا فروتن

و درهم شکسته می دیدی، این مثل ها را برای مردم می زنیم باشد تا

بیندیشند.

خواهی اهل اندیشه و تفکر باشی؟ باش تا پا به پای هم، فقط در یک

فراز از قرآن به فرمان حق تعالی در آیات آفاقی بیندیشیم. بسم الله:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ

الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ

مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَيَّتَ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ

۲ - سورة حشر، آیه ۲۱ .

۱ - سورة بقره، آیه ۲۱۹ .

تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ  
لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup>

براستی که در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی ها که به نفع مردم در دریا می گذرند، و آنچه نازل می شود از آسمان و سپس زنده می گردد با آن زمین، بعد از موتش، و پراکندگی در آن از هر جنبه ای، و گردش بادهای، و ابرهای رام بین آسمان و زمین، هر آینه آیت هاست برای اهل تعقل و اندیشه.

آفرینش آسمانها و زمین، نخستین فراز این آیه:

بر این لایتناهی اندیشه ای بی پایان می طلبد، اندیشه ای به عظمت همه عالم هستی، که مارا نه از ابتدای آفرینش آن خبر است نه زمان مرگ و نیستی اش، نه وسعت طول و عرضش، نه تعداد سیارات و ثوابتش. منحصرأ نوری که از فراز آسمانها از آنها ساطع است و به چشم ما برخورد می کند، از هستی آنها برای ما خبر می آورد.

و اما از این نور چه خبر داریم، هنوز ماهیت واقعی نور بر بشر کشف نشده. منحصرأ می دانیم که نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر سرعت دارد. حال بنگر که در دقیقه چه سرعتی و در ساعت چه سرعتی و در بیست و چهار ساعت چه سرعتی و در سال چه سرعتی دارد، این کمیّت را که در ریاضیات ما عددی نیست که آنرا بنماید به نام یک سال نوری تعیین کرده اند.

خوب اگر توجه کنی این کمیت اصلاً برای بشر قابل تصوّر نیست. حال برای آنکه مسأله عجز اندیشه ما در برابر عظمت آفرینش برایت روشن شود، بدانکه تا کنون ما ستارگانی را که فاصله آنها از ما دوازده میلیارد سال نور است رصد کرده ایم و خدا داند که وراى آنها چه عوالمی باشد و بسا این که ما می دانیم، فقط علم به آسمان اول است و در همین آسمانها هر دم کرات دیگری زاده می شود و همگی کرات آسمانی در حرکتند و می روند اما به کجا؟ جز خدا کسی نمی داند.

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وَالْأَرْضَ فَزَّعْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ»<sup>۱</sup>

و آسمانها را به دست خود بنا کردیم و ما مییم توسعه دهنده آن و زمین را بگسترانیدیم و چه نیکو گسترانیدنی.

حال با اندیشه در همین فراز که آدمی در عجز معرفت آن به زانو در می آید، برایت روشن می شود که چون روی به قبله نهادی و جمله تکبیر بر زبانت گذشت نه تنها سرت در برابر خالق عظیم این دستگاه با عظمت فرود می آید که اگر اجازه بود، یک دم در نمازت قیام نبود و کل نماز را در سجده به پایان می آوردی.

قبل از هر نماز با خود زمزمه دارم که ای ذره ناچیز که در این عالم پهناور به چیزی نیرزی، تو را با خواندن خدا چه کار؟ شرمت نیاید که در

---

۱ - سورة ذاریات، آیات ۴۷ و ۴۸.

پیشگاه با عظمت او می‌خواهی به مناجات بایستی؟  
چه کنم که دعوت از او بود و گرنه مرا از شرمِ حقارت سر آمدن نیست.  
دیدند پشه بر لب دریا نشسته بود  
در فکر سرفکننده به صد عجز و صد عنا  
گفتند چیست حاجت ای پشه ضعیف؟  
گفت آنکه آب این همه دریا بود مرا  
گفتند حوصله<sup>۱</sup> چو نداری مگوی این  
گفتا به ناامیدی از او چون دهم رضا  
منگر به ناتوانی شخص ضعیف من  
بنگر که این هدف ز کجا خاست وین هوا  
عقلم هزار بار بروزی کند خموش  
عشقم خموش می‌نکند یک نفس رها  
(عطار)

«وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»:

و دیگر آمد و شد، شب و روز که همگی حکمت محض است، رحمتی  
ساکنان زمین را، که هم نیاز به فعالیت و کسب و هم نیاز به استراحت  
دارند، وزین رو بستر آنها را کشفی و حجابی در برگرفت و خستگی  
یکنواختی را از جان تو بر آورد. بنگر از آن ساعت که طلوعه بامداد در  
گریبان افق آشکار می‌شود تا آن دمی که خورشید سر بر گریبان باختر



ارزش اندیشه و تفکر ..... / ۴۱

می‌گذارد. طبیعت چند چهره به خود می‌گیرد، آسمان و ابرهای سوخته به چند رنگ جمال می‌آرایند، و در این آمد و شد آدمی به تماشای گذشت عمر می‌نشیند و ماه و سال این گذار را ترسیم می‌کند، در نظاره به چهار فصل سال، یادآور چهار فصل زندگانی خویش که کودکی و جوانی، کهولت و پیری است می‌گردد.

«وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»:

زمینی که <sup>۳</sup> آنرا دریاها و اقیانوس‌ها اشغال کرده‌اند لاجرم بشر که آبی نیست از حیطة تصرف او خارج می‌ماند. در حالیکه خداوند کلّ این آسمان و زمین را مسخر قدرت انسان گردانید.

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

و رام کرد برای شما آنچه در آسمانها و زمین است که همگی از اوست به راستی که در این آیه آیت‌هاست برای اندیشمندان.

و باز اینجا دعوت به تفکر که نمی‌یابی در عالم چیزی که بشر نتواند آنرا مسخر و رام خویش سازد و به یقین آنچه را تاکنون بر آن دسترسی ندارد در آینده پیدا خواهد کرد.

و بشر از آن زمان که قانون ارشمیدس را کشف کرد و بر دریا مسلط گردید. کلّ کره خاک را در حیطة تصرف خویش آورد. و این نبود جز به الهام

---

۱ - سورة جاثیه، آیه ۱۳ .

پروردگارش.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»<sup>۱</sup>.

و رام نمود برای شما کشتی را تا روان شود در دریا به امرش.

و فرمود: بما ینفع الناس، به نفع مردم. چرا که گذشته از عبور در سطح دریا که قبلاً برای بشر میسر نبود توانست بخشی از روزی خود را از دریا بگیرد چنانکه اجازه یافت از پروردگارش که:

«أَجَلٌ لَّكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ». حلال شد بر شما شکار دریا.

و علاوه بر آن از مروارید و صدف و مرجان و ذخائر زیرزمینی آن

همچون نفت بهره‌مند شد. در این آیه نیز توجه نما:

«هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَتَأْكَلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ

حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لِيَتَبَتَّغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۲</sup>.

و اوست که مسخر نمود دریا را تا گوشت تازه‌ای از آن بخورید و

بیرون آرید از آن پیرایه‌ها که بیوشید آنرا و می‌بینی کشتی‌ها را

که می‌شکافند دریا را تا بجویند از فضلش، بسا که سپاسگزارید.

«و ما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و

بت فيها من كل دابة»:

و نگرشی دیگر در گردش آب در زمین، و ایجاد حیات در خاک چه

۲ - سورة نحل، آیه ۱۴ .

۱ - سورة ابراهيم، آیه ۳۲ .

حیات گیاهی یا حیوانی و اشاره به یک نکته علمی که منشأ حیات منحصرأ وابسته به هیدروژن و اکسیژن است که از مسائلی است که بشر امروز آنرا دریافته است و هم اکنون هم در پژوهش حیات در کرات آسمانی بدنال این دو ماده هستند و این از معجزات قرآن است که در هزار و چهارصد سال پیش فرمود: «و مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ». و ما می دانیم که آب از دو واحد هیدروژن و یک واحد اکسیژن ترکیب شده است.

و اندیشه‌ای در نظم و حکمت سیر آب در طبیعت که در آب دریاها که  $\frac{3}{4}$  کره زمین را در برگرفته کلاً با املاح و مواد شیمیایی دیگر از قبیل فسفات‌ها و نمک آمیخته از طرفی با فضولات حیوانات دریایی آلوده هست اما قانون تبخیر منحصرأ شامل آب خالص می شود. و از خصوصیات آن اینکه در طبیعت بصورت جامد و مایع و بخار یافت می شود. و زین رو چون بصورت تبخیر درآمد خداوند مأمور دیگر خود را که باد باشد فرماید تا آنرا براند و به هر نقطه از کره خاک که خواهد فرو ریزد و زمین را زنده سازد و روزی ساکنان خاک را پروراند و جالب آنکه خاک زمین در طبقات زیرین از جنس گِل رس می باشد که باعث می شود با نفوذ ناپذیری که خاصیت اوست مخازن زیرزمینی آب را فراهم آورد، سرچشمه‌ها و قنات‌ها و چاه‌های آب همه مرهون گِل رس می باشد.

«و تصریف الرِّیاح»:

و باده‌گذشته از راندن ابر که از وظایف آنهاست، در به گردش در آوردن

هوای زمین چه خدمت عظیمی به ساکنان آن به ویژه به انسان می‌نماید چه بشر امروز بزرگترین آفت آلودگی هواست. و در فضای شهرهای صنعتی دیگر لطافت آسمان آبی به چشم نمی‌خورد. اگر نبود جریان بادهای ساکنان شهرهای بزرگ دچار اختناق می‌گردیدند و خدمت باد این است که همچون اهرمی مادام هوای زمین را زیر و رو می‌کند.

و بهره دیگر باد القاح گیاهان است که بزرگترین عاملی است که گرده گیاه نر را به مادگی گیاه می‌رساند و باعث ایجاد میوه‌ها می‌گردد و در پایان همین آیه مورد بحث می‌فرماید: همه این نکات «لآیات لقوم یعقلون» در این سطور بطور ایجاز نظری بر این یک آیه رفت که خداوند در آن نشانه‌هایی از الطاف خود را بر انسان عرضه داشت.

به راستی که اگر ما در مطالعه آیات قرآن اینگونه نظر افکنیم، از هر آیه آن جویباری از معرفت سرزمین جان ما را بارور می‌نماید. و آدمی نمی‌یابد شیئی در عالم را که در آن جای تفکر نباشد.

دل هر ذره‌ای که بشکافی      آفتابیش در میان بینی  
تا بجایی رساندت که یکی      از جهان و جهانیان بینی  
با یکی عشق ورزی از دل و جان      تا به عین الیقین عیان بینی  
که یکی هست و هیچ نیست جز او      وحده لا اله الا هو

(هاتف اصفهانی)

## اُسوه‌ای از رسول الله ﷺ

ابن عمیر گوید: «نزد عایشه رفتم، میان من و او پرده‌ای بود، او گفت: چه چیز مانع تو گشته است که به دیدن من آیی، عمیر گفت: این فرمایش پیامبر ﷺ:

«گه گاه دیدن کن تا محبت افزون گردد».

پس ابن عمیر گفت: شگفت‌ترین چیزی را که از رسول خدا ﷺ دیده‌ای برای ما بگو، عایشه گریست و سپس گفت: همه کارهای او شگفت آور بود. در شبی که نوبت حضور او در خانه من بود، نزد من آمد اما فرمود: مرا بگذار تا امشب را به عبادت پروردگارم گزارم. سپس برخاست و بطرف مشک آب رفت و وضوئی بساخت و آنگاه به نماز پرداخت و شروع به گریه کرد تا بدانجا که محاسنش از اشک خیس شد. سپس به سجده رفت و در سجده نیز گریه امانش نمی‌داد بطوری که سجده گاه را نیز اشک آلود نمود. آنگاه کمی استراحت نمود تا بانگ اذان بلال برای نماز صبح برخاست. با صدای اذان بلال رسول الله ﷺ برخاست و دوباره به گریه پرداخت، بلال پرسید: یا رسول الله ﷺ از چه رو گریه می‌کنی؟ و حال آنکه خداوند تمام گناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده، پیامبر فرمود: وای بر توای بلال، چرا نگریم و حال آنکه خداوند امشب این آیه را بر من نازل فرمود:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلاف اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ

لأولى الألباب»<sup>۱</sup>

به راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز  
نشانه‌هاست برای اندیشمندان.

سپس فرمود: وای بر آنکس که این آیه را بخواند و درباره آن نیندیشد!

«ليس العبادة كثرة الصلوة و الصوم إنما العبادة التَّفَكُّرُ فِي

امر الله»<sup>۳</sup>

عبادت به بسیاری نماز و روزه نیست، بلکه عبادت اندیشیدن در  
کار خداست. (امام رضا عليه السلام)

«تفكّر ساعةٍ خير من عبادة سنه» «انما يتذكّر اولو الألباب»<sup>۴</sup>

اندیشه ساعتی بهتر از عبادت سالی است به راستی که متذکر  
می‌شوند خردمندان.

(امام صادق عليه السلام)

از مادر ابوذر سؤال شد که عبادت فرزندت چگونه بود؟ وی گفت: تمام

روز را از مردم کناره می‌گزید و به اندیشیدن می‌پرداخت.<sup>۵</sup>

---

۱- سورة آل عمران، آیه ۱۹۰ .

۲- محجة البيضاء .

۳- بحارالانوار، جلد ۷۱ .

۴- بحارالانوار، جلد ۷۱ .

۵- تنبيه الخواطر .

## تفکر در چه چیز؟

بالاترین تفکر در اسماء الله است که جلوات آن را مادام به مشاهده نشسته‌ای. از زمین مرده و خاک تیره همه ساله اینهمه رزق و روزی بیرون می‌آید، میلیاردها انسان و هزاران برابر آنها حیوانات از این سفره گسترده طعام خود برمی‌گیرند. مگر ممکن است صاحب خانه رزاق نباشد. همه روزه صدها نفر از نیستی به جهان هستی گام می‌نهند و صدهای دیگر از هستی به نیستی می‌پیوندند، در پشت پرده دست حضرت یحیی و یمیت را نمی‌بینی؟

کَلْ یومٍ او بَشائی را بخوان	مَر و را بی‌کار و بی‌فعلی مدان
کمترین کارش بهر روز آن بود	که سه لشکر را روانه می‌کند
لشکری ز اصلاب سوی امهات	بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری ز اصلاب سوی خاکدان	تا ز نَر و ماده پر گردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل	تا ببیند هرکس حسن عمل

(مولوی)

در هر موجود اگر به تفکر نشینی عالم را یک عالم علم و حکمت بینی، کدام نادان پندارد که در غیب عالم دست عالم و حکیم در کار نباشد. طبیعت و جهان هستی با انسان عشق می‌ورزد بقول سعدی:

ابروباد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

آیا با این همه خدمتگزاران نیندیشیدی که کدام حضرت رحمان فرمانده  
این همه خادم است؟!

خورشید از آن ساعت که از جیب افق سر بر می آورد تا دمی که سر بر  
بستر باختر می نهد، آسمان چند رنگ می شود؟ کوه ها و جنگل ها و مزارع و  
گلزارها را چه جمال و زیبایی است؟ چند رنگ گل در عالم می شناسی مگر  
نخوانده ای که «معطی شیء فاقد آن نمی تواند باشد» مگر می شود معطی  
اینهمه جمال خود جمیل نباشد؟! درباره عظمت کهکشان ها با تو سخن  
رفت، این همه عظمت از حضرت عظیم گواهی نمی دهد؟!

اینها سرنخ راز است و به تعبیر معصوم مفاتیح الغیب همین اسماء الله  
هست که توانی با اندیشه راهی به ملکوت و عالم غیب پیدا کنی و راز  
گنجینه سود بخش فرمایش امیرالمؤمنین ع را که فرمود:  
«بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» را دریابی.



### تفکر در تاریخ و امم پیشین

«أُولَٰئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

آیا در زمین نگردیده‌اید تا ببینید فرجام کسانی را که پیش بودند تا وضع آنان چگونه بود. آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند، و بیش از اینها زمین را زیور و کردند و بس آباد ساختند. با آنکه پیامبران‌شان دلائل آشکار بر ایشان آوردند و خدا بر ایشان ستم نمود لیکن خود بر خویشان ستم روا داشتند.

نظری بر کاخهای فروریخته، منیت‌های از پای درآمده، و بت‌های در هم شکسته.

مُرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کله کیکاووس  
گفتم چه خبر داری از این ویرانه گفتا خبر این است که افسوس، افسوس  
(خیام)

«كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَاطٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ»<sup>۱</sup>

چه بسا ترک نمودند باغها و چشمه زارها و کشتزارها و کاخهای رفیع را؟.

خاقانی شروانی را بعد از سفر حج گذاری است بر کاخ درهم کوفته ایوان مدائن، کاخی که پانصد سال شاهان ساسانی بساط حکومتی مقتدر را در آن گسترانیده بودند، قصیده‌ای که تحت تأثیر تماشای این ویرانه سرای، سروده از بهترین قصائد فارسی است، یادی از فنای قدرتها و عزتها، غرورها و منیت‌ها گزیده‌ای از ابیات آنرا در این مقام به انگیزه برگرفتن عبرتی یادآور می‌شوم:

هان، ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را، آئینه عبرت دان

یک ره ز ره دجله، منزل به مدائن کن

وز دیده دوم دجله، بر خاک مدائن ران

از آتش حسرت بین، بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی، کاتش کندش بریان؟

گر دجله در آمیزد، باد لب و سوز دل

نیمی شود افسرده، نیمی شود آتش دان

تا سلسله<sup>۲</sup> ایوان، بگسست مدائن را

در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان

---

۱ - سوره دخان، آیات ۲۵ و ۲۶ . ۲ - مراد زنجیر عدل انوشیروان است .

گه گه به زبان اشک، آواز ده ایوان را  
تا بو<sup>۱</sup> که بگوش دل، پاسخ شنوی ز ایوان  
دندانۀ هر قصری، پندی دهدت نو نو  
پند سر دندانۀ، بشنو ز بُن<sup>۲</sup> دندان  
گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون  
گامی دو سه بر مانه، اشکی دو سه هم بفشان  
آری چه عجب داری، کاندر چمن گیتی  
جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان  
ما بارگه دادیم، وین رفت ستم بر ما  
بر قصر ستمکاران، تا خود چه رسد خذلان<sup>۳</sup>  
این است همان ایوان، گز نقش رخ مردم  
خاک در او بودی، دیوار نگارستان  
مست است زمین زیرا، خورده است بجای می  
در کاس سر هرمز، خون دل نوشروان  
کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین<sup>۴</sup>  
بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان

---

۱ - بوده باشد که .

۲ - از عمق جان .

۳ - بی بهره گی .

۴ - در ایامی که میوه نبوده برای زینت سفره کسری «نارنج طلا»، و خسرو پرویز «به

زرین» بر سفره می گذاشتند .

پرویز کنون گم شد، زان گُمشده کمتر گو  
زَین تره کوبر خوان؟ رو «کم ترکوا» برخوان<sup>۱</sup>  
گفتی که کجا رفتند، آن تاجوران اینک  
زایشان شکم خاک است آبستن جاویدان  
خون دل شیرین است، آن می که دهد زَین  
ز آب و گِل پرویز است، آن خُم که نهد دهقان  
از خون دل طفلان، سُرخاب رخ آمیزد  
این زال سپید ابرو این مام سیه پستان

(خاقانی شروانی)

باری ابیات این قصیده بیشتر از اینهاست، ترسمت خسته شوی و  
مطلب را فرو گذاری، آدمی بر هر خرابه که بگذرد، تواند که آبادانی آنرا در  
خاطر خود تجسم نماید، به ویژه بر خرابه‌های کاخ‌ها که در آن زوال عزت‌ها  
و قدرتها را به عینه مشاهده می‌کند. هخامنشیان دو کاخ داشتند یکی در  
شوش و دیگری در پاسارگاد جشن مهرگان آغاز ورود آنها به کاخ شوش بود  
و جشن نوروز را در تخت جمشید بر پا می‌داشتند، پلکان تخت جمشید به  
وضعی بنا شده که شاه و اسکورت محافظ او با اسب وارد کاخ می‌شدند،  
اهرام ثلاث مصر منحصراً قبر فراعنه بوده که برای حفظ اجسادشان  
میلیونها سنگ را اسیران از راهی دور برایشان حمل می‌کردند. کو سلطنت

---

۱ - مراد، این آیات است: «کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم»، چه بسا  
ترک کردند باغها و چشمه‌زارها و کشتزارها و کاخها را. سوره دخان، آیات ۲۵ و ۲۶.

تفکر در تاریخ و امم پیشین ..... / ۵۳

ایشان؟ کجا شد قدرتهایشان؟

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

خاک مصر طرب‌انگیز نبینی که همان

خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

(سعدی)

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ

عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»<sup>۱</sup>

هر آینه پیش از شما سنتهایی بود و سپری گشت، پس در زمین

بگردید و بنگرید فرجام تکذیب‌کنندگان را که چگونه بوده است.

نه تنها این اندیشه را بر فراز کاخ‌ها باید داشت که بر هر زمینی توان

خاکها را کاوش کرد و در میان آنها، خاک گذشتگان را به تماشا نشست چه

بی شک باگواهی علم دیرین‌شناسی میلیونها سال انسان بر این خاک

زیسته، و در میان این خاک خفته، و از خاک برآمده و به خاک بازگشته

است.

چشمه که می‌زاید از این خاکدان      اشک مقیمان دل خاک دان

نرگس شهلاست که در هر بهار      آنکه بروید به لب جویبار؟

چشم بتان است که گردون دون      بر سر چوب آورد از گل برون

---

۱ - سورة آل عمران، آیه ۱۳۷ .

## تفکری دیگر در گورستان‌ها

آنچه از ثواب فاتحه جهت اهل قبور و زیارت گورستان‌ها رسیده، بیشتر بهره آن برای دیدار کننده است نه اموات، چرا که بالاترین عبرت‌ها را اگر ما دیده عبرت بین داشته باشیم در دیدار گورستان توان برد. بشرط آنکه در خلوت سرای ساکت گورستان کمی درنگ کنی، گاه خود را جای آنها انگاری، گاه از ایشان راز دل شنوی و گاه بر ایشان از دنیا خبر آوری. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در گورستان چنین حالی بود، روزی با یاران به گورستان رفته بودند روی به خفتگان در زیر لحد آورده و فرمودند: «از دنیای پشت کرده از آن بر شما خبر آورده‌ام. هان بدانید که بستگان شما را به فراموشی سپردند، اموالی که با هزاران رنج فراهم آورده بودید، میان خویش قسمت کردند، شوهران شما همسران دیگر گزیدند و زنانان به خانه شوی دیگر رفتند» پس رو به اصحاب کرده و فرمودند: «اینان را نیز پیامی است و پیام اینان آنکه بدانید جز عمل اینجا یار و یآوری نیست.»

ای عزیز! «الْمَوْتُ بَابُ الْأَجْرَةِ»<sup>۱</sup> مرگ دروازه آخرت است. با این دروازه آشنا باش تا روز عبور دست و پای خود گم نکنی، چه در آنروز همه چیز تمام شده، یاران و کسان همه پشت کرده‌اند، مالکیت‌ها

---

۱ - علی علیه السلام، غررالحکم .

تفکری دیگر در گورستان‌ها ..... / ۵۵

همه به باد رفت، منیت‌ها، شخصیت‌ها، عنوان‌ها، همه در خاک قبر گم شد، و سرای آخرت نزدیک:

«اذا مات أحدكم فقد قیامته، فاعبدوا الله کانکم ترونه و

استغفروه کُلّ ساعته»<sup>۱</sup>

هرگاه یکی از شما بمیرد، قیامتش بر پا شود، پس خدا را چنان

بپرستید که گویی او را می‌بینید و هر لحظه از او آمرزش بخواهید.

(حضرت محمد ﷺ)

به امام صادق علیه السلام خبر دادند که فلان مرده است اگر متمایل باشید فردا برای تشییع او شرکت فرمایید. امام بامداد بر در خانه او آمدند و با شگفتی دیدند آنجا خبری از تشییع نیست. بعد از پرسش، زوجه‌اش عرض کرد: وی را دیشب غشوه‌ای روی نمود و ما تصور کردیم مرده است.

امام وارد خانه شدند و مرد را در بستر دیدند. وی بعد از پوزش از امام عرض کرد: آقا من ساعتی مُردم و دوباره زنده شدم. امام فرمود: هم اکنون هم تصور کن که واقعاً مرده‌ای در قبر التماس کردی که خداوند چند صباحی به من فرصت ده تا جبران گذشته را بنمایم و خداوند حاجت را برآورد و تو را بار دیگر به دنیا فرستاد، بکوش تا در این چند روزه فرصت، به جبران ایام بر باد رفته پردازی.

این فرمایش امام برای هر یک از ما گوهری است گرانبها که چون به گورستان می‌رویم، خود را به جای یکی از خفتگان گور قرار دهیم، مرده‌ای

دردمند و گرفتار عذاب و ظلمه، سپس با خدای خویش به التماس پردازیم. که پروردگارا مرا برگردان تا به جبران گذشته پردازم. و حضرت غفار تو را باز گردانید. حال از سر قبر برخیز و زندگانی دیگری را در خدمت و بندگی پروردگار شروع فرما.

«لَمْ يَلِجْ مَلَكَوتُ السَّمَاءِ حَتَّى يُؤَلِّدَ مَرَّتَيْنِ».

ملکوت آسمانها را نمی‌نوردد جز کسی که دوباره زاییده شود.

دانی که چون به سفری خواهی رفت، خاصهً دیاری که تاکنون به آنجا نرفته‌ای، آنهایی که بدانجا رفته‌اند را ملاقات کنی و از وضع حال و هوای آنجا پرسش نمایی، تا با علم به احوال آن دیار در این سفر آسیبی نبینی. امروز رفته‌ای به آن دیار را صدا زدم، تا آنچه از آن دیار مشاهده کرده بصورت یک سفر نامه مختصر و موجز در اختیار ماگذارد، نسخه‌ای از آن را هم اکنون در برابرت می‌نهم:

ای هم نفسان تا اجل آمد ببر من

از پای در افتادم و خون شد جگر من

رفتم نه چنان کامدم روی بود نیز

نه هست امیدم که کس آید ببر من

یا چون ز پس مرگ من آیند زمانی

وز خاک بپرسند نشان و خبر من

گر خاک زمین جمله به غربال ببیزید

چه سود که یک ذره نیابند اثر من

من دامن و من، حال خود اندر لحد تنگ

جز من که بدانند که چه آمد به سر من



من دست تهی با دل پر درد برافتم  
بردند به تاراج همه سیم و زر من  
غافل منشینید چنین زانکه یکی روز  
بر بستد اجل نیز شما را کمر من  
در بادیه‌ای ماندم، تا روز قیامت  
بی‌مرکب و بی‌زاد، دریغا سفر من  
از بس که خطر هست، در این راه مرا پیش  
دم می‌توان زد، ز ره پر خطر من  
دی تازه تذروی بدم اندر چمن لطف  
امروز فرو ریخت همه بال و پر من  
دی در مَقَرِّ عَزَّ به صد ناز نشسته  
تابوت شد امروز مقام و مقَرِّ من  
خواهم که در این واقعه از بس که بگریید  
پر گِل شود از اشک شما رهگذر من  
دردا و دریغا که در این درد ندانید  
یک ذره خیر از من و از خیر و شر من  
دردا و دریغا که به صد درد فروریخت  
همچون گل سرخ آن لب همچون شکر من  
دردا و دریغا که به یک باد جهان سوز  
در خاک لحد ریخت همه برگ و بر من  
گر حق به دلم یک نظر لطف رساند  
حقاً که نیاید دو جهان در نظر من

باری این است ره، تا براین ره، ره آوردت از دنیا چه باشد؟

«وحشتناک ترین زمان برای انسان سه جاست:

۱- روزی که زاده می شود و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا

را می بینید.

۲- روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را مشاهده می کند.

۳- روزی که برانگیخته می شود و احکام داوری هایی را می بیند

که در سرای دنیا ندیده است».<sup>۱</sup>

ای عزیز! سرا آنجاست، دنیا کاروان سراسر است.

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكِّرَى الدَّارِ».<sup>۲</sup>

براستی که خالص کردیم ایشانرا با یاد خانه.

می بینی خداوند آنجا را خانه می داند، و بعد از شرحی از پیامبران

می فرماید خلوصی که اینان یافتند بدان جهت بود که ذکر آن سرای را از

یاد نمی برند.

در خیر است که در دو زمان روی به گورستان آورید، روزی که

شادمانی های دنیا شما را به غرور کشانیده و روزی که مصائب دنیا شما را

به رنج کشیده چرا که هر دو حال در دیدار گورستان متعادل گردد

خوشی ها و شادی ها در اینجا رخت بر می بندد. و رنج و مصائب در برابر

---

۱ - عیون اخبار الرضا، به نقل از امام رضا علیه السلام .

۲ - سورة ص، آیه ۴۶ .

گذشت ایام و پایان کار بس آسان می‌شود، انسان می‌یابد که:

«إِنَّمَا تَقْضَىٰ هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup>.

براستی که گذراست، این حیات دنیا.

اینجاست منحصرأ مکانی که فقیر و ثروتمند به یک منزل غنوده‌اند و

کس را امتیازی بر دیگری نیست.

به قبرستان گذر کردم کم و بیش بدیدم حال دولتمند و درویش

نه درویشی در اینجا بی‌کفن خفت نه دولتمند برد از یک کفن بیش

(باباطاهر)

آدمی بر فراز این گورها بیندیشد که از دنیا چه با خود به این سرزمین

می‌برد؟

قیس بن عاصم، روزی بخدمت رسول الله ﷺ مشرف شد عرض کرد یا

رسول الله ﷺ من از عشائر هستم و بیش از سالی یکبار توفیق زیارت شما

را ندارم، نصیحتی بفرمایید که مرا در تمام عمر به کار آید. حضرت

فرمودند:

«إِنَّهُ لَا بَدَلَ لَكَ يَا قَيْسُ، مِنْ قَرِينٍ يَدْفِنُ مَعَكَ، وَهُوَ حَيٌّ، وَتَدْفِنُ مَعَهُ

وَ أَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ، وَ إِنْ كَانَ لَيْمًا أَسْلَمَكَ، ثُمَّ لَا

يَحْتَسِرُ إِلَّا مَعَكَ، وَ لَا تَبِعْهُ إِلَّا مَعَهُ وَ إِنْ تَسَأَلَ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلْهُ

إِلَّا صَالِحًا، فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنْسَتَ بِهِ، وَ إِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشْ إِلَّا

**منه و هو فعلک».**

به راستی ای قیس تو ناچاری از داشتن همنشینی که با تو دفن می‌شود و او زنده است، دفن می‌شوی تو با او و تو مرده‌ای، اگر این همنشین گرامی باشد تو را گرامی دارد و اگر پست بود تو را می‌آزارد و محشور نمی‌شوی جز با او و برانگیخته نمی‌گردد، جز به همراه وی، و از تو سؤال نمی‌شود جز درباره او پس آنرا جز نیک قرار مده، چرا که اگر نیکو و صالح باشد با او مأنوس هستی و اگر فاسد بود وحشتی در این راه نداری جز از او و آن عمل تو است.

در آثار علامه طباطبایی رحمته‌الله خواندم که مرقوم داشته بودند:

«من در ایام طلبگی بعضی وقت برای زیارت به قبرستان نجف می‌رفتم. اکثر اوقات مردی متفکر را در آنجا می‌دیدم، که نوعاً بر فراز گوری در حال تفکر نشسته بود، به نظر می‌رسید او از اهل الله هست مردم او را شیخ عبود می‌گفتند. روزی بر او سلام کردم و پرسیدم ای بزرگوار از دیدار این قبور چه برداشت کرده‌اید؟ فرمود: «فقط این را بدان که در این قبرستان مار و عقربی نبود اغلب مردگان که اینجا می‌آیند مار و عقربها را با خود می‌آورند».

باری چه خوبست آدمی گه‌گاه بر فراز قبری ساعتی بنشیند و از

خویشتن سؤالی کند، از این قبیل:

تفکری دیگر در گورستان‌ها ..... / ۶۱

با خرد دوش در سخن بودم      کشف شد بر دلم مثالی چند  
گفتم: ای مایه همه دانش      دارم الحق ز تو سؤالی چند  
چییست این زندگانی دنیا؟      گفت: خوابیست یا خیالی چند  
گفتمش: چیست مال و ملک جهان؟      گفت: دردسر و وبالی چند  
گفتم: اهل زمانه در چه رهند؟      گفت: در بند جمع مالی چند  
گفتم: او را مثال دنیا چیست؟      گفت: زالی کشیده خالی چند  
گفتمش: چیست کدخدایی؟ گفت:      هفته‌ای عیش و غصه سالی چند  
گفتم: این نفس، رام کی گردد؟      گفت: چون یافت، گوشمالی چند

« وَعَظَنِي جِبْرَائِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَبُّ مَن شَأْنُ فِائِكَ

مفارقة و أعمل ماشئت فائِكَ ملاقيه».<sup>۲</sup>

فرمود حضرت رسول خدا ﷺ:

اندرز داد مرا جبرئیل و گفت: ای محمد ﷺ دوست دار هر که را

خواهی، ولی روزی از آن جدا خواهی شد و بکن هر کاری که

خواهی، که آنرا ملاقات خواهی نمود.

باری اندیشه دیگر تفکر در نعمت‌هاست که پروردگارت به تو عنایت فرموده و نگرشی که دست ربوبی حق تعالی از آن دم که در رحم مادر رنگی از حیات یافتی تا کنون با تو کرده نعمات درونی و بیرونی یعنی نعمت‌هایی که در آفرینش تو در اختیار نهاده چشم و گوش و عقل، قلب و ریه و کلیه

و دستگاه اعصاب و هاضمه و میلیاردها سلول بدنت که همه سربازان خدمت گزار تو هستند، و آنچه از نعمات که در عالم طبیعت برای پرورش و آفرینش روزی‌ها و آسایش تو آفریده که بر این اندیشه هر چند نشینی آنرا پایانی نبینی.

«وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»<sup>۱</sup>.

اگر بخواهید بشمارید نعمتهای خدا را نتوانید.

و این اندیشه را از دست منه، چون عشق آفرین است، هرچند بیش در این تفکر باشی آتش عشق حق تعالی در جانت بیش زبانه کشد و چون این زبانه‌ها جانت را گرم کرد، در عبادت پروردگار کوشاتر باشی و خداوندت را بیش دوست دارد:

«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»<sup>۲</sup>.

دوست دارد ایشانرا و ایشان دوست دارند او را.

وقتی به استادم رحمته عرض کردم عصرها وقت دارم، ذکر را معرفی فرمایید تا عصرها به آن مشغول شوم. فرمود بنشین و نعمتهایی که خداوند تا کنون بر تو داده بشمار و چون در جلد اول این مجموعه بحث شکر و سپاس بیان گردید، دیگر این بحث را به تکرار نمی‌نشینم، ولی بحث تفکر و اندیشه بحثی دامنه‌دار است چرا که برای اهل معرفت نیست شیئی که اگر در آن به ژرف اندیشی نشینی خداوند را در آن مشاهده نکنی

۲ - سورة مائده، آیه ۵۴.

۱ - سورة نحل، آیه ۱۸.

تفکری دیگر در گورستانها ..... / ۶۳

بنابراین به تعداد مخلوقات خدا و کلمات عالم تکوین موضوع اندیشه در اختیار آدمی است.

چرا که هر موجودی را دوروی است، یکی روی وجودی او که آن روی وجه‌اللهی اوست که «أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»<sup>۱</sup> که هستی خویش و فیوضات را از این وجه دارد و دیگر روی خلفی اوست که حدود و حصر و تعیین او را می‌نماید، مع‌ذلک همین رویه فقر، مرآت روی غنای خالق اوست.

ای عزیز! جهان صورت مرآتیه است از یک بی‌صورت. و نقشی است از یک بی‌نقش، که با بی‌رنگی در هر لحظه هزار رنگ آفریند و با بی‌صورتی در هر دم با هزار جلوه خودنماید و هم اوست که:

«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۲</sup>.

«هر روز او در شأنی است».

اگر از این شاهراه در آیی نخست به جهان نگری و از دیدار عالم به خداوند ایمان آوری و سپس رسی به آنجا که با چشم دل خدا را بینی و دیگر جهان را بینی و برتر از همه آنجا که با چشم خدا، خدا را بینی.

تو مرا مونس روان بودی	لیکن از چشم سر نهان بودی
از تو می‌یافتم خبر به گمان	چون شدم بی‌خبر عیان بودی
من خود اندر حجاب خود بودم	ورنه بامن تو در میان بودی
جانم اندر جهان تو را می‌جست	تو خود اندر میان جان بودی

۱ - سورة بقره، آیه ۱۱۵ .

۲ - سورة الرحمن، آیه ۲۹ .

### ابزار شناخت و اندیشه

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ

شهيّد»<sup>۱</sup>

به راستی که در این هر آینه یادآوری است از برای کسیکه قلب

داشته باشد یا گوش دهد و حضور داشته باشد.

ای عزیز! بالاترین ابزار تفکر صحیح و شناخت ناب، قلب و باطن سالم است. چرا که شناخت غیب و ملکوت با ابزار شناخت عالم و ماده متفاوت است. در همین عالم ملک و ماده اگر وسایلی نباشد و ابزاری را به کار نگیرند همه شناخت امکان ندارد. برای دیدار کهکشانها یک تلسکوپ قوی می‌خواهد، برای دیدار عوالم ریز میکروسکوپ را باید طلبید، ابزار دیدار ملکوت قلب سالم است، و سلامت کامل قلب مربوط به قلوب معصومین است که هیچ‌گناه از سلامت آن نکاسته است. خوب چون این ابزار را بجز آن حضرات ندارند لاجرم بر ایشان گوش فرا ده و در برابر فرمایشات آنها حضور کامل داشته باش، چه مجاری معارف آنها به سرچشمه فیوضات

---

۱ - سورة ق، آیه ۳۷ .



حضرت رب الارباب متصل است.

اگر دسترسی به مخزن آب پاک شهر نداری، لوله‌ای خانه تو را به آن مخزن متصل می‌کند تو را چه غم که آنچه از این شیرگیری، همان آب مخزن است. زین‌رو به پیامبرش فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»<sup>۱</sup>

بگو اگر دوستداران خداوندید مرا پیروی کنید تا خداوند

دوستتان داشته باشد.

ای عزیز! یا راه دانی یا گمراهی، گمراه کی به منزل رسد جز اینکه راه دانی را یابد، مگوی مرا با معصوم راهی نیست، بیاب آنهایی را که راهشان راه ایشان، و کارشان کار ایشان و ذکرشان ذکر ایشان و کلامشان کلام ایشان است.

تا زگرد ره مردی نکنی سرمه چشم از پس پرده غیبت ننمایند جمال بنگر که حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - با مقام اولوالعظمیش چون می‌یابد کسی را که چیزی بیش از خود دارد، تمنای پیروی از او می‌نماید:

«هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»<sup>۲</sup>

آیا (اجازه می‌دهی که) پیروی کنم تورا بر آنچه در راه کمال به من

آموخته‌ای.

---

۱ - سوره آل عمران، آیه ۳۱. ۲ - سوره کهف، آیه ۶۶.

که هر که به جایی رسیده، از برکت مردی کامل تر از خود بوده است.  
هر که در ره بی‌قلاویزی رود<sup>۱</sup> هر دو روزش راه صد ساله شود  
هر که تازد سوی کعبه بی‌دلیل همچو این سرگشتگان گردد ذلیل  
هر که بی‌سر او بجنبد دم بود جنبش او، جنبش کژدم بود  
(مولوی)

و فرمود حضرت پروردگارت که :

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا»<sup>۲</sup>.

کسی را که خداوند هدایت کند راه یافته اوست و کسی را که

اضلال نماید برای او ولیّ مرشدی نیابی.

آنکس که بواصلان اعلیٰ نرسید لب تشنه بمرد و زار و با ما نرسید  
آبی که نگشت همره رود قوی در خاک فرو رفت و به دریا نرسید  
و همانطور که در بخش قبل سخن رفت عالم خلق را از طریق چشم و  
گوش به درون می‌بریم، و قلب است که در، یافته حس به تفکر و تماشا  
می‌نشیند و اگر قلب سالم نباشد. این تفکر سودمند نمی‌تواند باشد.

«وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۳</sup>.

و قرار دادیم برای شما گوش و چشمان و دلها، باشد که سپاس

دارید.

---

۲ - سوره کهف، آیه ۱۷ .

۱ - رهبر کاروان .

۳ - سوره نحل، آیه ۷۸ .

و دانیم که اسکناس رایج هر کشوری ویژه همان سرزمین است و عالم آخرت را نیز اسکناس رایجی است که جز آنرا در آن نشئه ارزشی نباشد گویی آن سکه و اسکناس چیست؟ بر این آیه بنگر، سکه‌ای را که حضرت ابراهیم خلیل الله از خداوند طلب می‌نماید:

«لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ \* يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ آتَى

اللَّهُ قَلْبًا سَلِيمًا»<sup>۱</sup>.

مرا روز قیامت خوار مدار \* آن روز که نه مال بکار آید نه فرزندان

\* جز آنکه بر خدا وارد شود با قلب سلیم.

و خداوند این دعا را در حق او اجابت فرمود، چرا که با این قلبش شنید

آنجا که فرمود:

«وَ إِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ \* إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۲</sup>.

و براستی که از پیروان اوست ابراهیم \* آنزمان که بر پروردگارش

آمد با قلبی سلیم.

بسا خواهی بدانی که قلب سلیم کدام قلب است. این سؤال را از حضرت

امام صادق علیه السلام پرسیدند، فرمود:

«الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ وَ كُلُّ قَلْبٍ

فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ»<sup>۳</sup>.

---

۱ - سوره شعراء، آیات ۸۷ - ۸۹ . ۲ - سوره صافات، آیات ۸۳ و ۸۴ .

۳ - کافی، جلد ۲ .

دل سالم آن دل است که به دیدار پروردگارش آید در حالیکه  
احدی جز خدا در آن نباشد و هر دلی که در آن شرک یا شک  
باشد ساقط است.

مثل اینکه کار بسی مشکل شد. و همین سؤال از حضرت رسول ﷺ  
شد ایشان در تعریف قلب سلیم فرمودند:

«دینُ بلا شک و هوئ و عملُ بلا سمعة و رياء»<sup>۱</sup>.

دینی بدون شک، و هوای نفس و عملی بدون شهرت طلبی و  
خودنمایی.

و حضرت مسیح عليه السلام چنین فرمود:

«القلوبُ ما لم تخرقُها الشهوات و يدسها الطمع و يقسها النعم  
فَسَوْفَ تكون او عية للحكمة»<sup>۲</sup>.

اگر شهوات، دل‌ها را از هم ندرند، و طمع آلوده‌شان نسازد و  
نعمات آنها را سخت نسازد بزودی ظرفهای حکمت خواهد شد.

و امام باقر عليه السلام فرمایند:

«لا علم كطلب السلامة و لا سلامة كسلامة القلب».

هیچ دانش همچون طلب سلامتی نیست و هیچ سلامتی همچون  
سلامتی قلب نباشد.

## دگرگونی‌های قلب

طوفانها فقط با سطح دریا سروکار دارند، اعماق دریا از آرامش کامل برخوردار است. اما دل آدمی مادام در معرض حوادث و دگرگونی‌هاست. حضرت پیامبر ﷺ می‌فرمایند:

«قلب را در حقیقت از این رو قلب نامیده‌اند، که مادام منقلب و دگرگون می‌شود. حکایت دل حکایت پری است که در یک دشت به میخ درختی آویخته باشد و باد آنرا زیر و رو کند»<sup>۱</sup>.

چون وضع قلب چنین است و قلب سلطان بدن که بر همه جوارح حکومت می‌کند توجه به آن از توجه به تمام اندام باید بیشتر باشد. تصور فرمایید که راننده‌ای به تنهایی اتومبیلی را هدایت می‌کند. خود مسئولیت جان خویشان است اما خلبانی که با پانصد مسافر پرواز می‌کند، مسئولیت جان پانصد نفر بعهدہ اوست، اگر دل آدمی غافل بود، چشم بد می‌بیند، گوش‌بدها را می‌شنود، زبان بد می‌گوید، دست آزار می‌رساند، پا به راه کج می‌رود، زین‌روست که مراقبت دل از توجه به تمام اندام برای سالک الی الله باید بیشتر باشد.

«إِنَّ مَنزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ»<sup>۲</sup>.

۱- کنز العمال .

۲- علل الشرایع .

جایگاه دل نسبت به بدن همچون جایگاه امام و پیشواست

نسبت به مردم. (امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام)

«اذا طاب قلب المرء طاب جسده و اذا خبث القلب خبث

جسده».<sup>۱</sup> چون دل انسان پاک شد، بدن او نیز پاک شود و چون

آلوده گشت، بدن او نیز آلوده گردد. (حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

در اینجا برای دگرگونی های دل آدمی و انقلاباتی که در آن است به

فرمایشی از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام دقت فرمایید:

«شگفت انگیزترین عضو انسان دل اوست. و دل مایه هایی از حکمت و

مایه هایی از ضد حکمت دارد. اگر امید و آرزو به آن دست دهد، طمع

خوارش گرداند، و اگر طمع در آن سر برآرد، آزمندی نابودش نماید، اگر

نومیدی بر آن مسلط شود، اندوه وی را بکشد. اگر خشم بر آن عارض شود،

کینه لبریزش کند، اگر خوشنودی همدمش شود احتیاط را از یاد برد و اگر

ترس آنرا رسد، پروا و حذر کردن او را گرفتار خود سازد، اگر احساس امنیت

کند، غفلت آنرا در رباید، و اگر نعمت به سراغش آید غرور و نخوت آنرا

فراگیرد، اگر مصیبتی به آن رسد، بی تابی ردایش گردد، اگر به مالی رسد،

ثروت آنرا به طغیان دراندازد، اگر تهی دستی آزارش دهد، گرفتاری آنرا به

خود مشغول سازد و اگر گرسنگی بر او سخت گیرد، از ضعف زمین گیر شود،

اگر سیری او از حد بگذراند، پری شکم او را به رنج افکنند، باری هر تفریطی

برایش زیانبار است و هر افراطی برایش تباهی آفرین».<sup>۲</sup>

۱- کنز العمال، جلد ۳، ص ۴۹۸۴.

۲- علل الشرایع / نهج البلاغه، حکمت ۱۰۸.

## علائم قلب سلیم

### اول: فرقان

آنکه از سلامت قلب برخوردار است از نیروی فرقان و تشخیص بی بهره نیست، راه را از چاه، خیر را از شر، و خوب را از بد تشخیص می دهد و جانش آشنای حسنات است.

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»<sup>۱</sup>

کسی که پرهیزگار شد، ما به او نیروی تشخیص می دهیم.

و جالب آنکه، این تشخیص با فطرت انسان آمیخته است، اگر فطرت در اثر گناه و ازگونی نشود نیروی فرقان و تشخیص انسان تا پایان عمر برقرار است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۲</sup>

رویت را به سوی دین حق گردان که آن فطرت الهی است، که خداوند مردم را بر آن فطرت آفرید.

و دیگر جای فرمود:

---

۲ - سوره روم، آیه ۳۰.

۱ - سوره انفال، آیه ۲۹.

«مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ»<sup>۱</sup>

هر آنکس ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می‌کند، در لغزشگاهها از لغزشش باز می‌دارد، در پرتگاهها دستش را می‌گیرد. و نفوسی که خود را ضایع نکرده‌اند از این هدایت و الهام برخوردارند.

«فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۲</sup>

بدی‌ها و خوبی‌ها را به او الهام می‌کنیم.

مرحله سقوط دل، نخست این‌گونه است که نسبت به خوبی و بدی کاملاً بی‌تفاوت است. مثلاً در انتخاب زوج یا زوجه، جمال و ثروت و مسکن و اتومبیل، همه در نظر است ولی کاری به دین طرف ندارد. اگر از آن امتیازات برخوردار باشد کفر او سهل باشد. و اینگونه افراد فراوانند. سقوطی بدتر از آن برای دل این است که: خوب، بد و بد خوب می‌شود. در همین ازدواج که مثال آوردم، اگر دختری محجوب را ببیند از او تنفر دارد و او را به مضحکه می‌گیرد.

به مردی زن سالار گفتم: چرا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: اگر نماز بخوانم باید از خانه بیرون روم. زین‌رو ای عزیز! نظری بر دل خویش افکن، اگر ارزشهای تو ارزشهای قرآنی است تو بر صراط مستقیمی و هنوز فطرت آسیبی ندیده و اگر بر خلاف آنی بنگر تا چه کرده‌ای که دچار خمول فطرت گردیده‌ای؟!

۲ - سورة شمس، آیه ۸.

۱ - سورة تغابن، آیه ۱۱.



## دوم: عدم تعلق

«الْقَلْبُ حَرَمٌ اللهُ فَلَا تَسْكُنُ فِي حَرَمِ اللهِ إِلَّا اللهُ»<sup>۱</sup>

دل سراپرده خداست در حرمسرای خدا جز خدا را منشان.

هر چه جز خدا در دل نشست، دل را ضایع و حقیر کند و چون خدا در

دل آمد آنرا به اندازه عالم هستی وسعت دهد.

«لَا يَسْعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَنِي فِي قَلْبِي عَبْدُ

التَّقِي»<sup>۲</sup>

نمی‌گنجم در آسمان و نمی‌گنجم در زمین ولی می‌گنجم در دل

بنده پرهیزکارم.

باش تا به آنجا رسی که نه یاد تعلقات که یاد خویشتن را نیز در یاد او

فانی سازی.

چنان پر شد فضای سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم

(سعدی)

ای عزیز! خداوند غیور است و غیور را تاب غیر نیست زینرو خداوند

گناه نابخشودنی را منحصرأ شرک فرمود؛ چه دوست داشت در دل

بنده‌اش جز خود چیزی نبیند.

---

۱ - بحارالانوار بنقل از امام صادق عليه السلام. ۲ - حدیث قدسی .

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

خداوند شرک را نمی‌آمرزد ولی می‌آمرزد گناهان دیگر را برای هر  
که بخواهد.

تا خسته‌ات نبینم بر این داستانِ عطارت نشانم:

چون جدا افتاد یوسف از پدر	گشت یعقوب از فراقش بی‌بصر
نام یوسف ماند دائم در دهانش	موج می‌زد جوی خون از دیدگانش
جبرئیل آمد که هرگز گر دگر	بر زبان تو کند یوسف گذر
از میان انبیاء و مرسلین	محو گردانیم نامت بعد از این
چون درآمد امرش از حق آنزمان	گشت محوش نام یوسف از زبان
دید یوسف را شبی در خواب پیش	خواست تا او را بخواند پیش خویش
یادش آمد ز آنچه حق فرموده بود	تن زد آن سرگشته فرسوده زود
لیک از بی‌طاقتی آن جان پاک	برکشید آهی نهایت دردناک
چون ز خواب خوش بجنبید او	
زجای	جبرئیل آمد که می‌گوید خدای:
گر نراندی نام یوسف بر زبان	لیک آهی برکشیدی آن زمان
در میان آه تو دانم چه بود	در حقیقت توبه بشکستی، چه سود؟
عشقبازی بین چه با ما می‌کند	عقل را زین کار رسوا می‌کند

(عطارت)

دوم: عدم تعلق ..... / ۷۵

و قبلاً فرمایش امام صادق علیه السلام را یادآور گردیدم که :

«الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي لَا يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ وَ كُلُّ قَلْبٍ

فِيهِ شَرِكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ».<sup>۱</sup>

دل سالم آن دلی است که بدیدار پروردگارش آید در حالیکه

احدی جز خدا در آن نباشد و هر قلبی که در آن شرک یا شک

باشد پس آن ساقط است.

جالب آنکه در آغاز وحی و آشنایی قلب رسول الله صلی الله علیه و آله با کلام

پروردگارش کلام به تبئیل بر او وحی می‌گردد:

«وَ اذْكَرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبَتُّلاً \* رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَا

اِلَهَ اِلَّا هُوَ فَاتَّخِذُوْهُ وِ كَيْلًا».<sup>۲</sup>

یاد کن نام پروردگارت را و گسیخته شو به سوی او گسیختنی \*

پروردگار خاور و باختر که نیست خداوندی جز او هم او را کارگزار

خویش بگیر.

در این آیه دقت فرما که خداوند متذکر می‌گردد که پروردگار کل عالم

هستی منم و جز من خداوندگاری و کارسازی نیست زین رو مرا کارگزار

خود قرار ده.

آن اندیشمندی که دانست: خالقش، مبدأ و اولش، ربّ و رازقش، و

ملجأ و مرجعش هم اوست چگونه تواند به جز او به دیگری عشق ورزد؟

۲ - سورة مزمل، آیه ۸ و ۹ .

۱ - کافی، جلد ۲ .

عاشقان را شادمانی و غم اوست      دست مزدو  
اجسرت و خدمت هم اوست      غیر معشوق ار تماشایی بود  
عشق نبود هرزه سودایی بود      عشق آن شعله است کوجون بر فروخت  
هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت      تیغ لا در غیر عشق حق براند  
درنگر آخر که بعد از لا چه ماند؟      مانند إلا الله باقی جمله رفت  
شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت      خود هم او بود اولین و آخرین  
شرک جز از دیده احوال مبین

(مولوی)

هر تعلق جز خدا دل را در ضیق و تنگی فرو برد، وای بر آن دل که صد  
تعلقش باشد.

«وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي  
السَّمَاءِ»<sup>۱</sup>

و کسی را که بخواهد اضلال کند، سینه اش را آنگونه تنگ کند که  
گویی به آسمان بالا می رود.

و دانی که جو زمین ۲۰ کیلومتر است، هرکس که از آن مرز بگذرد،  
دیگر اکسیژن و هوا نیست، در نتیجه در خفقان می افتد و بسا مراد همین  
مسئله باشد.

اما بر خلاف تعلق ماسوی، تعلق به عشق پروردگار سینه را بگشاید و

---

۱ - سورة انعام، آیه ۱۲۵ .

دوم: عدم تعلق ..... / ۷۷

منزل وسیع گرداند تا خداوند در آن خرگاه تواند زد.

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»<sup>۱</sup>

پس هر آنکس را که خداوند بخواهد راه نماید بگشاید سینه‌اش را

برای اسلام.

وعده و وعید دیگر را به تفکر نشین:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ

لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۲</sup>

پس هر آنکس که خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشود در طیف

نوری پروردگارش در افتاد پس وای بر آنانکه دل‌هایشان در برابر

یاد خدا سخت افتاد آنانند در گمراهی آشکار.

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قُلِبَ كُلُّ انْسَانٍ حَيْثُ مَالَهُ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ فِي

السَّمَاءِ تَكُنْ قُلُوبِكُمْ فِي السَّمَاءِ»<sup>۳</sup>

دل هر کس مایل بسوی مالش هست، مالهای خود را در آسمان

قرار دهید تا دل‌هایتان در آسمان باشد.

حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اگر تکبیر واقعی در هر نماز داشته باشی خداوند در نظرت بزرگ و

ماسوای او کوچک نماید تا بدانجایت رسانند که دیگر ماسوای را عدم

---

۱ - سوره انعام، آیه ۱۲۵ .

۲ - سوره زمر، آیه ۲۲ .

۳ - شرح فصوص خوارزمی، جلد ۲ .

انگاری.

«عَظُمَ الخَالِقُ فِي انْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»<sup>۱</sup>.

بزرگ است خداوند در جانشان و کوچک است جز او در

دیده‌هایشان.

و این انقطاع وقتی به کمال رسد که موکل در وجود وکیل فانی گردد و

معنی «حَسْبِيَ اللهُ وَ نِعْمَ الوَكِيلُ نِعْمَ المَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» را به عینه مشاهده نماید.

ای عزیز! وقتی حیانت را حیات حضرت حی دانستی و خود را کنار

زدی دیگر هرگز نمی‌میری، در توکل از دیگران بریدن مرحله اولی است اما

از خود بریدن کاری دشوار است بکوش تا هم از دیگران و هم از خود بریده

باشی. بر این سخن شیخ اشراق نیز بیندیش:

«روح بشر هر قدر تنهاتر باشد و از ماده مجردتر شود، حضور بیشتری

پیدا می‌کند و بهمین دلیل از سیطره ماده و سلطه مرگ بیشتر می‌گریزد،

نتیجه اینکه روان پس از وصول به مقام کامل انوار نامتناهی از هر جهت

دگرگون می‌شود و دیگر با چشم و گوش درون دل است که می‌بیند و

می‌شنود».

و سعی کن در صلاحیدهای زندگانی، کار خود به خدا واگذاری و

دل آرام نظر به او دوزی، بر این فرمایش معصوم دقت کن: «کسی که کار

---

۱ - خطبه متقین، امیرالمؤمنین (علیه السلام).

دوم: عدم تعلق ..... / ۷۹

خود را به خدا واگذارد، در آسایش جاودان و زندگانی خوش است. و واگذارنده حقیقی کسی است که از هر ایده و خواسته‌ای جز خدا دست شوید». همچون این سخن علی ابن ابی طالب علیه السلام:

«رضیت بما قسم الله لی و فوّضتُ امری الی خالقِی

کما احسن الله فی ما مضی کذلک یُحسن فیما بقی»

بر آنچه خداوند نصیب کرده خرسندم

و کارم را به آفریدگارم همی سپارم

همچنانکه خداوند در گذشته احسان فرمود

در باقی مانده عمرم نیز همچنان است

هر آنکس که کارش را به خدا واگذارد، شبش را با سلامت ماندن از

هر گزندی به روز آورد و روزش را با دینی سالم به شب رساند.<sup>۱</sup>

وقتی در این آیات نظر افکنی که:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۲</sup>

بینی که خود فقیر و دیگران فقیر، فقیر به فقیر چه تواند داد؟ ناچار اگر

بدرگاه غنی روی نیاوری هرگز از غنای او طرفی نبندی.

ندهی اگر به او دل، به چه آرمیده باشی؟

نگزینی از غم او، چه غمی گزیده باشی؟

---

۲ - سورة فاطر، آیه ۱۵ .

۱ - بحار الانوار جلد ۷۱ .

نظری نهران بیفکن، مگرش عیان ببینی

گرش از جهان نبینی ز جهان چه دیده باشی؟

سوی او چو نیست چشمت چه در آیدت به دیده

سوی او چو نیست گوشت چه سخن شنیده باشی؟

نکشیده درد عشقی، نکشیده زهر، هجری

چو ندیده‌ای وصالی به جهان چه دیده باشی؟

نبود چو بیم هجرت نه دلی نه دیده داری

نبود امید وصلت به چه آرمیده باشی؟

(فیض کاشانی)

ای عزیز! راهی از خاک تا افلاک است، و ما واپس مانده در این راه در

هیچ گامی از او بی‌نیازی نیست، اما نیاز، در هر منزلی، مقصدی، بنگر تا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بلند مقام: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءَ مَا أَرَدْتُ يَقِينًا»<sup>۱</sup>

از پروردگار خویش چه تمنا دارد:

«اللهم هب لي كمال الانقطاع إليك و أنر ابصار قلوبنا بضياء

نظرها اليك حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصير الي

معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعز قدسك \* الهی

واجعلني ممن ناديت فاجابك و لاحظته فصعق لجلالك

فناجيته سرًا و عمل لك جهرا»<sup>۲</sup>

---

۱ - مناجات شعبانیه / مفاتیح الجنان . ۲ - مناجات شعبانیه / مفاتیح الجنان.



دوم: عدم تعلق ..... / ۸۱

پروردگارا! انقطاع کامل بسوی خودت رابه من عنایت فرما و دیده‌های قلب ما را با نور تماشای خود روشن نما تا بدانجا که این نگرش پرده‌های حجابهای نور را بر درد و به مخزن عظمت‌هایت راه برد. و جانهای ما را وابسته به عزت پاک و مقدس خود رسان، پروردگارا: از آنانم گردان که آنها را خواندی و دعوتت را اجابت کردند، زانیس نظری برایشان افکندی و اینان از جلال و عظمتت بیهوش درافتادند، و در نهان‌خانه جانیشان با ایشان بس رازگفتی و آنها آشکارا امر تو را به کار بستند.

و علی علیه السلام داند و خدای او داند که حجب نور چیست؟ و دریدن و عبور از این حجب چون است؟ و اتصال به معدن عظمت برای که دست دهد، تعلق جان آدمی به عزت قدس ربوبی چه حال و احوالی دارد آنان که دعوت حق را لبیک گفتند و در اثر نگاهی از ناحیه محبوب از پای درآمدند و خداوندشان با ایشان در سویدای جان بس راز نهفته گفت و ایشان بر آن رازها عمل نمودند چه کسانی‌اند؟ فقط این فراز را آوردم تا بدانی در پس پرده خبرهایی هست.

ای در میان جانم و جان از تو بی خبر	وز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر
نقش تو درخیال و خیال از تو بی نصیب	نام تو بر زبان و زبان از تو بی خبر
جویندگان گوهر دریای کنه تو	در وادی یقین و گمان از تو بی خبر
شرح و بیان تو چه کنم زانکه تا ابد	شرح از تو عاجز است و بیان از تو بی خبر

(عطار)

### سوّم: ارتباط

دیگر از علائم قلب سلیم دوام ارتباط با حق تعالی است، دگرگونی‌ها و انقلابات، ارتباط آن‌را با خداوند قطع نمی‌نماید. در سلامتی رو به او در بیماری رو به او در فقر و غنا، در خلوت و جمع در شادمانی و غم همه حال رو به او و در طلب رضای اوست.

ای عزیز! عقربک قطب نما را دیده‌ای؟ به اهتزاز و حرکت در می‌آید اما تا سکونت یافت رو به شمال دارد. دل بنده مؤمن در ارتباط با پروردگارش باید چنین باشد.

این ارتباط باید حالت رجوع فقیر گرسنه را ماند که به درگاه غنی مطلق می‌رود، تا براین در نکوبد و تا از خانه نفس بیرون نیاید، خداوند در را بر روی او نگشاید. بر اصحاب کهف و داستان آن نظر افکن که اینها سالها در دربار دقیانوس بودند و خدا را با ایشان ارتباطی نبود تا آن زمان که آهنگ قیام از آن دربار و رجوع به حضرت ربّ الارباب کردند آنجا بود که خداوند می‌فرماید من نیز به جبران آن قیام با قلب ایشان ارتباط گرفتم:

«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ لَن نَدْعُوا مِن دُونِهِ إِلَهًا»<sup>۱</sup>

سۆم: ارتباط ..... / ۸۳

و ارتباط گرفتیم با دل‌های ایشان آن زمانی که از جای برخاستند

و گفتند پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است، هرگز

نخوانیم خدایی را جز او.

او همه دم می‌خواند، لیکن بندگان را با او لیبیکی نیست، بکوش تا یک

دم دعوت او را بی‌لیبیک نگذاری.

نالہ سگ در رهش بی‌جذبہ نیست      زانکہ ہر راغب اسیر رھزنی است

چون سگ کھفی کہ از مردار رست      برسرخوان شہنشاہان نشست

تاقیامت می‌خورد او پیش غار      عارفانہ آب رحمت بی‌تغار

(مولوی)

## تقابل ارتباط بین خالق و مخلوق

ارتباطی بی تکلف بی قیاس هست ربّ النَّاس را با جان ناس چون حضرت ربّ الارباب را با مربوب همه دم حضور قیومی است و یک لحظه اگر نظر ربوبیت او برداشته شود مربوب معدوم است. بنابراین ارتباطی از خالق به مخلوق ارتباطی دائمی است، تو با او حیات داری.

«هو حیات کلّ شیء». <sup>۱</sup> او حیات هر چیزی است.

با او می بینی، با او می شنوی، و با او راه می روی و همه اکتسابات تو با اوست.

«أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ». <sup>۲</sup>

آیا آنکه با هر موجود در اکتساباتش حاضر و قائم است. بدانگونه که نه تنها حضورش، حضور قیومی است بلکه اشراف علمی بر ظاهر و باطن موجود دارد.

«أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنْهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». <sup>۳</sup> آیا کافی نیست

تورا به شناخت پروردگارت، که او بر تمام اشیاء حضور دارد.

---

۱ - کافی جلد ۱، باب توحید . ۲ - سوره رعد، آیه ۳۳ .

۳ - سوره فصلت، آیه ۵۳ .

پس از ناحیه او ارتباط لحظه‌ای قطع نمی‌شود نه در منزل نه در گذرگاه، نه در خواب نه در بیداری نه در مسجد و نه در میخانه نه در سفر و نه در حضر. اما صد حیف که بنده این حضور را کمتر در می‌یابد و اگر درمی‌یافت لحظه‌ای از حضرتش غافل نبود.

با من بودی تو را نمی‌دانستم    یا من بودی تو را نمی‌دانستم

رفتم ز میان من و تو دانستم    تا من بودی تو را نمی‌دانستم

(فیض کاشانی)

باری در این رباعی جالب فیض کاشانی دقت کن که ما همه خود می‌بینیم، و همه چیز را وابسته به خود می‌دانیم، از خود می‌لافیم و از خود می‌بافیم و طبعاً تا این خودخواهی و خود پرستی در کار است خدا خواهی و خدا پرستی تعطیل می‌ماند.

قبلاً گفته شد که این ارتباط، ارتباط فقیر مطلق است به درگاه غنی مطلق و فقر تمام، یعنی وصول بدان مقام که اصلاً خود را نبینی.

چون هستی توست با تو در پوست    هی هی نه تو را حکایت اوست  
تا دسته گل، ز خار نگریخت    در گردن دلبران نیاویخت  
آینه چو رنگ خویش بگذاشت    از روی بتان نقاب برداشت  
در تفسیر کریمه:

«مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»<sup>۱</sup>. هر آنکس که

خارج شود از خانه‌اش به عزم هجرت بسوی خدا و رسولش.

عده‌ای را عقیده بر این است که مراد از خانه، خانه نفس است که تا ترک این خانه به عزم ملاقات حضرت پروردگار و رسولش نکنی و فنای واقعی نفس را نپذیری بدان منزل منظور نرسی. چه آدمی تا در خانه است ولو قصد سفر داشته باشد، مسافر نیست جز اینکه با قیام و خروج از خانه آهنگ سفر نماید.

پس با این تمهیدات دانستی که او مادام با تو در ارتباط است، حال بدان که قلب سلیم، آن قلبی است که این ارتباط را از یاد نبرد و همه دم حضور او را با خود در هر اکتساب و سکون و حرکتی بداند.

### سایر تقابلهای

خوب حال که دانستی او نظر با تو دارد و هیچ دم از تو غافل نیست  
همی دان که تو اگر در یاد او باشی او نیز تورا یاد کند، یاد تو او را سودی  
نبخشد جز اینکه چون او تورا یاد کند تو حیات دیگری یابی. آینه چون  
مقابل خورشید قرار گرفت، خورشید را روشن نکند بلکه خود تمثالی از  
خورشید گردد این تقابل چه لذات و نازش دارد که مالک زمین و آسمان،  
هستی مطلق، نگاهی به عدم نماید در این حال است که عدم پا به عالم  
هستی می گذارد.

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»<sup>۱</sup>

یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم.

و چون تو در گلزار این تقابل قرار گرفتی، همین جا درهای بهشت به  
روی قلبت باز شد «وَالْجَنَّةُ أُلْفَتٌ لِّلْمُتَّقِينَ».

مرغ حرمت به طوف گردون نرود    خو کرده بیاغ سوی بیرون نرود  
زین گوشه محال است برون رفتن من    کانکس که بهشت رفت بیرون نرود  
ورود در گلزار یاد است که تمام لذائذ جز آنرا در کامت تلخ کند

«أَسْتَعِزُّكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ، وَ

---

۱ - سوره بقره، آیه ۱۵۲ .

مِنْ كُلِّ سُورٍ بِغَيْرِ قَرِيبٍ وَ مِنْ كُلِّ فَعْلٍ بِغَيْرِ طَاعَتِكَ»<sup>۱</sup>.

الهی! از هر لذتی جز یادت، از هر آسایش جز آسایش انس با تو،

از هر شادی جز شادی قربت و از هر کار جز طاعت تو طلب آمرزش

می‌کنم. (امام سجاده علیه السلام)

روزی حضرت علی علیه السلام به حارث فرمود: میل داری دعایی که پیامبر به

من آموخت، تورا بیاموزم؟

عرض کرد: بلی قربانت گردم. حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ أَفْتَحْ مَسَامِعَ قَلْبِي لِذِكْرِكَ وَارْزُقْنِي طَاعَتِكَ وَ طَاعَةَ

رَسُولِكَ وَ عَمَلًا بِكِتَابِكَ»<sup>۲</sup>.

الهی روزنه‌های قلبم را بر روی یاد خودبگشای، اطاعت از خود و

اطاعت رسالت و عمل نمودن به کتابت را روزی من نمای.

حضرت موسی بن عمران به خداوند عرض کرد:

«أَبْعِيدُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيكَ؟ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ؟ فَأَوْحَى إِلَهُ جَلُّ

جَلَالُهُ: أَنَا جَلِيسٌ مَن ذَكَرَنِي»<sup>۳</sup>.

آیا از من دوری تا تورا ندا کنم؟ یا نزدیک تا با تو نجوا نمایم؟ پس

وحی فرمود خداوند جل جلاله که من همنشین آنم که مرا یاد

کند.

---

۱- امام سجاده علیه السلام، مناجات خمسه عشر / بحار، جلد ۹۴.

۲- کنز العمال . ۳- بحار، جلد ۹۳.



(حضرت محمد ﷺ)

اما ای عزیز! در ذیل این تقابل یاد، تقابلهای دیگری نهفته است که در این حدیث دریابی:

«عَبْدِي إِذَا ذَكَرْتَنِي خَالِيًا ذَكَرْتُكَ خَالِيًا، وَإِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَاءٍ  
ذَكَرْتُكَ فِي مَاءٍ خَيْرٌ مِنْهُمُ وَ أَكْثَرُ»<sup>۱</sup>

بنده من، اگر مرا در تنهایی یاد کنی تو را در تنهایی یاد نمایم و اگر در جماعتی یاد نمایی تو را در جماعتی بهتر و فراوانتر از جمع تو یاد کنم.

و چون «ما توفیقی الا بالله»، با آنکه فرمود «أذكروني اذكرکم» تا او تو را یاد نکند. تو بیاد او نیافتی امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «وَلَنذَكُرُ اللهَ أَكْبَرَ»<sup>۲</sup> فرمودند: اینکه خداوند بیاد بنده نمازگزار است مهمتر است از اینکه نمازگزار از او یاد می کند.<sup>۳</sup>

گاه و بیگاه اتفاق افتاده که ناخود آگاه و بدون هیچ علت به یاد حق تعالی افتاده‌ای در همان دم بدانکه خداوند خود به دعوت تو آمده آنرا بس غنیمت دان.

و این منظوم حدیثی است در همین مورد:

آن یکی الله می گفتم شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

---

۱ - کنز العمال .

۲ - عنكبوت، آیه ۴۵ .

۳ - تفسیر قمی ذیل، همین آیه .

گفت شیطان: خمش ای سخت گوی چند گویی آخر ای بسیار گوی  
می نیاید یک جواب از پیش تخت چند الله می زنی با روی سخت  
او شکسته دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در خضر<sup>۱</sup>  
گفت: هین از ذکر چون وامانده ای چون پشیمانی از آن کش خوانده ای؟  
گفت: لبیکم نمی آید جواب می همی ترسم که باشم رد باب  
گفت خضرش: که خدا گفت این به من که برو با او بگو ای ممتحن  
نی کی آن الله تو لبیک ماست؟ آن نیاز و سوز و دردت بیک ماست؟  
نی تو را در کار من آورده ام؟ نی که من مشغول ذکر کرده ام؟  
حیله ها و چاره جویی های تو جذب ما بود و گشاد آن پای تو  
ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یارب تو لبیک ماست  
جان جاهل زین دعا جز دور نیست زانکه یارب گفتنش دستور نیست  
بر دهان و بر لبش قفل است و بند تا ننالد با خدا وقت گزند

(مولوی)

«الذَّكْرُ لَيْسَ مِنْ مَرَاتِمِ اللِّسَانِ وَ لَا مِنْ مَنَاسِمِ الْفِكْرِ وَلَكِنَّهُ أَوَّلُ

مِنَ الْمَذْكُورِ وَ ثَانٍ مِنَ الذَّاكِرِ»<sup>۲</sup>.

یاداز برنامه زبان و اندیشه های تراویده از فکر نیست، بلکه

نخست از آن است که یادش کردی و سپس از تو.

---

۱ - حضرت خضر را در سبزه زاری دید .

۲ - علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ، غررالحکم .

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

«إِجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ لَكَ فَإِنَّهُ ذِكْرَكَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْكَ  
فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلٌ وَأَنْتَ هِيَ وَأَنْتَ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَأَسْبَقُ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ  
يَذْكُرَ اللَّهَ تَعَالَى فَلْيَعْلَمْ إِنَّهُ مَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ الْعَبْدَ بِالتَّوْفِيقِ لِذِكْرِهِ  
لَا يَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلَى ذِكْرِهِ»<sup>۱</sup>

(امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ)

قرار ده یاد خدا را (در دل خود) برتر از یاد تو خداوند را، چه او تورا  
یاد نمود و حال آنکه هیچ نیازی با تو نداشت. و یاد او تورا برتر و  
شایان تر و کامل تر است از یاد تو او را، و پیش از یاد تو بود. پس هر  
آنکس خواهد خدا را یاد کند. بداند که اگر خدایش توفیق یاد  
نمی داد، بنده هرگز اراده یاد او نمی کرد.

**تقابل دیگر:** نصرت و یاری است. چه فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»<sup>۲</sup>  
ای گروندگان، اگر یاری کنید خدا را، خداوند شما را یاری می کند،  
و گامهاتان را استوار می دارد.

من کیستم که خدا را یاری کنم. منی که همه چیزم هبۀ اوست، حتی  
حیاتم. اما لطف او بین که، از امانات خود که بدست من سپرده از من

---

۱ - امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، بحار الانوار، ج ۹۳ .

۲ - سوره محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آیه ۷ .

تمتای یاری می‌کند.

از معصوم درباره یاری خواستن خدا سؤال شد، فرمودند: «مراد یاری کردن، و اشاعهٔ دین خداست»، دین خدا و بنده مؤمن را اگر یاری کنید گویی خداوند را یاری کرده‌اید. هر آنکس اسلام را یاری کرد خدا و رسولش را یاری نمود و آنکه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یاری نمود، وصفش در قرآن چنین است:

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ

مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>.

هم آنان که گرویدند به او، و تعظیم نمودند او را و یاریش کردند، و آن نوری که براو نازل شده بود پیروی نمودند. آن گروهند رستگاران.

**تقابلی برتر:** در حدیث قدسی فرمود:

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللهُ لَهُ»<sup>۲</sup>.

هر آنکس برای خدا بود خدا برای اوست.

و چقدر بر بنده خود منت نهاد که فرمود تو مرا باش، تا من هم تو را باشم. خاکم به سر من کیستم؟ تو کیستی تا خدا ما را باشد. تو مرا باش یعنی، حیاتی برای من، عمری در خدمت من، اکتسابی در راه من، گفتار و کرداری برای من، نظاره‌ای به جمال من آنچه به پیامبرش فرمود بگو:

---

۱ - سورة اعراف، آیه ۱۵۷ . ۲ - حدیث قدسی .

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>

بگو براستی نمازم و قربانیم و زندگانی و مرگم همه برای خداوند  
پروردگار جهانیان است.

ای عزیز! زمانی لباس عزت به قامت تو برارنده است که تو برای  
خدا باشی، در دربار عزیز، خادمان و بندگان نیز عزیزانند. تو خود، بی خداوند  
ذیلی و دیگران از تو بسا ذلیل تر. ذلیل چون بدرگاه ذلیل رود ذلتش  
افزایش یابد. بنابراین:

منگر به هر گدایی، که تو خاص از آن مایی

مفروش خویش ارزان که تو بس گرانبهایی

بگسل ز بی اصولان، مشنو فریب غولان

که تو خود شریف اصلی، که تو از بلند جایی

تو به روح بی زوالی، ز درون باجمالی

تو از آن ذوالجلالی، تو ز پرتو خدایی

چو تو لعل کان ندارد، چو تو جان، جهان ندارد

که جهان کاهش است این و تو جان جانفزایی

مگریز ای دلاور، تو ز شعله های آتش

ز برای امتحانی، چه شود اگر در آیی

به خدا تورا نسوزد، رخ تو چو گل فرزند

که خلیل زاده ای تو، ز قدیم آشنایی

(حسین خوارزمی)

## چهارم: آرامش

از که جویم انس دل، چون مونس جان یاد توست

با که گویم درد خود چون غایت درمان تویی  
آدمی بیش از هر موجودی، در معرض آسیب‌ها و حوادث، دشمنی‌ها و  
کینه‌ها، رنج‌ها و مشقت‌ها قرار دارد، و در هر لحظه از زندگی از لحظات  
بعدش خبر نیست، میکروب‌ها که دشمن جان اویند را نمی‌بیند در  
حالیکه این دشمنان مادام ناظر او هستند، بعضی همراه با خوراک و بعضی  
با آب و بعضی با هوا در بدن او هجوم می‌آورند و بسا او را از پای درمی  
آورند، پیش بینی خطراتی از قبیل زلزله و طوفان و سیل و هدم را که اغلب  
مواجه با اوست نمی‌تواند، از کارکرد اندام درونی خود، خبر ندارد، بسا  
لحظه‌ای دیگر بناست قلب او از کار بیافتد یا هواپیما و کشتی و اتومبیلی  
که سفر می‌کند، به یقین نمی‌داند که آیا سلامت به منزل می‌رسد یا اینکه  
این آخرین سفر اوست، هر شب که سر بر بستر می‌گذارد به یقین نمی‌داند  
که با فردایش ملاقاتی هست یا این شب تا ابد ظلمت از چهره بر نمی‌دارد.  
هر بامداد که ناظر طلوع خورشید است مطلع نیست که این روز را به پایان  
می‌آورد یا امروز آخرین روز حیات اوست. و هزاران اندیشه جان فرسایی که

هرگز اجازه نمی‌دهد که زندگانی در امن و آسایش داشته باشد. تنها آرامش جان انسان ایمان به خداوند مهر باناست که جان پر تلاطم انسان را آرامش می‌دهد چرا که می‌داند، اگر خود ناتوان است، ولی توانایی دارد، اگر خود غافل است ولی او آگاه است، اگر خود به خواب می‌رود، ولی او را خوابی نیست، اگر خود فناپذیر است ولی او جاودانیست، اگر خود فقیر است، ولی او از غنای مطلق برخوردار است. منحصرأ چنین انسانی از تزلزل و هراس و هیجان و بیم در امان است.

«وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ  
الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»<sup>۱</sup>

و هر آنکس که با اخلاص روی به خدا آورد و بنده نیکوکاری بود، به یقین چنگ به رشته استواری زده و پایان کارها بسوی خداست. وقتی به خود نگری همه فقربینی، و چون به خدا نگری همه غنا، در نگرش فقر همه تشویش است و در نگرش به غنا همه رامش، با این حال چرا رو به ذات غنی نیاری معنی «و من یسلم وجهه الی الله» همین است. بر این مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام گاه که تورا حالی است چنگ زن:

مولای یا مولای: انت المولی و انا العبد و هل یرحم العبد الا المولی.

مولای یا مولای: انت المالك و انا المملوك و هل یرحم المملوك الا المالك.

مولای یا مولای: انت العزيز و انا الذلیل و هل یرحم الذلیل الا العزیز.

- مولای یا مولای: انت الخالق و انا المخلوق و هل یرحّم المخلوق إلا الخالق.
- مولای یا مولای: انت العظیم و انا الحقیر و هل یرحّم الحقیر إلا العظیم.
- مولای یا مولای: انت القوی و انا الضعیف و هل یرحّم الضعیف إلا القوی.
- مولای یا مولای: انت الغنی و انا الفقیر و هل یرحّم الفقیر إلا الغنی.
- مولای یا مولای: انت المعطى و انا السائل و هل یرحّم السائل إلا المعطى.
- مولای یا مولای: انت الحى و انا المیت و هل یرحّم المیت إلا الحى.
- مولای یا مولای: انت الباقى و انا الفانى و هل یرحّم الفانى إلا الباقى.
- مولای یا مولای: انت الدائم و انا الزائل و هل یرحّم الزائل إلا الدائم.
- مولای یا مولای: انت الرزاق و انا المرزوق و هل یرحّم المرزوق إلا الرزاق.
- مولای یا مولای: انت الجواد و انا البخیل و هل یرحّم البخیل إلا الجواد.
- مولای یا مولای: انت المعافى و انا المبتلى و هل یرحّم المبتلى إلا المعافى.
- مولای یا مولای: انت الکبیر و انا الصغیر و هل یرحّم الصغیر إلا الکبیر.
- مولای یا مولای: انت الهادى و انا الضال و هل یرحّم الضال إلا الهادى.
- مولای یا مولای: انت الرحمن و انا المرحوم و هل یرحّم المرحوم إلا الرحمن.
- مولای یا مولای: انت السطان و انا الممتحن و هل یرحّم الممتحن إلا السطان.
- مولای یا مولای: انت الدلیل و انا المتحیر و هل یرحّم المتحیر إلا الدلیل.
- مولای یا مولای: انت الغفور و انا المذنب و هل یرحّم المذنب إلا الغفور.
- مولای یا مولای: انت الغالب و انا المغلوب و هل یرحّم المغلوب إلا الغالب.
- مولای یا مولای: انت الرب و انا المربوب و هل یرحّم المربوب إلا الرب.



چهارم: آرامش ..... / ۹۷

مولای یا مولای: انت المتبکّر و انا الخاشع و هل یرحّم الخاشع إلا المتکبر.  
مولای یا مولای: إرحمنی برحمتک و ارض عَنّی بجودک و کرمک و فضلک یا  
ذالجود و الاحسان و الطّول و الامتنان برحمتک یا ارحم الراحمین.<sup>۱</sup>  
در کدام فراز این مناجات جانسوز در خود فقر را و در پروردگارت غنای  
تامّ را قبول نداری؟

گر چنین است از آشفتگی فقر به در آی و به آرامش غنا پیوند.  
ندیده‌ای که بندگان در دربار سلطان از آن آب نوشند که سلطان نوشد و از  
آن خوراک خورند که سلطان خورد و در آن کاخ زندگی کنند که سلطان  
زندگی کند.

«العُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهُهَا الرَّبُّوبِيَّةُ، فَمَا فَقَدَ مِنَ الْعِبُودِيَّةِ وَجِدَ

فِي الرَّبُّوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعِبُودِيَّةِ».<sup>۲</sup>

بندگی گوهری است که نهاد آن ربوبیت است و هر آنچه در عبودیت

از بنده بکاهد در ربوبیت یافت گردد و هر آنچه از ربوبیت بر بنده

نهان باشد در عبودیت یافت گردد. (امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ)

می‌بینی که در رجوع و توکل و بندگی چه عزت‌ها که نهفته است،

بنابراین چشم از خود بردار و ناظر به مولا باش که رامش آنجاست.

«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلِيكُمْ نِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرِ».<sup>۳</sup>

۱ - اعمال مسجد کوفه، محل ضربت خوردن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، مفاتیح الجنان .

۲ - مصباح الشّریعه / بحار . ۳ - سورة انفال، آیه ۴۰ .

پس بدانید که مولای شما خداوند است. چه مولای خوبی و چه

یاوری؟

«وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلِيكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ»<sup>۱</sup>

چنگ به سوی خدا زنید، مولای حقیقی شما هم اوست، چه خوب

مولایی چه خوب یاری کننده‌ای.

اینجا همه نور است و چون روی از مولایت برگردانیدی همه ظلمت

بینی، چون ماسوای او را ظلمت فراگرفته است.

«اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ

كَفَرُوا أُولَئِيَانُهُمُ الطَّاغُوتِ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۲</sup>

خداست ولی گروندگان، ایشانرا از ظلمت بسوی نور بیرون

می آورد. آنان که به کفر گراییدند ولی آنها طاغوت است که بیرون

می آورد آنها را از نور بسوی ظلمات، اصحاب آتش هم اینانند که

در آن جاودان مانند.

امید، آرامش زاست خاصه امید به ذات غنی کریم، که هم دارد و هم

بخشنده است، همین امید تورا از وحشت بیرون آرد و آرامش بخشد.

«اجْعَلُوا كُلَّ رَجَائِكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ لَا تَرْجُوا أَحَدًا سِوَاهُ فَإِنَّهُ مَا

۲ - سورة بقره، آیه ۲۵۷ .

۱ - سورة حج، آیه ۷۸ .

رَجَا غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا خَابٌ»<sup>۱</sup>

هر آنچه امید دارید به خدا امید داشته باشید و به کسی جز او امید نبندید، زیرا هیچ کس بغیر از خداوند امید نیست مگر آنکه ناامید ماند.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

امیدواران به خدا. گروهی هستند که در زندگانی مادام در آرامش اند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۲</sup>

هم آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان بیاد خدا آرامید. آگاه باشید که تنها یاد خدا آرامش بخش دلهاست.

---

۲ - سورة رعد، آیه ۲۸ .

۱ - غرر الحکم .

### پنجم: انس

انس معلول معرفت حق و معیت اوست، بعد از آنکه آدمی درک کرد که او «خیر حبیب و محبوب، خیر مونس و انیس، خیر صاحب و جلیس» است و این محبوب ازلی و ابدی همه جا با اوست، دیگر بعد از آن با که تواند مانوس گردد؟

و اما معیت حق تعالی را مرتبه اولی در این آیه بنگر:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»<sup>۱</sup>

و چون بندگانم از تو درباره من پرسند بگو براستی که نزدیکم در هر جا که باشند.

«أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

هر جا رو کنی آنجا وجه خداست.

بر آسمان پری آنجا اوست و بر اعماق زمین روی بر او وارد شوی:

«لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ لَسَفَلَ لَهَا عَلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup> اگر با

رشته‌ای به پائین‌ترین بخش زمین فرود آید بر خدا وارد شده‌اید.

او روشن‌گر عالم هستی است: «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا».

---

۱ - سوره بقره، آیه ۱۸۶ . ۲ - سوره بقره، آیه ۱۱۵ .

۳ - مسند الرسول، از حضرت محمد ﷺ.

پنجم: انس ..... / ۱۰۱

و خود با مخلوق است، و در ادعیه می خوانی:

«انا جیک یا موجود فی کلّ مکان لعلّک تسمع ندائی».

با تو نجوی دارم ای آنکه در همه جا تو هستی، باشد که صدای مرا

بشنوی.

و در اخبار قدسی است که حضرت موسی علیه السلام با خداوند خویش عرض

کرد: پروردگارا در کجایی؟ اگر دوری تا تو را ندا سر دهم، و اگر نزدیکی تا با

تو زیر لب سخن گویم، خطاب آمد من نزدیکم ای موسی با من نجوی

داشته باش و در قرآن فرمود:

«و اذکر ربّک فی نفسک تضرّعاً و خفیةً و دون الجهد من

القول»<sup>۱</sup>.

یاد کن پروردگارت را در جانت با حال تضرّع و پنهانی بدون

آشکار کردن گفتار.

او با جمال دل آرایش، همه جا حضور دارد اما جلال و عظمتش مانع

دیدار او با چشم است.

جمالک فی کلّ الحقایق سائر و لیس له إلا جلالک ساتر

جمال تو در کلّ حقایق هستی موجود است و جز جلالت حجابی

بر آن نیست. (حاج ملاهادی سبزواری)

پرچم مُلک با عظمت آنگونه سایه برافکنده که چهره سلطان را پوشیده.

---

۱ - سورة اعراف، آیه ۲۰۵ .

۱۰۲ / ..... هدهد سبا

عَلَمٌ چون بر فرازد شاه فخرِ چراغ آنجا نماید چون شب تار  
چنان خرگاه لیلی سایه افکند که مجنون گم شد اندر راه صحرا

(غیار همدانی)

در دعای شریف عرفه می خوانی :

«کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک، آیکونُ

لغیرک من الظهور مالیس لک حتی یكون هو المظهر لک؟»<sup>۱</sup>

چگونه راهنمایی کند بر تو آن موجودی که در اثبات وجود خویش

نیازمند تو است. آیا جز برای تو ظهوری است که آن شهود تو

نیاشد.

(امام حسین علیه السلام)

ای به ره جستجو، نعره زنان دوست دوست

گر به حرم ور به دیر، کیست جز او؟ اوست، اوست

پرده ندارد جمال، غیر صفات جلال

نیست براین رخ حجاب، نیست براین مغز پوست

دم چو فرو رفت، هاست، هوست چو بیرون شود

یعنی از او در همه هر نفسی، های و هوست

یار به کوی است و کوی، کوی چو سرگشته گوی

بحر به جوی است و جوی، اینهمه در جست و جوست

پنجم: انس ..... / ۱۰۳

با همه پنهانیش، هست در اعیان عیان

با همه بی‌رنگیش، در همه زو رنگ و پوست

(حاج ملاهادی سبزواری)

«أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظُّلَّ»<sup>۱</sup>

آیا نمی‌نگری به سوی پروردگارت که چگونه سایه را گسترده؟

اگر با این نظر کیمیایی به کل اشیاء عالم‌نگری، دیری نیاید که عالم را

صورت مرآتیه‌ای بینی که هم هست و هم نیست، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

وَجْهَهُ»، و چون منحصرأ هستی واقعیت دارد. در هر شیء نظرت به وجه‌الله

باشد و هستی را جز ظهور اسماء او نبینی.

و چه خدا اگر شودت منظر نظر

زان پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی

(حافظ)

مرحله دوم معیت حق تعالی را با خود یابی که فرمود:

«هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»<sup>۲</sup>

او با شماست هر جا که باشید و خداوند به آنچه می‌کنید، بیناست.

تا آنجا، جهان بینی تو خدا بینی بود، و اینجا علاوه بر جهان با خود نیز

خدارا می‌بینی، در اینجا دیگر فراق معنی ندارد چون محبوب با من است،

گویی من و او در یک خانه‌ایم.

۲ - سورة حدید، آیه ۴ .

۱ - سورة فرقان، آیه ۴۵ .

۱۰۴ / ..... هدهد سبا

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

(حافظ)

مرحله سوم که آخرین مرحله قرب است: اینکه قرب او نه قربت دو

دوست در یک خانه است، چه فرمود:

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۱</sup>

ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.

من همه وجودم با شریان است. شریان رزاق تمام سلولهای بدنم

هست، بی شریان یک لحظه حیاتم نیست. اینجا انسان می فهمد همین

کلید مخزن حیات تو به دست دیگری است که او از این ممد حیات به تو

نزدیکتر است و در حقیقت حیات تو اوست. «هو حیات کل شیء»<sup>۲</sup> بعد از

این مرحله آدمی با اصل وجود مانوس می گردد و خود و منیت او کناره

می گزیند این است راز انس.

---

۲- اصول کافی .

۱- سوره ق، آیه ۱۶ .



پنجم: انس ..... / ۱۰۵

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد  
چو فرو شدم به دریا چو تو گوهرم نیامد  
سر خمره‌ها گشودم، ز هزار خم چشیدم  
چو شراب سرکش تو به لب و سرم نیامد  
چه عجب که در دل من، گل و یاسمن بخندد  
که سمنبر لطیفی چو تو در برم نیامد

(مولوی)

آنکه به دریا رسید با جویبارش چه کار؟، چون خورشید بر آفاق پرتو  
افکند. شمع را خاموش خواهی نمود. مردی بر در خانه او پس قرنی کوفت:  
او پس پرسید: کیستی؟ مرد گفت از راه دور آمده‌ام. تا با تو مانوس باشم.  
او پس گفت: آنکه با خدا مانوس شد با دیگرانش انسی نیست.

«دلیل الحبّ ایثار المحبوب علی من سواه».<sup>۱</sup>

دلیل عشق گزینش محبوب بر ماسوای اوست. (امام صادق علیه السلام)

خداوند را بر حضرت داود علیه السلام چنین وحی بود:

«یا داود ذکری للذّاکرین، و جنتی للمطیعین و حبّی للمشتاقین

و أنا خاصّة للمحبّین».<sup>۲</sup>

بی خدا با لشکری محافظ بس تنهایی، و در نهایت تنهایی با خدا بس  
محافظ داری.

---

۱- کافی جلد ۱، باب توحید . ۲- بحارالانوار، جلد ۱۴ .

بسی خدا با هزار کس تنهاست آنکه تنهاست با خدا، تنهاست  
در آفاق به دنبال خدا چه پویی؟ در این همه عمر گذرا از اوراق کتب  
چه جویی؟ چون از همه این اسفار به منزل خود بازگردی، مطلوب را  
همانجا یابی، بر این سخن غزالی نیز توجهی شایان نما:

«کسی که سفر می‌کند تا گواهی خط الهی را بر صفحه جمادات  
بخواند. سفر جسمانی خود را طولانی نمی‌سازد، بلکه در موضع  
خاصی می‌ایستد و دل را تهی می‌کند تا از یک ذرات نغمه  
تسبیح را بشنود، او را که دل مشغول ملکوت آسمانهاست، با  
سرگردان شدن در بیابان چه کار؟ خورشید و ماه و ستارگان همه  
مُسخر امر خداوندند و بسوی چشمان صاحبان بصیرت سفر  
می‌کنند و از غرائب این است که کسی که کعبه مأمور بطواف گرد  
اوست، برود و در یک یک مساجد طواف کند و یا کسی که آسمان  
دور او می‌گردد او خود در اطراف زمین گردد»<sup>۱</sup>.

و گفته‌اند که: «استیناس علامت الافلاس». طلب انس علامت تنگدستی  
است، آنکه انسس با مخلوق بیش از خالق است دلیل آن است که هنوزش  
شایستگی انس با خالق نیست. اما حال مأنوسان با خدا را در این فرمایش  
امیرالمومنین علیه السلام به نظاره نشین:

پنجم: انس ..... / ۱۰۷

«پروردگارا! تو از هر انیسی برای دوستانت انیس تری و از همه آنها برای کسانی که بر تو اعتماد کنند در کارگزاری آنها آماده تری، آنها را در باطن دلشان مشاهده می‌نمایی و در اعماق ضمیرشان بر حال آنان آگاهی، میزان بصیرت و معرفتشان را می‌دانی رازهای پنهانی آنها نزد تو آشکار است و دل‌های آنها در فراق تو بی‌تاب، هر آنگاه تنهایی سبب وحشت آنها گردد یاد تو مونس آنهاست»<sup>۱</sup>

در سرم از عشقت این سودا خوش است      دردلم از شوقت، این غوغا خوش است  
گر نباشد هر دو عالم، گو مباش      تو تمامی، با توام تنها خوش است  
پرده از رخ برفکن تا گم شوم      کان تماشا بی‌وجود ما خوش است  
تا تو پیدا آمدی چون آفتاب      گر شوم چون سایه ناپیدا خوش است  
از درون چاه جسمم دل گرفت      قصد صحرایم کنم صحرا خوش است  
دی اگر چون قطره‌ای بودم ضعیف      این زمان دریا شدم دریا خوش است  
غرق دریا تشنه می‌میرم مدام      این چه سودائیت، این سودا خوش است

(عطار)

چون بینی یکی از ایشانرا که روی در خلوت آورده، و با دیگرانش دلجویی نیست خرده مگیر: چرا که بر سر سفره منعمی نشسته که از گوارایی روزی دست بر نتوان داشت.

«ثمرة الأنس بالله الاستيحاش من الناس»<sup>۲</sup>

---

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵ .      ۲ - غرر الحکم .

بهره‌مندی انس با خدا همدم نشدن با مردم است.

(حضرت علی علیه السلام)

«كَيْفَ يَأْنِسُ بِاللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ».<sup>۱</sup>

چگونه با خداوند انس گیرد آنکه از مردمش وحشتی

نیست؟ (حضرت علی علیه السلام)

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أُنْسًا يُكُنُّ إِلَيْهِ حَتَّى

لَوْ كَانَ عَلَى قُلَّةِ جَبَلٍ لَمْ يَسْتَوْحِشْ».<sup>۲</sup>

هیچ مؤمنی نیست جز اینکه خداوند از ایمانش همدمی برای او

قرار دهد تا بدانجا که اگر بر سر ستیغ کوهی باشد هرگز وحشت

نکند. (امام صادق علیه السلام)

مردی است که اراده کرده یک شب طولانی شش ماهه قطب شمال را

به تماشا نشیند، در این شب شش ماهه، شعاعی از نور خورشید مرئی

نیست. برای چنین ریاضتی رفیقی را پیدا نمی‌کند ناچار خود به تنهایی

تن به این خطر می‌دهد. وقتی که از این سفر مهیب باز می‌گردد کتابی

درباره این سفرنامه منتشر کرده به نام «یکه و تنها» و خاطرات این شب

طولانی مخوف را به رشته تحریر درآورده که چگونه در خانه‌ای از یخ در

ظلمت محض در حرارت ۵۰ درجه زیر صفر توانسته است خود را زنده نگاه

دارد. خبرنگاری از او می‌پرسد: به نظرت عامل بقای تو در این سفر

پنجم: انس ..... / ۱۰۹

خطرناک چه چیزی بود؟ وی پاسخ می‌دهد بزرگترین عامل برای مقاومت  
من این بود که می‌دانستم در همین جا هم خدا با من است.

دل ز عشقت آتش افشان خوشتر است	آتش عشق تو در جان خوشتر است
تأقیامت مست و حیران خوشتر است	هر که خورد از جام عشقت قطره‌ای
زانکه با معشوق پنهان خوشتر است	تا تو پیدا آمدی پنهان شدم
زانکه درد تو ز درمان خوشتر است	درد بر من ریز درمانم مکن
گر همه زهر است از جان خوشتر	درد عشق تو که جان می‌سوزدم
همچو شمعی در فراق هر شبی	است
	تا سحر عطار گریان خوشتر است

(عطار)

اهل لغت را اعتقاد این است که ریشه لغت انسان از کلمه انس است  
انسان بی‌انس از مقام انسانیت سقوط کرده، اما کدام انس؟ جان انسان  
خدایی است و بی‌انس با خدا با هیچ مونسش انسی نیست، تشنگی او در  
هیچ انسی فرو ننشیند، جز اینکه در زیر باران رحمت انس با پروردگارش  
قرار گیرد.

«مَنْ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ اُنْسٌ بِاللّٰهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ»<sup>۱</sup>

هر که با خدا مأنوس شود، از مردم تنهایی‌گزیند و از معاشرت با  
ایشان وحشت کند.

(امام حسن عسکری علیه السلام)

«مَنْ خَرَجَ مِنْ ذِلِّ الْمَعْصِيَةِ إِلَى عِزِّ الطَّاعَةِ أَنْسَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ  
بِغَيْرِ انْيَسٍ وَ أَعَانَهُ بِغَيْرِ مَالٍ»<sup>۱</sup>.

هر آنکس از خواری گناه به سربلندی طاعت در آید. خداوند  
انیس اوست بی آنکه همدمی داشته باشد و او را یاری نماید  
بی آنکه مالی و ثروتی داشته باشد. (حضرت محمد ﷺ)

چنین انسانی است که مونس خود را یافته، و زین‌رو دیگر هرگز تنها  
نیست، بهشت آغازین او از دنیا شروع می‌گردد، چرا که وجه الله را به نظاره  
نشسته و دیگر به بهشتش هم کاری نیست.

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم سودا خوش است که یک‌جا کند کسی  
«الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا  
وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>.

(حضرت محمد ﷺ)

مردی که دارای این عقیده باشد (مذهب شیعه)، هرچه مردم  
در باره او گویند، زبانی به او نرساند، ولو گویند دیوانه است، و اگر  
بر سر کوهی هم باشد خدا را عبادت کند تا مرگش برسد.<sup>۳</sup>

(امام صادق علیه السلام)

اگر در روی زمین جز یک مؤمن نباشد با آن از همه مخلوقاتم بی‌نیازی  
جویم و از ایمانش همدمی برای او سازم که دیگر به هیچ‌کس محتاج

۱ - بحار، جلد ۷۵ .

۲ - الجامع الصغير، سیوطی .

۳ - کافی، جلد ۳ .

نباشد.<sup>۱</sup>

ای عزیز! فرشتگان را همچون ما خواب و خوری نیست، در بند جاه و مقام نیستند به خانه و کاشانه‌ای محتاج نباشند، چون از شراب جام وصال نوشیدند دیگر هرگز تشنه نمی‌شوند و چون از لذت انس با خداوند بهره ور گردیدند دیگر به لذائذ عالم دون روی نیاورند. ما که فرشته نیستیم، هرچه بر این بلند مقام نزدیک گردیم از عالم ماده برکنده و به تجرد روی آورده‌ایم. داستان ایشان را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام بشنو:

« آنچه بین خداوند و فرشتگان رابطه قرار گرفت همان خط ایمان حقیقی بود که در پرتو یقین به خداوند آنها را واله و شیدای حضرت حق گردانید. و هرگز رغبت آنها بسوی غیر حق متوجه نگرددید و همان مقدار از معرفت که چشیدند زمینه شد که از جام لبریز محبت بیاشامند و در عین حال در درون جان آنها ترس از خداوند موجود بود.»<sup>۲</sup>

این است احوال فرشتگان و ترا ای عزیز! استعدادی کم از ایشان نیست.

اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی به روان آدمیت  
رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت  
طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت  
(سعدی)

«انَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَنَّ اتِّصَالَ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ

۱ - حدیث قدسی .

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۹۰، فیض الاسلام .

۱۱۲ / ..... هدهد سبا

الشَّمْسُ بِهَا»<sup>۱</sup>.

به راستی که روان مؤمن نزدیکتر است به روح خداوند از پیوند  
آفتاب به خورشید.

(امام صادق ع)

باری این نحوه انس با پروردگار را ولیده‌ایست که آنرا حزن سبز نام  
نهاده‌اند.



### ششم: حزن سبز

دلی که مانوس با حق شد. حزنی مطبوع آنرا فراگیرد، آن قلب یک شب مهتابی غرق در سکوت را ماند، که در ژرفای سکوت لذتی مینوی آنرا در بر گرفته است این حزن را منشأ کجاست؟ از زبان امامت بشنو:

«الْحُزْنُ مِنْ شُعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَاِرْدَاتِ الْغَيْبِ عَلَى سِرَائِرِهِمْ  
و طول مباهاتهم تحت سَرَ الكبرياء و المحزون ظاهرة قبض و  
باطنة بسط يعيش مع الخلق عيش المرضى و مع الله عيش  
القربى»<sup>۱</sup>

حزن تن پوش عارفان است، بخاطر القائنات غیبی و وارداتی که بر قلبهایشان است الهام‌هایی از ناحیه مقام کبریایی حق بر سویدای جان آنهاست. محزون ظاهرش گرفته اما باطنش باز و سرخوش است. در میان مردم به ظاهر افسرده و بیمار به نظر می‌رسد، اما در باطن با خداوندش در کنار مقربان جای گزیده. (امام صادق ع)

غمم، غم بی و غمخوار دلم غم    غمم هم مونس و هم یار و همدم  
غمم نهله که مو تنها نشینم    مریزا، بارک الله، مرحبا غم

(بابا طاهر)

غم از دور ماندن، حزن طایر در قفس، حزن غریبی دور از وطن، حزنی

به درازای اسفل السافلین تا وصول به اعلیٰ علیین، حزن مُتهجّدی که سحر را از دست داده و خمارآلوده‌ای که جامش بر زمین ریخته، حزنی همچون حزن یعقوب در فراق آینه‌ای که در آن جمال محبوب را به تماشا می‌نشست.

«إِنَّمَا أَشْكُوا بِنْتِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

جز این نیست که شکایت برم پریشانی و اندوهم را بسوی خدا، و می‌دانم از خداوند آنچه را نمی‌دانید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام: أَكْحَلْ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذْ ضَحَكَ الْبَطَّالُونَ»<sup>۲</sup>

خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام وحی فرمود: در آنگاه که هرزگان لب به لبخند گشایند تو در چشمانت سرمه غم بکش.

و نیز فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ قَلْبَ الْحَزِينِ»<sup>۳</sup>

ای عزیز! حزن شراب سرمست‌کننده عارفان است که اگر آنرا از کامشان بگیرند به استغاثه می‌افتند.

«وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنِ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَغَاثُوا»<sup>۴</sup>

اگر ساعتی حزن از دل‌های عارفان محجوب ماند به التماس

---

۱ - سورة يوسف، آیه ۸۷ .

۲ - بحار الانوار، جلد ۲ .

۴ - مصباح الشریعه .

۳ - کافی، جلد ۲ .

درآیند.

(امام صادق ع)

الهی بی تو روزم شب و با تو شبم روز است، با تو زندانم بستان و بی تو بستانم زندان، با تو کوخم کاخ و بی تو کاخم کوخ، خوش بر آن کاخ نشین که در کنار فرعونش رامش نبود و تمتای قرب پروردگار، محزونش داشته بود.

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>

و خداوند مثالی زد برای گروندگان، زن فرعون را، آنزمان که گفت پروردگارش را که بنا نما در نزد خود خانه‌ای در بهشت مرا و نجاتم ده از فرعون و کردارش و نجاتی از گروه ستمکاران.

گفتم: که روی خوبت از من چرا نهان است؟

گفتا: تو خود حجابی ورنه رخ عیان است

گفتم: که از که پرسم جانا نشان کویت؟

گفتا: نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است

گفتم: مرا غم تو، بهتر ز شادمانی

گفتا: که در ره ما، غم نیز شادمان است

گفتم: که سوخت جانم، از آتش نهانم

گفت: آنکه سوخت او را، کی ناله و فغان است

گفتم: که حاجتی هست، گفتا: بخواه از ما

گفتم: غمت بیفزا، گفتا که رایگان است

(فیض کاشانی)

معصوم می فرمایند: «آه»، از اسماء الله هست، و دانی که آه لفظ نیست بلکه چون دل به التهاب در آمد و آتشی در آن افتاد، دودی از آن برآید و بصورت آه ظاهر شود و این دود مادام از دل‌های دردمند عاشقان خدا برمی‌خیزد که خود به تنهایی ذکر است و خداوند چنین دل‌هایی را دوست دارد.

«ما عُيِدَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مِثْلِ طَوْلِ الْحُزْنِ»<sup>۱</sup>.

خداوند عزوجل به چیزی همچون حزن مستمر عبادت نشده.

(حضرت محمد ﷺ)

حضرت داود عليه السلام پیامبری بس محزون و منقطع از ماسوی الله بود نامش نیز هم‌رنگ جانش بود چه همه حرف آن را حروف منفصل تشکیل می‌دهد. روزی با خداوند عرض کرد:

«الهِی أَمَرْتَنِي أَنْ أُطَهِّرَ وَجْهِي وَبَدَنِي وَرِجْلِي بِمَاءٍ فَبِمَاذَا أُطَهِّرُ

لَكَ قَلْبِي؟ قَالَ: بِالْهُمُومِ وَالْغُمُومِ»<sup>۲</sup>.

پروردگارا: مرا امر فرمودی که پاک‌کنم صورت و بدن و پاهایم را به

آب، پس به چه چیز پاک نمایم دلم را؟ فرمود: با اندوه‌ها و غم‌ها.

زین‌رو بود که گونه‌های مبارکش از فرط ریزش اشک زخم بود.

امام باقر علیه السلام به جابر جعفی فرمود: ای جابر! من غمگینم و دلم بس مشغول. جابر عرض کرد: قربانت گردم اندوه شما از چیست؟ امام علیه السلام فرمود: هر آنکس دین ناب و خالص در دلش راه یافت او را از ماسوای دین باز دارد.<sup>۱</sup>

در خیر است که روز حشر چون ترازوها برپا آرند، برای بعضی دانه‌های ریزی به ترازو اندازند و ترازو به وزن خرواری پائین رود. پرسند: این دانه‌های ریز چیست که این همه وزین است؟ گویند: اینها دانه‌های اشکی است که بندگان خاشع از فراق و دوری پروردگارشان ریختند.

پیش حق یک لحظه از روی نیاز	به که عمری بی‌نیاز اندر نماز
هرچه شد اشکسته سازندش درست	هر که گم شد می‌کنندش باز جست
هین مکش تو از ملالت آه سرد	درد جوی و درد جوی و درد، درد
هر که او بیدارتر پر درد تر	هر که او آگاه‌تر، رخ زرد تر
هر کجا دردی، دوا آنجا رود	هر کجا فقری نوا آنجا رود
گفت حق آن خالق ارض و سما	که تضرع آر در درگاه ما
چونکه گریانم، بجوشد رحتم	و آن خروشنده بنوشد شربتم
رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست	چون گریست از بحر رحمت موج خاست

تا نگرید ابر، کی خندد چمن      تا نگرید طفل کی نوشد لبن  
تا نگرید طفلک نازک گلو      کی روان گردد ز پستان شیر او  
طفل یکروزه همی داند طریق      که بگریم تا رسد دایه شفیق

(مولوی)

رابعه مردی را دید که می‌گریست، و می‌گفت: وای از اندوه. رابعه او را  
گفت: بگوی وای از بی‌اندوهی.

وگویند که سّری سقطی با خدای زمزمه داشت که: پروردگارا هر اندوه  
که از کسی برداشتی برجان من نه.

الهی سینه‌ای درد آشنا ده      غم از هر دل که بستانی به ماده  
الهی سینه‌ای ده درد پرورد      در آن سینه برون درد و درون درد

(وحشی بافقی)

### هفتم: یکتا بینی

اهل جس به تماشای عالم طبیعت آن قدر مشغولند که در زندگانی یک لحظه هم توجهی به ملکوت آن نداشته‌اند، سالک راه، در ضمن سلوک در هر منزل رجوع به ملکوتش پیش‌گردد تا برسد به آنجا که دیگر مُلک نبیند و کلاً به تماشای ملکوت نشیند.

نشنیده‌ای که بعضی بزرگان گفته‌اند ما در عالم جز خدا ندیدیم بر خلاف گروهی که جز طبیعت ندیدند. ژرفنگران را نظر بر آن است که حادث از کجایم آید و بسوی که باز می‌گردد. در همان حالی که کوتاه‌بین فقط ناظر به ظاهر و تماشای حادث است و از ذات قدیم بی‌خبر.

نو ز کجایم رسد؟ کهنه کجا می‌رود؟ گرنه و رای نظر، عالم بی‌منتهاست (مولوی)

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>

آیا نمی‌نگرند در ملکوت آسمانها و زمین.

تشویقی برای وصول به این سرمنزل است.

گردش کف را چو دیدی مختصر      حیرت باید، به دریا در نگر  
آنکه کف را دید گردد مست او      وانکه دریا دید، باشد غرق هو  
آنکه کف را دید آید در سخن      وانکه دریا دید، شد بی‌ما و من

۱۲۰ / ..... هدهد سبا

آنکه کف را دید پالوده<sup>۱</sup> شود وانکه دریا دید، آسوده شود  
چون بدیدی گردش سنگ آسیا آب جو را هم بین آخر بیا  
(مولوی)

این چشم ملکوت بین تو را با خدا آشنایی می دهد، در تمام لحظات  
خود را بر سر سفره ای مالمال از نعمات پروردگارت می یابی، جهان تنگ را  
واپس زده، عالمی بی منتها را مواجه می شوی از ظلمات به در آمده وارد  
جهانی پر از نور می گردی، این جهان بینی، با جهان بینی قبل قابل  
مقایسه نیست.

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ قَوِيلٌ  
لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>.

آیا آنکس را که خداوند سینه اش را گشود برای اسلام پس او بر  
نوری از پروردگارش قرار یافت. پس وای بر آنانکه سخت شد  
دلهایشان از یاد خدا.

این بنده در حوادث روزگار جز خیر نمی بیند، رنجها و مصائب را چون  
از ناحیه حکیم رحیم می یابد همه را لطف می داند، و زین رو محصول  
چنین قلبی جز تشکر و رضایت چیزی نیست.

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ  
كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»<sup>۳</sup>.

۱ - در اینجا به معنی متفرق است . ۲ - سوره زمر، آیه ۲۲ .

۳ - سوره انعام، آیه ۱۲۲ .



هفتم: یکتا بینی ..... / ۱۲۱

آیا آنکه مرده بود، پس او را حیات بخشیدیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در اجتماع می‌گردد، همانند کسی است که در تاریکی‌ها بسر می‌برد و راه خروجی از آن ندارد؟  
چنین کس، عالم طبع، با همه بزرگیش در نظر او کوچک می‌شود، چرا که نظاره‌گر عالم ملکوت است.

«وَ إِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا»<sup>۱</sup>

و چون نگری، بینی نعیم و سلطنتی عظیم را.

از حضرت رسول ﷺ پرسیده شد که علامت شرح صدر چیست؟  
فرمودند:

«الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِسْتِعْذَادُ

لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ»<sup>۲</sup>

روی آوردن بسرای جاودانی و پشت کردن از دار فریب و آمادگی برای مرگ قبل از رسیدن آن.

ای عزیز! تا این سینه تنگ ما گشاده نگردد، معرفت حق تعالی را در آن راهی نباشد. بنگر تا امام سجاد ع را در طلب این مقام چگونه التجاء است:

«الْهَى فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَوَحَّشَتْ أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي

حَدَائِقِ صَدُورِهِمْ وَانْجَلَّتْ ظِلْمَةُ الرَّيْبِ عَنْ عِقَائِدِهِمْ مِنْ

ضَمَائِرِهِمْ وَ انْتَقَتْ مُخَالَجَةَ الشُّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَ سَرَائِرِهِمْ وَ

۲ - مجمع البیان .

۱ - سورة انسان، آیه ۲۰ .

انشرحت بتحقیق المعرفه صدورهم»<sup>۱</sup>

پروردگارا: از آن کسانم قرار ده، که درختان سرسبز شوق تو در  
بوستان جانشان درهم پیچیده، ظلمت‌های شک و تردید از  
عقایدشان رخت بر بسته و خلجان شک از دل‌هایشان فرو ریخته  
و برای شناختی راستین سینه‌هایشان گشاده گردیده است.

حق فشانده آن نور را بر جان‌ها      مقبلان برداشته دامان‌ها  
و آن نثار نور هر کو یافته      روی از غیر خدا بر تافته  
جزو‌ها را روی‌ها سوی کُل است      بلبلان را عشق بازی با گل است  
آنچه از دریا به دریا می‌رود      از همان جا کامد آنجا می‌رود  
آینه دل چون شود صافی و پاک      نقش‌ها بینی برون از آب و خاک  
هم ببینی نقش و هم نقاش را      فرش دولت را و هم فرّاش را  
پس قیامت شو قیامت را ببین      دیدن هر چیز را شرط است این

(مولوی)

آنکه در تمام شئون خود را غرق در نعمات دید کم چشم از نعمت  
بر دوخته، منعم را نگرد، و این منزل آغاز طلوع خورشید جان‌تاب عشق  
است. چه! منعم را علاوه بر اینکه فیاض همه نعمت‌هاست، مجموعه‌ای از  
کَلِّ محاسن ببند. و از اینجا راه بر رهرو آسان گردد، چه جواذب حُسن در  
کار آمد، و پای خسته سالک را مدد رسید.

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْبَرٍ اتَّقَرَّبَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ ذِرَاعًا تَقَرَّبَتْ

هفتم: یکتا بینی ..... / ۱۲۳

إِلَيْهِ بَاغاً وَ مَنْ أَتَانِي مَشِيئاً أُتِيئُهُ هَرَوْلَهُ»<sup>۱</sup>.

هر آن کس یک وجب به سوی من تقرّب جوید، من یک ساعد به سوی وی آیم و هر آن کس یک ساعد تقرّب جوید، من به طول یک دست به سوی وی روم و آن کس که خرامان آید، من به سوی او هروله آیم.

در قلب عاشق جز معشوق نیابی، زین رو کارش بندگی اوست، سخنش جز او نیست و گذارش جز بر سرکوی او نباشد، هرچه گوید کند، هر جا کشد رود، و همه جا نظاره گر مولاست.

فرمود رسول خدا ﷺ :

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَمْتَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ

غَنَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ».

قالوا: «بَابَانَا وَ امهاتنا انت يار رسول الله هُوَ لَاءِ اولياء الله؟».

قال: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَنُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ فِكْرًا، أَوْ تَكَلَّمُوا وَ كَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا، أَوْ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عَيْبَةً، وَ نَطَقُوا فَكَانَ نَطَقُهُمْ حِكْمَةً، وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشِيئُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً، لَوْلَا الْأَجَالِ الَّتِي كَتَبْتَ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ»<sup>۲</sup>.

هر آنکس خداوند و عظمتش را شناخت، دهانش از گفتار بازماند و شکمش از خوراک، و نفس را با روزه و قیام شبانگاهی مستغنی

۲ - بحرالمعارف ص ۷۷ .

۱ - حدیث قدسی .

می‌سازد.

گفتند: یا رسول خدا ﷺ سوگند به پدران و مادران اینان اولیاء خداوند هستند؟

فرمود: براستی که اولیاء خداوند خاموشند اما در خاموشی متفکرند، یا سخن می‌گویند اما گفتار آن‌ها یاد خداست، می‌نگرند اما نگرشی غرق در عبرت، گفتارشان همه حکمت است و رفتارشان در میان مردم برکت، اگر نبود مرگی که خداوند برای ایشان مقدر فرموده جانشان در کالبد دمی باقی نمی‌ماند از ترس عذاب و شوق ثواب.

ای خدا! این وصل را هجران مکن	سرخوشان عشق را نالان مکن
باغ جانرا تازه و سرسبز دار	قصد این مستان و این بستان مکن
چون خزان بر شاخ و برگ دل مزین	خلق را مسکین و سرگردان مکن
بر درختی کاشیان مرغ توست	شاخ مشکین مرغ را پزان مکن
جمع و شمع خویش را برهم نزن	دشمنان را کور کن شادان مکن
گرچه دزدان خصم روز روشنند	آنچه می‌خواهد دل ایشان مکن
نیست در عالم زهجران سخت تر	هرچه خواهی کن و لیکن آن مکن

(مولوی)

شرک خفی جز در سایه عشق از انسان سلب نگردهد، چراکه همه دنیا در چشم انسان دنیاخواه روبروی خدا ایستاده است و در چشم او دلبری دارد، آشنایی با اوست که چون به آن نگرشی دانی که بهترین دوست هم اوست. از جنید بغدادی پرسیدند صفت عاشق چیست؟ گفت:

«فکر مداوم، خلوت بسیار، معاشرت اندک، چون نگاه می‌کند  
نمی‌بیند، چون به او خطاب کنی نمی‌شنود، با او سخن گویی  
نمی‌فهمد، مصیبتی اندوهگینش نمی‌کند، دست یابی به چیزی  
خرسندش نمی‌نماید، در خلوت به خدا می‌نگرد و با او انس دارد،  
در نهان و آشکار راز و نیازش با اوست، با اهل دنیا در کارهایشان  
نمی‌ستیزد، از اینکه به آرزوی خویش نرسد بس اندوهگین است  
و برای از دست دادن مطلوب خویش سخت بیمناک، خردش از  
مطالعه جلال حق تعالی به وحشت افتاده، کم می‌خورد و کم  
می‌خُسبید، همواره قرین اندوه و غم است، آنگاه که مردم سرگرم  
کار خویش‌اند، او سرگرم کار خود است، در خلوت می‌گرید، و در  
تنهایی‌ها بس ناله جانسوز دارد، شراب از جام محبت دوست  
می‌نوشد و از تمام مردمان روی‌گردان است»<sup>۱</sup>.

حال بنگر تا شیخ اجل سعدی را چه در وصف ایشان دارد:

خوشا وقت شوریدگان غمش	اگر زخم بینند وگر مرهمش
گدایانی از پادشاهی نفور	به امیدش اندر گدایی صبور
دمادم شراب الم درکشند	وگر تلخ بینند، دم درکشند
نه تلخ است صبیری که بر یاد اوست	که تلخی شکر باشد از دست دوست
ملامت کشانند مستان یار	سبکتر برد اشتر مست بار
اسیرش نخواهد رهایی ز بند	شکارش نجوید خلاص از کمند

به سر وقتشان خلق، ره کی برند؟  
 چه پروانه آتش به خود در زنند  
 دل آرام در بر، دل آرام جوی  
 نگویم که بر آب قادر نیند  
 تو را عشق همچون خودی ز آب و گل  
 به صدقش چنان سر نهی در قدم  
 چو در چشم شاهد نیاید زرت  
 دگر با کست بر نیاید نفس  
 تو گویی بچشم اندرش منزل است  
 نه اندیشه از کس که رسوا شوی  
 چو عشقی که بنیاد آن بر هواست  
 عجب داری از سالکان طریق؟  
 به سودای جانان ز جان مشتغل  
 به یاد حق از خلق بگریخته  
 الست از ازل همچنانش به گوش  
 گروهی عمل دار عزلت نشین  
 سحرها بگریند چندان که آب  
 شب و روز در بحر سودا و سوز  
 می حرف وحدت کسی نوش کرد  
 که چون آب حیوان به ظلمت درند  
 نه چون کرم پيله به خود برتند  
 لب از تشنگی خشک، بر طرف جوی  
 که بر شاطی نیل مستقی اند  
 ریاید همی صبر و آرام دل  
 که بینی جهان با وجودش عدم  
 زرو خاک یکسان نماید برت  
 که با او نماند دگر جای کس  
 وگر دیده بر هم نهی در دل است  
 نه قوت که یکدم شکبیا شوی  
 چنین فتنه انگیز و فرمانرواست  
 که باشند در بحر معنی غریق  
 به ذکر حبیب از جهان مشتغل  
 چنان مست ساقی که می ریخته  
 به فریاد قالوا بلی در خروش  
 قدمهای خاکی، دم آتشین  
 فرو شوید از دیدشان کحل خواب  
 ندانند ز آشفتگی شب و روز  
 که دنیا و عقبی فراموش کرد

(سعدی)

ابن سینا در نمط نهم اشارات عارف را اینگونه توصیف می نماید:

هفتم: یکتا بینی ..... / ۱۲۷

«والمُنْصَرَفُ بِفِکْرِهِ إِلَى قَدْسِ الْجَبْرُوتِ». ولو عالم منظر و نظرگاه اوست در عالم جز اسماء الله چیزی نمی بیند، چون دیدار ملکوت همان دیدار اسماء خداست که فرمود:

«أَوْلَمَ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup>.

در آنجاست که همه علم و قدرت و رحمت بینی و در خبر است که مفاتیح الغیب همین اسماء حضرت الوهیت است که عالم همه محل ظهور آنهاست:

«وَبِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup>.

و به اسماء تو، که پر کرده پایه های همه چیز را.

پس هر آنکس در این سفر به این منزل رسید. در مقام عنایت جای دارد ولو هم اکنون در عالم طبیعت است، چه اسماء حضرت حق عین ذات است، هم اینانند که: «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ»<sup>۳</sup>، در نزد پروردگارشان روزی می خورند. و آرزوی آن بانوی بلند پرواز<sup>۴</sup>، سکونت در همین مقام بود.

«رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ»<sup>۵</sup>.

پروردگارا! بنا کن برای من خانه ای نزد خود در بهشت و مرا از

فرعون و عملش برهان.

و در همین مقام ابن سینا می افزاید حال عارف را به این گونه :

---

۱ - سوره اعراف، آیه ۱۸۵ .

۲ - دعای کمیل .

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۶۹ .

۴ - زن فرعون .

۵ - سوره تحریم، آیه ۱۱ .

«الْعَارِفُ هَشٌّ بِشُّ بَسَامٌ وَ كَيْفَ لَا يَهْشُّ وَ هُوَ فَرَحَانٌ بِالْحَقِّ»<sup>۱</sup>

عارف شادمان و بشاش و خنده‌روست و چگونه شادمان نباشد،  
چه او بادیدار حق شادمان است.

و نگویی که در گذشته از حزن گفتمی و اینجا از شادمانی، آن از  
خصوصیات آن منزل و این از ویژگی، این منزل است و همان حزن هم  
لذتش کم از شادمانی نیست. آنکه به این منزل رسید که فرماید:

«الْغَيْرُكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمَظْهَرُ لَكَ»<sup>۲</sup> آیا

جز برای تو ظهوری است که آن ظهور تو نباشد. دیگر او را چه غم  
است؟

این حزن دل مؤمن از سنخ حزن عوام نیست و به صد نشاط همی آرد.

«المؤمن بُشْرَةٌ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْ سَعَى شَيْءٍ صَدْرًا، وَ

أَدَلَّ شَيْءٍ نَفْسًا، يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ وَ يَشْتَا السُّمْعَةَ، طَوِيلُ غَمِّهِ، بَعِيدُ

هَمِّهِ، كَثِيرُ صُمْتِهِ، مَشْغُولٌ وَقْتَهُ. شَكُورٌ، صَبُورٌ، مَغْمُورٌ

بِفِكْرَتِهِ، ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلٌ الْخَلِيقَةَ، لَيْنٌ الْعَرِيكَه، نَفْسُهُ أَصْلَبُ

مِنَ الصَّلْدِ وَ هُوَ أَدَلُّ مِنَ الْعَبِيدِ»<sup>۳</sup>

«شادمانی مؤمن در چهره اوست، اما اندوهش در دل، سینه‌ای

دارد بس عظیم اما نفسش بس زبون و خوار، بلند پایگی را ناخوش

دارد و شهرت را دشمن، اندوهی بس دراز و همتی بس بلند دارد،

---

۲- دعای عرفه امام حسین علیه السلام .

۱- نمط نهم، اشارات .

۳- بحار الانوار، جلد ۶۹ .



خاموشیش بسیار است، هرگزش بیکار نبینی، سپاسگزار و  
شکیباست. غرق در اندیشه‌های خویش است، در پایبندی به  
دوستان حریص است، بس نرمخو و مهربانش بینی اما اراده‌ای به  
استواری سنگهای خارا دارد. درعین حال از بنده او را خوارتر و  
افتاده‌تر بینی.» (حضرت علی علیه السلام)

باری این‌هاست صفت بنده‌ای که از سلامت قلب برخوردار است و  
عاشق و دل‌باخته حضرت پروردگار است.

عشق یعنی مستی و دیوانگی	عشق یعنی با جهان بیگانگی
عشق یعنی شب نخفتن تا سحر	عشق یعنی سجده‌ها با چشم تر
عشق یعنی سربردار آویختن	عشق یعنی اشک حسرت ریختن
عشق یعنی دیده بر در داشتن	عشق یعنی در فراقش سوختن
عشق یعنی انتظار و انتظار	عشق یعنی هر چه بینی عکس یار
عشق یعنی با گلی گفتن سخن	عشق یعنی خون لاله در چمن
عشق یعنی یک تیمم یک نماز	عشق یعنی عالمی راز و نیاز
عشق یعنی چون محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> پا براه	عشق یعنی همچو یوسف قعر چاه
عشق یعنی یک شقایق غرق خون	عشق یعنی در دو محنت در درون
عشق یعنی قطعه شعر ناتمام	عشق یعنی بهترین حسن ختام

(جناب آقای آیت‌اللهی امام جمعه لار)

..... / ۱۳۰

## تحولات در قلب سالک

### هشتم: طهارت

طهارت پاکیزگی است از آرایش‌ها، که هم خداپسند است، چه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»<sup>۱</sup>. و هم در فطرت انسان کراهت از آلودگی‌ها و علاقه به پاکیزه‌ها را خداوند به ودیعت نهاده. و در آیه فوق ثواب آن آلوده هست که با توبه خویشتن را پاک نمود. و اراده خداوند در حق معصومین آنگونه تعلق گرفت که اینان دامنشان به هیچ پلیدی آلوده نگردد.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>۳</sup>.

به راستی که خداوند اراده فرمود که ببرد از شما اهل بیت پلیدی گناه را و پاک سازد شما را پاک کردنی.

ای عزیز! قرب با اینان و قرب با حق تعالی مستلزم پاکی است چون در این حریم ناپاکان راه نیست، وقتی تماس با نام ایشان را بادست آلوده اجازت نیست چگونه توقع داری بر منزلت و مقام و قرب ایشان نائل آیی با نجاست آلودگی گناه؟!

در تفسیر مجمع البیان علامه طبرسی ذیل آیه: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا

۳ - سورة احزاب، آیه ۳۳.

۱ - سورة بقره، آیه ۲۲۳.

طهوراً<sup>۱</sup>، راوی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: پرسیدم از آن بزرگوار شراب که نجس است و این شراب که ساقی آن حضرت پروردگار است علاوه بر اینکه خود طاهر است، طاهر کننده نیز می‌باشد، از چه انسان را طاهر می‌نماید. امام می‌فرمایند: از هر چه جز خداست بنده طاهر می‌شود، چرا که جز خدا نجس است. این حدیث شریف را تفسیری است در بلندای معرفت که ممکنات را حداقل زوال ضروری است علاوه بر اینکه هر ممکن در هستی خود به سوی حضرت واجب هر لحظه از فقر امکانی خویش در هراس و تمنی بقای وجود دارد، و خروج از این نقص و وصول به ساحت واجب تعالی و به مقام «صبغة الهی» رسیدن را چه مکان است؟ باری با این حدیث دامنه نجاسات به ویژه نجاسات معنوی بسیار وسیع گردید اما تا آنجا که در خور توجه است: عبارت است از:

۱- دوری از نجاسات شرعی که فقه اسلامی آنرا برایت روشن نموده که با آلودگی به آنها نماز را نتوانی خواند و نمازگزار باید اندام و لباسش از آن پلیدی‌ها پاک و مصون باشد.

۲- داشتن وضو که برای تماس با قرآن و اسماء پروردگار و معصومین ضروری است و سالک را سزد که مادام دائم الوضو باشد و شبها با وضو به بستر رود، چه اگر دستش با نام پروردگار استکاک ندارد قلبش مادام منزلگاه محبوب است.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ وَإِنِّي وَ هِيَ الْقُلُوبِ»<sup>۲</sup>.

۲- کنز العمال .

۱- سورة انسان، آیه ۲۱.

تحوّلات در قلب سالک ..... / ۱۳۳

همانا خداوند متعال را در زمین ظرف‌هایی است و آن دلها

می‌باشد. (حضرت محمد ﷺ)

بسا خداوند را بر قلب تو نظری باشد و چون از طهارت وضو برخوردار

نباشی از آن نظر سود نبری.

«قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ

نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>.

دل‌های پاک بندگان جایگاه نظر خداوند تعالی است پس هر آنکس

که قلبش طاهر باشد نظر خدا بر اوست.

(حضرت علی عليه السلام)

امت مرا در قیامت در اثر وضو دست و پای نورانی بود.<sup>۲</sup>

(حضرت محمد ﷺ)

۳ - پلیدی گناه که شمول آن برای کلّ اندام است. و سالک را سزد

همانطور که آنها را از پلیدی ظاهری با غسل و وضو شست‌وشو داد

با غسل توبه چشم را از نگرش به نامحرم و زبان و گوش را از دروغ و

غیبت و لغو و هزل و گام را از شرکت در مجالس معصیت و کام را از لقمه

حرام شست‌وشو دهد.

۴ - طهارت خیال از اعتقادات فاسد و تخیلات بیهوده و جولان آن در

آمال و آرزوها می‌باشد که بسا آدمی خاموش در گوشه‌ای نشسته ولی

غوغایی در درون دارد که او را از توجّه به ذکر و دعا و نماز باز دارد. و تا

۲ - مسند الرسول .

۱ - غرر الحکم .

۱۳۴ / ..... هدهد سبا

آدمی محرم دل خویش نگرده اینگونه افکار دست از او باز ندارد و حتی نتواند که رکعتی نماز را در آرامش بخواند.

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه اینکار ندانست در انکار بماند  
۴ - طهارت قلب است از ماسوی الله و وصول به سرمنزلی که توجیه آنرا در این حدیث شریف یابی.

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۱</sup>.

(امام صادق ع)

دل سراپرده خداست پس ساکن مساز در حرم خدا غیر از خدا را.

و در بیان قلب سلیم بر تو آوردم فرمایش امام صادق ع را که فرمودند:

قلب سلیم آن قلبی است که بر خدا وارد شود و جز خدا در آن نباشد.

بد نیست تورا تا از نظر شیخ شبستر نیز در این فصل آگاه شوی:

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه دل نایدت نور

موانع چون در این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث و انجاس دوم از معصیت و ز شرّ و وسواس

سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سرّ است از غیر که اینجا منتهی می‌گرددت سیر

(محمود شبستری)

و تا عشق نباشد وصول به این قلّه رفیع برایت میسر نیست.

«دَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَنْ سِوَاهُ»<sup>۲</sup>. راهنمایی عشق

۲ - بحار الانوار، جلد ۷۰.

۱ - کافی.

تحولات در قلب سالک ..... / ۱۳۵

گزینش محبوب است بر ماسوای او. (امام صادق علیه السلام)

## صلاحیت دل برای قرب حق تعالی

چون دل از ماسوی پاک شد. صلاحیت منزلگاه حضرت حق را داراست  
و نخست اثرش یاد مداوم است.

«اصْلُ صَلَاحِ الْقَلْبِ اِسْتِغَاثَةُ بِذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

ریشه اصلاح دل پرداختن به یاد خداست. (حضرت علی علیه السلام)

بنگرتا امام سجاد علیه السلام رادر مناجات با حضرت پروردگار چه نجوایی است:

«الْهِيَ سُقْمِي لِأَيْشِفِيهِ إِلَّا طَبَّكَ، وَ غَمِّي لِأَيُّزِلِيَهُ إِلَّا قُرْبِكَ، وَ

جُرْحِي لِأَيُّبْرِئِيَهُ إِلَّا صَفْحَكَ، وَ رَيْنَ قَلْبِي لِأَيُّجْلُوهُ إِلَّا عَفْوِي»<sup>۲</sup>.

الهی بیماریم را جز طبابت تو درمان نکند، و اندوهم را جز نزدیک

شدن به تو فرونشانند، زخمم را جز گذشت تو مرهمی ندارد و

زنگار دلم را جز بخشش تو صیقل ندهد. (امام سجاد علیه السلام)

علاوه بر یاد خدا که طبعاً اشتغالات زندگی آنرا از خاطر برد برای به

خاطر آوردن آن تذکر لازم است و تذکر سه گونه است. یکی تذکرات

شفاهی وسیله مذکری که اگر وی از اولیاء خدا باشد دلنشینی آن بیشتر

بود چه فرمود به پیامبرش:

۲- بحار الانوار، جلد ۹۴.

۱- غرر الحکم.



«وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>.

یادآور، چه یاد آوری برای گروندگان سودمند باشد.

و دیگر یادآوری‌های کتبی، که آن مطالعه در متون اخلاقی و عرفانی بزرگان است لازم است روزی تورا نگذرد که مصحفی از ایشان را نگشایی و با چراغ روشنگر آنها درون تاریکت را منور نمایی.

ای عزیز! اگر ولیّ خدایی را در عصر خود می‌یافتی و بسا از راهی دور به خدمتش می‌شتافتی و توفیق آنرا داشتی که ساعتی را با او گذرانی خود چه موهبت بود و اما اگر تورا دسترسی بود، که اولیاء اولین و آخرین را در منزل خود به خدمت می‌خواندی، مردگانشان را زنده می‌کردی و از همه می‌خواستی تا تورا تذکری دهند و شفای دردهای خود از آنها می‌خواستی این چه عزت و سلطنتی بود، فعلاً تورا با جمع آوری کتب ایشان چنین سلطنتی در دسترس است. در برنامه شبانه‌روزت، ساعتی به مطالعه گفتار ایشان پرداز، تا فراموش شده‌ها به یاد آید و تاریکی‌ها بروشنایی گراید.

«أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ»<sup>۲</sup>.

زنده دار دلت را با اندرز، و بمیران با زهد و نیروی یقین.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

و سوم تذکر، با دیدار وقایع و مناظر و فنا و جلوات عالم طبیعت است که اگر تورا دلی باشد ننگری به موجودی که آیتی از خالق خود را برای تو

---

۱ - سورة ذاریات، آیه ۵۵ . ۲ - نهج البلاغه .

ارائه ندهد.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ  
لِّأُولِي الْأَبْصَارِ \* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ  
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا  
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»<sup>۱</sup>

به راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز  
بس نشانه‌هاست برای اندیشمندان، آنانکه در حال ایستاده و  
نشسته و خفته خدا را به یاد آرند و در آفرینش آسمانها و زمین  
همی اندیشند و گویند پروردگارا اینها را به باطل نیافریدی،  
منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش باز دار.

باری بسیاری از آیات قرآن در همین تذکرات است.

آفرینش همه تنبیه<sup>۲</sup> خداوند دل است

دل ندارد، که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند

نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

---

۱- سوره آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲- آگاهی.

هر که امروز نبیند اثر قدرت او

غالب آن است که فرداش نباشد دیدار

(سعدی)

اگر آدمی سالی یکبار در آینه می‌نگریست، اثر عبور زمان را در چهره

خود مشاهده می‌کرد. سفری است با گامهای تک تک ساعت.

با زبانِ عقربک می‌گفت عمر می‌روم، بشنو صدای پای من

سفری که دیگر بازگشتی تو را بمنزل اول نیست.

ایکه وقتی نطفه بودی در شکم وقت دیگر طفل بودی شیرخوار

مدتی بالا گرفتی تا بلوغ سرو بالایی شدی سیمین عذار

همچنین تا مرد نام آور شدی فارس میدان و صید و کار زار

آنچه دیدی بر قرار خود نماند وین چه بینی، هم نماند بر قرار

دیر و زود این شکل شخص نازنین خاک خواهد گشتن و خاکش غبار

گل بخواد چید بی شک باغبان ور نجنبد، خود فرو ریزد ز بار

اینهمه هیچ است چون می‌بگذری تخت و بخت امر و نهی و گیر و دار

سال دیگر را که می‌داند حساب؟ یا کجا رفت آنکه با ما بود پار؟

خفتگان بیچاره در خاک لحد خفته اندر کله سر سوسمار

(سعدی)

این اندیشه‌ها همه تذکر است. باری اقسام تذکر و عبرت‌ها خود کتابی

جداگانه می‌طلبد، و برای صاحب دل، وقایع، و تماشای عالم طبیعت، و

اوراق تاریخ، هر روز دفتری در پیش اوست، خدا کند، ما عبرت‌بین باشیم و اهل تذکر. نگاهی بر گورستانهای در هم کوفته، نگاهی بر کاخهای فرو ریخته، نگاهی بر چشمه‌سارهای خشکیده.

«كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَاطٍ وَ عُيُونٍ \* وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ \* وَ نِعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَآكِهِينَ \* كَذَلِكَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ»<sup>۱</sup>

بسا وا گذاشتند باغها و چشمه زارها را \* کشتزارها و کاخها را \* نعماتی که در آن متنعم بودند \* همچنین است به میراث دادیم آنها را به گروهی دیگر.

«ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ: إِنَّ مَنْ صَرَحْتَ لَهُ الْعَبْرَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمُثَلَّاتِ حَجَزَهُ التَّقْوَى عَنْ تَفَحُّمِ الشُّبُهَاتِ»<sup>۲</sup>

به سختم پایبندم و آنرا به عهده می‌گیرم و درستی آنرا ضمانت می‌کنم، هر آنکس با دیده عبرت به سرگذشت‌های پیشینیان و کیفیهایی که بر سر آنها آمد بنگرد، پرهیزگاری او را از فرو رفتن در شبهات باز دارد.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

از سخنان امام سجاده عَلَيْهِ السَّلَامُ است:

بینوا آدمی، که هر روزش «سه مصیبت» است و از یکی از آنها پند نمی‌آموزد، و حال آنکه اگر عبرت می‌گرفت، سختی‌ها و

---

۱ - سورة دخان، آیات ۲۵ - ۲۸ . ۲ - بحار الانوار، جلد ۷۸ .

مصائب دنیا بر او آسان می‌شد:

«نخست آنکه» هر روز که طالع می‌گردد روزی از عمر او را با خود می‌برد و حال آنکه اگر کاستی در مال او ظاهر می‌شد اندوهگین بود. و شگفت آنکه کاستی مال را جبران هست اما کاهش عمر را جبرانی نیست.

«مصیبت دوم آنکه» روزیش را بطور کامل دریافت می‌کند که اگر از راه حلال باشد باید حساب آنرا پس دهد و اگر حرام بر کسب آن کیفر ببیند.

«مصیبت سوم آنکه» هیچ روزی را به پایان نبرد جز اینکه یک منزل به آخرت نزدیکتر گردد اما نمی‌داند که در آن روز جزء سعادت است یا اشقیاء.<sup>۱</sup> باری به راستی که بس عجب است، بر انسان که در معرض هزاران عبرت قرار می‌گیرد ولی از خواب غفلت بیداریش نیست.

«ما أَكْثَرَ الْعَبْرِ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارِ».<sup>۲</sup>

چه بسیارند عبرت‌ها و چه اندک است عبرت گرفتن‌ها.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

حال که اینجا رسیدیم برای تفنن به چند رباعی خیام بیندیش:  
هر سبزه که بر کنار جوئی رُسته است گویی ز لب فرشته خوئی رسته است

۲- نهج البلاغه، جلد ۱۱۷.

۱- بحار الانوار، جلد ۷۸.

۱۴۲ / ..... هدهد سبا

پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی      کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

(خیام)

هنگام سپیده دم خروس سحری      دانی که چرا همی کند نوحه گری

یعنی که نمودند در آینه صبح      از عمر شبی گذشت تو بی خبری

(خیام)

آن قصر که بهرام در او جام گرفت      آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت

بهرام که گور می گرفتی همه عمر      دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

(خیام)

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو      بر درگه او شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای      بنشسته همی گفت که: کوکو، کوکو

(خیام)

### نهم: انشراح قلب

این حدیث را بر تو آوردم که خداوند می فرماید: «نه در زمین گنجم نه در آسمان بل می گنجم در قلب بنده مؤمنم».

پس لازم است که دل مؤمن گنجی عظیم تر از زمین و آسمان داشته باشد. و استعداد این گنج را همه دارند تا که تواند صدر خود را آنقدر گشایش دهد تا در خور تجلی ذات پروردگار را داشته باشد؟

«كَلِّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جَعَلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ يَتَّسِعُ».

هر ظرفی بر آنچه بر آن ریزی از گنجش کاسته شود جز ظرف علم

که وسیع تر گردد. (حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

این ظرف همان ظرفیت جان توست، تا توانی در آن معارف را نه، تا ساعت به ساعت عظمی بیشتر یابد.

ای عزیز! ایمان و تقوی سینه را می گشاید، چگونه است که دانه اگر هزار سال بماند و در معرض خاک و آب قرار نگیرد. حرکت و جنبشی ندارد و چون در خاک قرار گرفت و آب بر آن حیات بخشد و خورشید بر آن تابید تدریجاً، قفس بگشاید و از تنگنای پوسته در آید و آهنگ بالا کند. جان انسان تا ایمان نباشد جنبشی نیابد پس نخست خداوند قلب را با ایمان گشایش می دهد.

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ

يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ

كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>

پس هر آنکس را که خداوند بخواهد هدایت کند دلش را با پذیرش اسلام می‌گشاید، و هر آنکس را بخواهد گمراه نماید دلش را سخت تنگ نماید، چنانکه گویی بزحمت بر آسمان می‌رود. این‌گونه خداوند پلیدی را بر کسانی که ایمان نیاورند قرار می‌دهد.

آنروز که این آیه نازل گشت کسی از رسول خدا ﷺ پرسید، اما شرح

صدر چیست؟ حضرت فرمودند:

«نورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَيَنْشَرِحَ لَهُ صَدْرَهُ وَيَنْقَسِحَ»

نوری است که خداوند در دل مؤمن افکند و زان پس سینه‌اش

فراخ می‌گردد.

آن مرد عرض کرد، یا رسول الله ﷺ آن را چه نشان باشد؟ فرمودند:

«الْإِنَابَةُ إِلَى ذَاكِ الْخُلُودِ وَالتَّجَافِي عَنِ ذَاكِ الْغُرُورِ وَالْإِسْتِعْذَادُ

لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ»<sup>۲</sup>

---

۱ - سوره انعام، آیه ۱۲۵ .

۲ - مجمع البیان، جلد ۴ .



نهم: انشراح قلب ..... / ۱۴۵

روی آوردن به سرای جاودانی و دوری گزیدن از سرای فریب و

آمادگی برای مرگ قبل از رسیدن آن.

چون حضرت موسی عليه السلام سلاح و ابزار می خواست به جنگ فرعون رود،  
سلاحی بهتر از سینه باز نیافت زین رو بود که به حضرت پروردگار عرض  
کرد:

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي».

پروردگارا سینه‌ام را بگشای.

و چون حضرت پیامبر خواست تا به هدایت امت برخیزد خداوندش

دلداری فرمود که:

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ».

آیا نگشادیم برای تو سینه‌ات را؟

این سینه انسان است که استعداد پذیرایی از سلطان السلاطین را دارد:

درون حبه‌ای صد خرمن آمد      جهانی در دل یک ارزن آمد  
بدان خردی که آمد حبه دل      خداوند دو عالم راست منزل  
اگر یک قطره را دل بر شکافی      برون آید از آن صد بحر صافی

(شبستری)

به شگفت نیا، که آفرینش عالم و آدم برای دریافتن چنین قلبی بود.

بزرگی گوید:

عالم و حرکاتش نظیر مشک دوغی است که عصاره آن نطفه

انسانی است که در وی قوای عالم جمع شده است.

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

(شبستری)

و بایزید در شرح این عظمت گفت:

اگر عرش و آنچه دربر دارد، صد هزار هزار برابر آن، در گوشه‌ای از

گوشه‌های دل عارف بالله نهاده شود، به هیچ‌روی احساس آن نکند.

و این سینه منحصرأً مربوط به انسان است و آن سعه بی‌نهایت سعه

سینه انسان کامل.

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»<sup>۱</sup>

مرا با خداوند زمانی است که نه در آن فرشته مقرب گنجد و نه

رسولی.

تا یقینت بر این مسئله بیشتر شود، در قرآن خوانده‌ای که:

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۲</sup>

آموخت آدم را همه نامها.

و بدانکه اسماء پروردگار، روح عالم هستی است.

«بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup>

بنابراین دل آدمی گنج تمام عالم هستی را دارد و در این منزل

---

۲ - سوره بقره، آیه ۳۱.

۱ - مسند الرسول .

۳ - دعای کمیل .

نهم: انشراح قلب ..... / ۱۴۷  
فرشتگان مقرب از پای در آمدند و در پیشگاه پروردگار عذر خواستند که  
ای پروردگار:

«لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»<sup>۱</sup>.

نیست ما را علمی جز آنچه تو به ما آموختی.

حال هرکس باید به سینه خود بنگرد که تا چه حد آنرا گشوده، و اگرش  
گشایشی نیست از خدا بخواهد همانگونه که حضرت موسی علیه السلام خواست و  
مسلم خداوند به او داد:

«إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ أَوْ عِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْ غَاها»<sup>۲</sup>.

براستی که دلها همچون ظرف‌هایی است بهترین آنها پرگنج‌ترین  
آنهاست. (حضرت علی علیه السلام)

«دلها سه گونه‌اند:

- ۱- دل نگونسار که هیچ چیزی در آن نیست و آن دل کافر است.
- ۲- دلی دیگر که در آن نقطه‌ای سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی بایکدیگر می‌ستیزند و هر کدام نیر و مند تر بودند چیره می‌شوند.
- ۳- و دلی گشاده که در آن چراغی فروزان و درخشان است و نور آن تا قیامت به خاموشی نگراید و آن دل بنده مؤمن است»<sup>۳</sup>.

(امام باقر علیه السلام)

---

۱ - سوره بقره، آیه ۳۲ .

۲ - نهج البلاغه، ص ۱۴۷ .

۳ - معانی الاخبار .

ای عزیز! در راه بندگی آی، که این شاهراه حیات است که بر آن نسیم‌های رحمت می‌وزد، نسیم‌های که سینه‌ات را باز می‌کند، حیاتی نو به تو می‌دهد، بترس از آن روزی که مرگ درآید و تو با سینه‌ای تنگ دست از خاکبازی برداشته باشی.

هیچ محتاج می‌گلکون نئی	ترک کن گلگونه <sup>۱</sup> خود گلگونه‌ای
تاج «کرمنّا» <sup>۲</sup> است بر فرق سرت	طسوق «اعطیناک» آویز بورت
بحر علمی در نمی‌پنهان شده	در سه کز تن عالمی پنهان شده
ای همه دریا چه می‌خواهی ز نم؟	ای همه هستی چه می‌جویی عدم؟
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	پس چرا خود منت باده‌کشی؟
ای غلامت عقل و تدبیر است و هوش	چون چینی خویش را ارزان فروش؟! (مولوی)

---

۱ - سرخاب .

۲ - مراد، آیه «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» است. سوره اسری، آیه ۷۰ .

## مراتب قلب و نفس انسانی

بدانکه نفس را مراتبی است تا تو با کدام مرتبه آن حیات داشته باشی. نفس در هر مرتبه‌ای که باشد نوعی فیض از عالم بالا دریافت می‌کند و آن مراتب از این قرار است: ظاهر، باطن، قلب، روح و سرّ.

به این دعای امیرالمؤمنین علیه السلام توجه نما:

«اللَّهُمَّ نُورَ ظَاهِرِي بِهِ طَاعَتِكَ وَ بَاطِنِي بِهِ مَحَبَّتِكَ وَ قَلْبِي بِهِ

مَعْرِفَتِكَ وَ رُوحِي بِهِ مُشَاهَدَتِكَ وَ سِرِّي بِهِ اسْتِقْلَالَ

حَضْرَتِكَ»<sup>۱</sup>

نور آغازین نفس انگیزه اداره اندام بدن را در طاعت حضرت پروردگار به عهده می‌گیرد و چون به باطن تابید عشق را سبب گردد و عشق است که انوار محبت را بر قلب می‌تاباند و روح را به مشاهدت اسماء یاری می‌دهد، و چون نفس به این منزل رسید سویدای جان به مقعد صدق آشنایی یابد و دیگر از این منزل روی بر نتابد.

این دگرگونی و تکامل را در وجه دیگری بنگر:

روح انسانی با استعدادی که خداوندش ارزانی داشته از حضرت مصوّر تمتّای صورتی کند که در آن متصرف باشد و از عالم باطن به عالم ظاهر

---

۱ - فصوص آیه الله حسن زاده آملی، فُصُّ فَاطِمِيَّة .

سفر نماید و آن حضرت در کار بدن سازی، او را یاری فرمود، و این نفس نخست در مرتبه نباتی جلوه گر گردیده که کیفیت ایجاد جنین در رحم مادر است و سپس چون به عالم ملک نزول نمود مرحله نباتی به مرحله حیوانی رسید، و این ایام کودکی است و پس از بلوغ به سرمنزل انسانی رسید و اینجا اولین مقام نفس ناطقه است و زان پس مرتبه عقل هیولایی را دارا می شود، اندیشمند می گردد، در امور تفکر می کند، اما هیچ تصدیقی در آن نیست و چون از این مرحله گذر کرد به مرتبه عقل بالملکه رسد، در این مرحله دارای بعضی تصورات و تصدیقات است، که نخست به ذات خود پی می برد و چون در راه کسب معرفت افتد به مرتبه عقل بالفعل می رسد و زان پس به مرتبه عقل مستفاد راه می یابد که بالاترین مرتبه کمال است و این تا زمانی است که به بدن تعلق دارد و بعد از رها کردن بدن متصل به روحانیات می گردد که با اتصال به عقل فعال تمام صور علمیّه در نظر او حضور دارد. شیخ اشراق را نیز مطلبی در این خصوص است:

«روح بشر هر قدر که تنهاتر باشد و از ماده مجردتر، حضور بیشتری پیدا می کند و به همین دلیل از سیطره ماده و تسلط مرگ بیشتر می گریزد، نتیجه اینکه روان پس از وصول به مقام کامل انوار نامتناهی از هر جهت دگرگون می شود و دیگر با چشم و گوش درون و دل است که می بیند و می شنود».

و این مطالب را در صفحات بعد ملاحظه خواهی نمود و نظری رانیز در همین زمینه از ملاحظه‌ها بنگر که با سخن شیخ اشراق تطابق دارد:

«درجه وجود، به درجه حضور بستگی دارد، هر چند درجه بودن و هستی داشتن شدیدتر باشد، درجه حضور، در عوالم دیگر و غیاب در برابر مرگ بیشتر است. حضور در اینجا عبارت است از جدا شدن از شرائط این جهان و حضور کامل و تام رسیدن، انسان هر قدر مجردتر و از جهان مادی فارغ‌تر باشد به همان نسبت، تنزل ناشی از هبوط را بیشتر جبران می‌کند و از وضع بشری رهاتر می‌شود».

عزیزا! تعلقات و دل بستگی‌ها جانرا در این اسفل السافلین میخ‌کوب می‌کند، پرنده خو کرده با قفس، پرواز را فراموش می‌کند، مبادا بیضه مرغابی را مانی که در زیر پای مرغ خانگی پرورده شد و به خاکبازی دایه و مادر دروغین، دریاها و آسمان‌ها را از یاد بُرد.

تخم بطنی گرچه مرغ خانه‌ات	کرد زیر پر، چو دایه تربیت
مادر تو بطن آن دریا بُد است	دایه‌ات خاکی بُد و خشکی پرست
میل دریا که دل تو اندر است	آن طبیعت جانت را از مادر است
میل خشکی مر تورا زین دایه است	دایه را بگذار، کو بد رایه است
دایه را بگذار بر خشک و بران	اندرآ در بحر معنی چون بطن
گر تورا دایه بترساند از آب	تو مترس و سوی دریا کن شتاب
تو بطنی بر خشک و بر تر زنده‌ای	نی چو مرغ خانه، خانه‌کنده‌ای

۱۵۲ / ..... هدهد سبا

توز «کرمنا بنی آدم» شهی هم به دریا هم به خشکی پا نهی  
تو به تن حیوان، به جانی از ملک تا روی هم بر زمین هم بر فلک  
ما همه مرغابیانیم ای غلام بحر می داند زبان ما تمام  
(مولوی)

«الْأَحْرُ يَدْرَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا»<sup>۱</sup>

کجاست آزاد مردی که این مانده لای دندان گذشتگان را به اهلش

واگذار د. (حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

عزیزا! سبکباران آزادتر زیستند و آزادتر گشتند و بر پشت و شانه ثقلی  
ننهادند بعد از گذشتن از این منزل تو را بس منازل در پیش است. منازلی  
بس وحشتناک.

دلا راه تو پر خار و خشک بی گذرگاه تو بر اوج فلک بی  
گراز دستت برآید پوست از تن بر آور تا که بارت کمترک بی

(باباطاهر)

---

۱- نهج البلاغه باب حکمت .



### دهم: تقویت دل

چون موانع را در راه فراوان بینی، چاره جز این نیست که تورا نیرویی باشد تا با آن بتوانی موانع را از پیش راه برداری و متاسفانه هیچکدام از ما به تنهایی قادر به این عمل نیست و چون در این راه همه ضعیف هستیم چاره جز این نیست که از ذات قوی استمداد طلبیم و این است اصل توانمندی دل:

«أَصْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup>

ریشه نیرومندی دل توکل بر خداست.

آدمی را چون آشنایی با پروردگار متعال نبود، توکل کند با کسی که بسا در انجام کار از او ضعیف تر بود. از حال او خبر ندارد، که همه جا با او نیست، مرگش تهدید می کند چرا به ساحت کبریایی حیّ قادر عالم حاضر، پناه نمی برد.

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ»<sup>۲</sup>

آیا خداوند کفایت کننده بنده اش نیست می ترسانند تورا از غیر او.

---

۱ - غرر الحکم .

۲ - سوره زمر، آیه ۳۶ .

دیگر چیزی که در تقویت قلب موثر و ضروری است مطالعه و یا  
استماع تذکرات است که آنرا با تو در میان نهادم.

متوکلین را بینی گاه لاغر و رنگ پریده، که خاضعانه عبور می‌کنند اما  
اراده‌ای چون کوه محکم و قوی دارند. چرا که اعتصام آنها به قادر متعالی  
است که قدرتی در عالم جز قدرت او نیست.

«إِنَّ قُوَّةَ الْمُؤْمِنِ فِي قَلْبِهِ أَلَّا تَرَوْا أَنَّكُمْ تَجِدُونَهُ ضَعِيفُ الْبَدَنِ،

نَحِيفُ الْجِسْمِ وَ هُوَ يَقُومُ اللَّيْلَ وَيَصُومُ النَّهَارَ»<sup>۱</sup>

همانا نیروی مؤمن در جان اوست، مگر نه این است که می‌بینی

او را با بدنی ضعیف و جسمی لاغر و نحیف با این حال شب را

به عبادت و روز را به روزه پایان می‌آورد.

به یک نعره، کوهی ز جا برکنند به یک ناله شهری به هم برزنند

چو بادند پنهان و چالاک پوی چو سنگند خاموش و تسبیح گوی

فرس گشته از بس که شب رانده‌اند سحرگه خروشان که وامانده‌اند

گدایانی از پادشاهی نفور به امیدش اندر گدایی صبور

(سعدی)

مگر نخواندی در قرآن که عاصف برخیا، تخت بلقیس را در یک لمحّه از

شهر سبا به نزد سلیمان نهاد. این کارها، کار بشر نیست بلکه با قدرت

حضرت پروردگار است که اهل توکل را می‌بخشد.

دهم: تقویت دل ..... / ۱۵۵

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ  
طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»<sup>۱</sup>.

آنکه را علمی از کتاب بود گفت می آورم آنرا قبل از چشم برهم  
زدنی از تو و چون آنرا در نزد خود مستقر یافت، گفت: همانا که  
این از فضل پروردگار من است.

قوت جبرائیل از مطیخ نبود بود از دیدار خلاق و دود  
همچنین این قوت ابدال حق هم ز حق دان نز طعام و از طبق  
چشمشان را هم ز نور اسرشته اند تا ز روح و از فلک بگذشته اند  
چونکه موصوفی به اوصاف جلیل بر تو آتش شد گلستان چون خلیل  
(مولوی)

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ  
لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»<sup>۲</sup>.

هر آنکس کار خود به خدا وا گذاشت خداوند او را بسنده  
است، خداوند کار را به سامان آورد ولی برای هر کار زمان و  
اندازه ایست.

نکته مهم در این آیه این است که اگر امروزت ندادند فردا می دهند.  
بعضی امور زمانمند است در کنار خواسته و دعا صبر هم باید داشت.  
«حضرت پیامبر از جبرئیل پرسید: حقیقت توکل چیست؟ جبرئیل

۲ - سورة طلاق، آیه ۳.

۱ - سورة نمل، آیه ۴۰.

گفت: علم بر اینکه مخلوق نتواند جز به خواست خدا سودی بخشد و نه  
زیانی رساند و تا خدا نخواهد نه چیزی تورا دهد و نه تورا از دادن چیزی  
منع تواند کرد و نومیدی کامل از مخلوق، حال اگر بنده‌ای به این مقام نائل  
آمد جز برای خدا کار نکند و جز به او امید نبندد و جز از او نترسد و از کسی  
جز پروردگارش چشم داشتی نداشته باشد»<sup>۱</sup>.

حال که با حضرت غنی کریم آشنائیت افتاد، دیگر رو بسوی فقیر بخیل  
میاور و از آشنا به بیگانه نپیوند.

در دل تو و در جان تویی، ای مونس دیرینه‌ام

در سینه بریان تویی، ای مونس دیرینه‌ام

ای تو روان اندر بدن، ای هم تو جان و هم تو تن

ای هم تو حُسن و هم حَسَن، ای مونس دیرینه‌ام

هم دل تو و هم سینه تو، گوهر تو و گنجینه تو

دیرینه تو دیرینه تو، ای مونس دیرینه‌ام

بارم دهی آیم برت، و رنه بمانم بردرت

ای لم یزل من چاکرت، ای مونس دیرینه‌ام

بارم دهی خرّم شوم، ردم کنی درهم شوم

از تو زیاد و کم شوم، ای مونس دیرینه‌ام

دهم: تقویت دل ..... / ۱۵۷

راهم دهی بینا شوم ردم کنی اعمی شوم

از تو بد و زیبا شوم، ای مونس دیرینه‌ام

لظنم کنی گلشن شوم، قهرم کنی گلخن شوم

که جان شوم که تن شوم، ای مونس دیرینه‌ام

(فیض کاشانی)

با داشتن چنین خدایی، تشویق و اضطراب تاکی؟ تو نخست در تشویش روزی و ساز و برگ زندگانی خود باشی، و چون فراهم آمد در تشویش آینده فرزندان. بنگر که چون خرمایی در دهان گذاشتی هسته آنرا نتوانی خورد، آنرا از دهان بیرون افکنی، در همان حال آنرا با تو سخنی است، گوید: گوشت من روزی تو بود اما استخوانم را خداوند سبب روزی فرزندان قرار داد نشینده‌ای سخن آن دهقان پیر را که نهال گردو می‌نشاند. نوشیروانش گفت: ای پیرمرد با این سن و سالی گردو نشانی؟ پیرمرد گفت: کشتند و خوردیم، کاریم و خوردند. چون هر گیاه را بهره بردی، به بدر آن بنگر که این تورا بود آن جهت آیندگان تو است.

آن کریم که کرمش تورا دریافت، خداوند کریم آیندگان نیز هست، نه تو را تنها بود. چون دانستید که خداوند از روزی دادن به شما ملول نگردد، شما نیز از عبادت و بندگی او ملول نباشید. و چون دانستید که او هر روز سفره دیگر اندازد، شما سجاده دیگر افکنید. و بر بساط هر نعمت شکر می‌دیگر داشته باشید، و گه گاهتان با پروردگار این زمزمه باشد:

ای که درد مرا تویی درمان      ای که راه مرا تویی پایان  
کمر خدمتت به دل بستم      هر چه گویی به جان برم فرمان  
داده‌ام تن به خدمت تو به دل      داده‌ام دل به طاعت تو به جان  
هر چه خواهی بیار بر سر من      یکدمم از درت و لیک مران  
به خیال تو زنده است این سر      به هوای تو زنده‌است این جان  
گر نه در سر خیال توست مقیم      ورنه در جان هوای توست روان  
نیستم من بجز تن بی‌سر      نیستم غیر قالب بی‌جان  
یکدم ار وصل تو دهد دستم      می‌دهم در بهاش جان و جهان

(فیض کاشانی)

## یازدهم: قلب خاشع

هر چه سالک در این راه مقرب تر شود خشوع و انابه اش بیشتر بود، چرا که در قرب جلال، منیت انسان ذوب شود، و در التهاب، انابه کار هر ملتهب است ندیدی که چون خداوند به وصف بهشت پرداخت فرمود ساکنان آن بندگان خاشع و منیب اند.

«وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ \* هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ

حَفِيفٍ \* مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»<sup>۱</sup>

بس نزدیک شد بهشت به پرهیزگاران و دور از آنها نیست \* این است آنچه وعده داده شده برای هر رجوع کننده و نگاه دارنده ای \* آنکه ترسید از خداوند در نهانی و آمد با دلی رجوع کننده.

و سالک را در هر منزل نوعی خوف و نوعی انابه است که انواع آن در این حدیث یاد شده:

انواع الخوف خمسة: خوف، خشية، وجل، رهبة، هيبة.

و الخوف للعاصين، و الخشية للعالمين و الوجل للمخبتين و

الرهبة للعابدين و الهيبة للعارفين.

و اما الخوف فلاجل الذنوب، (قال الله تعالى عزوجل: «لِمَنْ خَافَ

مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»

والخشية لاجل روية التقصير، (قال الله تعالى عزوجل: «انما

يَخْشَى الله مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»)

و اما الوجل فالاجل ترك الخدمة، (قال الله تبارك و تعالى: «الَّذِينَ

اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»)

و اما الرهبة لرؤية التقصير، (قال الله عزوجل: «يَدْعُونَنَا رَغَبًا

و رَهَبًا»)

والهيبته لاجل شهادة الحق عند كشف الاسرار، اسرار العارفين،

(قال الله تعالى: «يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ» بشيرا الى هذا المعنى).<sup>۱</sup>

خوف بر پنج قسم است: خوف، خشيت، وجل، رهبت، هيبت.

و اما خوف مربوط به گنه كاران است، و خشيت ويژه دانشمندان،

وجل از آن فروتنان و رهبت از آن عابدان و هيبت از آن عارفان

می باشد.

و اما خوف بخاطر گناه را خداوند اينگونه بيان فرمود: «برای کسی

که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است»

و خشيت بخاطر مشاهده تقصير را اينگونه: «از میان بندگان

خداوند تنها دانشمندان از خداوند هراسناک اند»

و وجل را سبب، ترك خدمت دانست که خداوند در باره آن فرمود:

«آنان که چون خدا را بياد آورند دلهايشان ترسان بود»



یازدهم: قلب خاشع ..... / ۱۶۱

و رهبت بخاطر مشاهده تقصیر بود آنجا که خداوند فرمود: «از

روی بیم و امید ما را می خوانند»

و هیبت بخاطر مشاهده حق در هنگام کشف اسرار عارفان باشد

و خداوند در این باره فرمود: «خداوند شما را از خویش بر حذر

دارد».

آنکس که دامن به گناه آلود ولو توبه هم کرده باشد از کجا داند که توبه‌اش مورد قبول افتاده است زین‌رو همیشه هراسان و بر درگاه پروردگارش انابه دارد. و همین ترس باعث شود که دیگر گناه نکند و همین انابه حزنی سبز در جان‌ش پدید آرد که این حزن با اُنس توام باشد زین‌رو بهشت آغازین او از همین جاست و بهشت دیگرش آخرت. چنانچه فرمود:

«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ».

وخشیت را برای دانشمندان فرمود، چه هر آنچه دانش بیشتر، عظمت حق تعالی روشنتر گردد. خواه دانش یک سلول و یا اتم باشد و خواه منظومه شمسی و کهکشانها، در نتیجه دریافت عظمت مخلوق او را به عظمت خالق کشاند، و خشیت او را دست دهد. بنابراین هرآنکس از خداوند نمی‌هراسد از دانش محروم است.

و وجل را سبب، ترک خدمت فرمود: چه بنده‌ای که مادام در حضور پروردگار است، همه جا بر سر سفره اوست، مادام تحت سیطره و مملوک خالق خویش می‌باشد و در حضور او چون، او را از یاد برد، در نتیجه تذکری، به نزد رب فراموش شده بازگشت کند و از غیبت خود هراسناک

است.

و رهبت را علت مشاهده تقصیر فرمود، و این تقصیر برای انسان اندیشمند همه دم مورد نظر است، چه هیچگونه عبادت، در خور حضرت پروردگار او نیست.

نه نماز و نه روزه، نه حج و نه ذکر و نه طاعت. لاجرم مادام رهبتی او را فراگیرد و هیبت به سبب مشاهده حق در هنگام کشف اسرار، و این هیبت همان بود که حضرت موسی علیه السلام: را از پای درآورد. که دل را نه تاب جلال اوست نه تاب جمال او.

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را!  
(حافظ)

زین رو فرمود: تمنای این منزل نکنید که تاب آن ندارید هرچند مذکر، قلبی با صفا داشته و کلامی فصیح تر داشته باشد. سخنش جز در قلب خاشع اثر نکند.

قال عيسى عليه السلام لبني اسرائيل: «أين ينبت الزرع؟ قالوا في التراب، فقال أنا أقول لكم لا ينبت الحكمة إلا في قلب مثل التراب»<sup>۱</sup>.

حضرت عیسی علیه السلام با بنی اسرائیل فرمود: کشت کجا می روید؟ گفتند: در خاک. پس فرمود: من می گویم که نروید حکمت جز در

یازدهم: قلب خاشع ..... / ۱۶۳

#### دل‌هایی همچون خاک.

مراد، دل‌های بندگان خاکی و قلوب خاضعی باشد که خاک را فراموش نکنند، همه روز مداوم پیشانی بر خاک نهند، آغاز و انجام را از خاطر نبرند. وگرنه بر سنگدلان کجا وعظ و تذکر اثر کند، که مذکری از خداوند برتر نبود.

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ

خَشْيَةِ اللَّهِ».<sup>۱</sup>

اگر این قرآن بر کوه فرو می‌آمد هر آینه می‌دیدى آنرا ترسان و

شکافته از ترس خدا.

ای عزیز! دو چیز تو را به کار و عمل وادارد یکی بیم و دیگری امید و جز این دو انگیزه‌ای برای حرکت نیست. ندیدی داستان آن کسی را که سحرگاه بستر گرم را رها کند و به عزم طاعت حق روی به خدا آورد، انگیزه‌اش را خوف و رجا فرمود:

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا».<sup>۲</sup> از

بستر پهلو تهی می‌کنند و می‌خوانند پروردگارشان را از روی بیم

و امید.

بیمی از خشم و غضب و آتش سوزان انتقام او و امید به رهیابی به

ساحت قرب کبریایی او.

احمد جام را سخنی جالب است، او می‌فرماید: اگر کسی تو را بترساند

۲ - سورة سجده، آیه ۱۶ .

۱ - سورة حشر، آیه ۲۲ .

۱۶۴ / ..... هدهد سبا

که بعداً ایمن شوی بهتر از آن است که تورا ایمن کند و بعداً در خطر افتی». پیامبران که همه برای خوف و انداز آمدند بر آن بودند تا شما را ایمنی بخشند و بشارت را برای آن کسانی آورند که از خدا ترسیده باشند.

«اسْتَعِينُوا عَلَىٰ بُعْدِ الْمَسَافَةِ بِطَوْلِ الْمَخَافَةِ»<sup>۱</sup>

برای پیمودن راه دراز، از ترس طولانی یاری گیرید.

(حضرت علی عليه السلام)

فضیل عیاض دزد سرسختی بود که کاروانیان را بسی از او هراس بود، نیمه شبی از خیمه گاه خویش خارج شد تا به سرمایه‌های کاروانی که بار انداخته بود نظاره کند تا در صورت غنائم فراوان صبح بر ایشان یورش آورد. مردی در خیمه خویش بعد از تهجد به قرائت قرآن مشغول بود و بر این آیه رسیده:

«الْمُ يَأْنٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

آیا نرسیده است بر بندگان مؤمن، زمان آنکه دل‌هایشان به یاد

خدا خاشع گردد؟

فضیل بی اختیار ندا داد که: بار پروردگارا رسیده آن زمان، و به کاروانیان

پیوست و به حضور پیامبر آمد و توبه نمود.

باری اگر توفیق بود، دزد هم توفیق توبه یابد. از خدا بخواه تا در هر جا

که باشی این توفیق را از تو نگیرند.

۲ - سورة حديد، آیه ۱۶ .

۱ - بحار الانوار، جلد ۴۲ .

یازدهم: قلب خاشع ..... / ۱۶۵

غرّه مشو که مرکب مردان مرد را در تنگنای بادیه پی‌ها بریده‌اند  
نومید هم مباش که رندان جرعه‌نوش گاهی به یک ترانه به منزل رسیده‌اند  
هر آنچه بر آن ذات جلیل مقرب‌تر گردی دلبری جمالش را بیش  
دریابی و چون جواذب جمالش تورا مسحور نمود ترس جلالش تورا بیش  
از پای درآورد. ندیدی که در قرب سجده که مقربترین حالت بنده  
با خداست فرمود ترسشان فراگرفت:

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذَانِ  
سُجَّدًا \* وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا \* وَ  
يَخِرُّونَ لِلْآذَانِ يَبْكَونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا»<sup>۱</sup>

آنان را که در قبل دانش داده شد، چون خوانده می‌شود بر ایشان  
به سجده در آیند \* و همی گویند: منزّه است پروردگار ما،  
براستی که وعده او انجام شدنی است \* و با چشمان گریان سر بر  
خاک سایند و ترسشان بیافزاید.

جمالش خواند و جلالش راند، گه خواند که:

«و لَا تَأْيِسُّوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> و گه راند که:

«فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ»<sup>۳</sup> گه گوید که دورم مپندار و پیامبرش را گوید:

«إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»<sup>۴</sup> و گه فرماید:

---

۱ - سوره اسراء، آیات ۱۰۷ - ۱۰۹ .

۲ - سوره يوسف، آیه ۸۷ .

۳ - سوره اعراف، آیه ۹۹ .

۴ - سوره بقره، آیه ۱۸۶ .

«يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ»<sup>۱</sup>

چو خوش نازیست ناز خوبرویان      زدیسه رانده را دزدیده جویان  
به چشمی خشم بگرفتن که برخیز!      به دیگر چشم دل دادن که مگریز!

(نظامی)

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ غِنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَجْرَةَ وَيَرْجُوا

رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا

يَتَذَكَّرُ أُولَ الْأَنْبَابِ»<sup>۲</sup>

آیا آنکه در طول شب در حال سجده و قیام به عبادت پرداخته، و

از آخرت بیمناک و به رحمت پروردگارش امید بسته، یکسان

است؟ بگو آنانکه می دانند با آنانکه نمی دانند برابرند؟ تنها

اندیشمندان پند پذیرند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«به خدا چنان امیدوار باش که تورا بر انجام گناهان بی پروا نکند و

از خدا چنان بترس که تورا از رحمت او نومید نسازد»<sup>۳</sup>

اما همه امیدها را به خدا بند، و همه ناامیدی ها را از خود داشته باش

به او امیدوار و به خویشتن ناامید باش برای اینکه فقیر به درگاه غنی

چه تواند برد؟!

۱ - سوره آل عمران، آیه ۲۸ .

۲ - سوره زمر، آیه ۹ .

۳ - بحار الانوار، جلد ۷۰ .

یازدهم: قلب خاشع ..... / ۱۶۷

حضرت پیامبر ﷺ فرمایند: «همانا مؤمن میان دو ترس کار می‌کند: میان زمانی که از عمرش گذشته و نمی‌داند خداوند با او چه می‌کند آمرزیده می‌شود یا نه، و میان زمانی که از عمرش باقی مانده است و نمی‌داند خداوند درباره او چه حکم می‌کند. پس باید که بنده مؤمن از خود برای خود، و از دنیایش برای آخرتش، در جوانی پیش از پیریش و در زندگی پیش از فرارسیدن مرگش بهره برگیرد، زیرا سوگند بجان آنکه جان محمد در دست اوست، پس از دنیا دیگر عذر خواهی و توبه‌ای در کار نیست و بعد از آن سرایی جز بهشت و دوزخ در پیش نباشد»<sup>۱</sup>.

## قلب المُنِيبِ

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»<sup>۱</sup>

کسی که از خداوند رحمن ترسید و به سوی او آمد با دلی رجوع‌کننده.

لازمه بنده خاشع اگر مقرّی برای خود نیابد رجوع با انابه و التماس است که خداوند پس از وصف بهشت فرمود: این مسکن وعده‌گاه کسی است که ناله‌کننده و حافظ خود باشد از گناه، و سپس آیه فوق که بترسد از خداوند و به غیب و ملکوت عالم اعتقادش بود، و بسوی خداوند آید، با قلبی خاضع و رجوع‌کننده، پس گوید: ای بنده منیب و خاشع و حفیظ بفرمایید اینجاست وعده‌گاه پروردگارتان.

«أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ»<sup>۲</sup>

وارد شوید با سلامتی، این است روز جاودانگی.

در میخانه گشادند به این مست الست

فتح بابی شده ناگاه به این عاشق مست

---

۲ - سورة ق، آیه ۳۴ .

۱ - سورة ق، آیه ۳۳ .



ساقی لم یزلی داده مرا جام طهور  
به کف آورده از آن جام گلی، دست به دست  
گفت می نوش مدام از سرخم خانه ما  
که تورا در سر از این باده تمنّایی هست  
باده بر دست نهادم ز کف ساقی خویش  
بادهایی که به سر بود، سراسر بشکست  
بیخ هستی همه برکنده و بیخود شده‌ام  
رسم و عادت بگذشتم، شده‌ام باده پرست  
(شیخ احمد جام)

و ستود خلیلش ابراهیم - علی نبینا و علیه السّلام - را به این کلام:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»<sup>۱</sup>

به راستی که ابراهیم بردباری بود، باناله و رجوع کننده.

و بمن و تو فرمود:

«أَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ

لَا تُنصَرُونَ»<sup>۲</sup>. باز گردید به سوی پروردگارتان و منقاد او شوید

پیش از آنکه عذاب شما را رسد و دیگر یاری نشوید.

اینجا دل شکسته خرنده، و دل شکستگان را، راه بس نزدیکتر باشد.

الهی شب زنده داران عشق مریدان غم، سرسپاران عشق

۲ - سورة زمر، آیه ۵۴.

۱ - سورة هود، آیه ۷۵.

الهی به پیران پاکیزه کیش	به دلهای غم پرور، ریش ریش
به سوز دل عندلیبان عشق	که بردند سر، در گریبان عشق
به بغض گلوگیر طاقت رُبای	به جانسوزی گریه های های
به صافی ضمیران جویای درد	به لبهای خشک و به رخسار زرد
به چشمان غم دیده سیل ریز	که گریند بر نامه رستخیز
اگر عشق دادی جگر سوز ده	مرا آتشی، سینه افروز ده
الهی به عشقم، سرافراز کن	در غم به روی دلم باز کن
در آتش نما جسم و جانم مذاب	مس خام ما را بکن زَر نَاب
مرا تا پرّ عشق آزاد نیست	رهایی از این ظلمت آباد نیست
چو شبنم شبی را سحر می‌کنم	سحر سوی گردون گذر می‌کنم

(بیزن ترقی)

## دوازدهم:

### نرمی و حساسیت دل

«إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا»<sup>۱</sup>.

و چون خوانده شود آیات پروردگار بر ایشان به روی در افتند

سجده کنان و گریان.

این وصف نرم دلان است، دل‌هایی که در غربت محبوب به تنگ آمده و آرزوی وصال، آنها را از پای درآورده، ندیدی مادری که سالها از فرزندش بی‌خبر بوده اگر نامه‌ای از او به دستش دهی سیلاب اشکش جاری شود، این اشک شوق است،

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذَانِ

سُجَّدًا \* وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا»<sup>۲</sup>.

به درستی که دانشمندان پیش هم، چون خوانده می‌شود بر

ایشان آیات پروردگار، به رو در افتند سجده کنندگان و گویند

منزه است پروردگار ما به درستی که وعده او انجام‌پذیر است.

زنده دلانی که با یاد پروردگار خویش مانوسند، سفره‌های دل را سحر

می‌گشایند، گاه در سجود و گاه در رکوع، گه با راز و نیاز با خالق مشغول، و

۱ - سوره مریم، آیه ۵۸.

۲ - سوره اسراء، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸.

ساعاتی با تلاوت قرآن، چون به آیاتی که در آن وصف بهشت است رسند دل‌هایشان به تمتای آن شاد و از خدا طلب رجوع به آنرا دارند و چون به آیاتی رسند که در آن از خشم و غضب پروردگار و شکنجه‌های دردزای جهنم سخن است سیلاب اشک فرو ریزند و به خدا از خشمش پناه برند. چون به وصف آیات جهان طبیعت مواجه می‌گردند، در اندیشه فرو می‌روند و با خدای خویش این زمزمه را دارند که:

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»<sup>۱</sup>.

پروردگارا تو اینها را به باطل نیافریدی.

«طُوبَى لِمَنْ لِيُصَوِّرَ نَظْرَانَهُ إِلَيْهَا تَبْكِي عَلَى ذَنْبٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ الذَّنْبِ غَيْرَهُ»<sup>۲</sup>.

خوشا بر آن چهره که چون خدا بر آن نگردد از ترس خدا گریان باشد بر گناهی که جز او کسی از آن آگاه نیست.

«وَمَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ مِنْ دُمُوعِهِ مِثْلُ جَبَلٍ أُحُدٍ يَكُونُ فِي مِيزَانِهِ مِنَ الْأَجْرِ»<sup>۳</sup>.

هر کس چشمانش از ترس خدا اشک ریزد، برای هر قطره اشک او به اندازه کوه احد در ترازوی اعمالش پاداش دهند.

(حضرت محمد ﷺ)

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۹۱ .

۲ - بحار الانوار، جلد ۶۹ .

۳ - بحار الانوار، جلد ۶۹ .

نرمی و حساسیت دل ..... / ۱۷۳

چون بگریانم بجوشد رحمتم  
آن خروشنده بنوشد نعمتم  
رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست  
چون گرسنت از بحر رحمت موج خاست  
تا نگرید ابرکی خندد چمن؟  
تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟

(مولوی)

«هر چیزی پیمانه و وزنی دارد، مگر اشکها، زیرا قطره‌ای اشک  
دریاهایی از آتش را فرو می‌نشانند. هرگاه چشم غرق در اشک شود،  
گرد هیچ فقری و ذلتی بر چهره صاحب آن ننشیند و هرگاه اشکها  
سرازیر شود، خداوند آن چهره را بر آتش حرام گرداند و اگر  
گرینده‌ای در میان امتی بگرید آن امت مشمول رحمت می‌گردند»<sup>۱</sup>

(امام صادق علیه السلام)

«مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَطْرَتَيْنِ، قَطْرَةٍ دَمٍ فِي  
سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَطْرَةٍ دَمْعَةٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ، لَا يَرِيدُ بِهَا عَبْدٌ إِلَّا اللَّهَ  
عَزَّوَجَلَّ»<sup>۲</sup>

هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوبتر از این دو قطره نیست: قطره  
خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در ظلمت شب،  
بنده برای خدا فرو ریزد.

(امام سجّاد علیه السلام)

۲- بحار الانوار، جلد ۶۹.

۱- بحار الانوار، جلد ۶۹.

نالَم ایرا، ناله‌ها خوش آیدش      از دو عالم ناله و غم بآیدش  
چون ننالَم تلخ از دستان او؟      که نَمیم از حلقه مستان او  
چون نباشم هم‌چو شب، بی‌روز او      بی‌وصال روی روز افروز او  
خاک غم را سرمه سازم بهر چشم      تا زگوهر پرشود دو بحر چشم  
اشک کان از بهر او بارند خلق      گوهر است و اشک پندارند خلق  
باغ سبز عشق کوی متهاست      جز غم و شادی در آن بس میوه‌هاست  
عاشقی زین هر دو حالت برتر است      بی‌بهار و بی‌خزان خشک و تراست  
(مولوی)

پیامبر عزیز درود بر او باد، نه تنها در شوق وصال که به یاد ساعات انس  
هم، چشمانش اشک ریز بود، می‌نویسند: هرآنگاه بحثی از نماز شب به  
میان می‌آمد، سیلاب اشک از دیدگانش جاری می‌شد.

«عُودُوا قُلُوبَكُمْ الرَّقَّةَ وَ أَكْثِرُوا مِنَ النَّفْكَرِ وَ الْبُكَاءِ مِنْ حَشِيَّةِ

الله».<sup>۱</sup>

دل‌های خود را به رقت خو دهید، زیاد ببندیشید و از خوف بسیار  
بگریید.

(حضرت محمد ﷺ)

«أَوْحَى اللهُ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْحَلِ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحَزَنِ إِذَا

ضَجَّكَ الْبَطَّالُونَ».<sup>۲</sup>

خداوند به عیسی بن مریم علیه السلام وحی کرد: آنگاه که هرزگان لب به  
خنده گشایند تو بر چشمانت سرمه اندوه بکش. (امام صادق علیه السلام)

نرمی و حساسیت دل ..... / ۱۷۵

و مبدا تو را که از هیچ حادثه عبرت نگیری و از خداوندت ترسی نباشد و در هنگام پشیمانی اشکت جاری نگردد که اینها همگی علامت قساوت دل است.

«مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ»<sup>۱</sup>.

از نشانه‌های شقاوت و بدبختی خشکی چشم است.

(حضرت محمد ﷺ)

«مَا جَفَّتِ الدَّمْعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَّتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لَكَثْرَةِ

الدَّنُوبِ»<sup>۲</sup>.

چشم‌ها نخشکیده جز در اثر سختی دل و دلها سخت نشد مگر

به سبب گناهان زیاد. (حضرت علی عليه السلام)

ای عزیز! اگر سفره دل را بخواهی نزد پروردگارت بگشایی در آن دردهای غم‌انگیز بس باشد. دردی از کثرت گناه که با ذخیره آن آتش به جان خویش کشیدم، دردی که با تماشای دنیا از پروردگار مهربان خویش غافل شدم، دردی که نعمت را نظاره‌گر بودم، اما از ولی نعمت بی‌خبر ماندم، دردی که امر او را رها کردم و نهی او را انجام دادم و برتر از همه دردی که در جانم هر غمی را ره‌گشودم جز غم دوری و فراق او را. اکنون در نهایت پشیمانی با سیلاب سرشکم، این غزل عطار را مترنم هستم و چون خود را شایسته دیدار اولیائش نمی‌بینم به دنبال سگان کویش می‌گردم:

۲ - بحار الانوار، جلد ۹۳.

۱ - بحار الانوار، جلد ۹۳.

ز سگان کویت ای جان که دهد مرا نشانی  
که ندیدم از تو بویی و گذشت زندگانی  
ز غمت چو مرغ بسمل شب و روز می طپیدم  
چو به لب رسید جانم، پس از این دگر تو دانی  
همه بندها گشادی به طریق دلربایی  
همه مستها بستی به کمال دلستانی  
چو به سرکشی درآیی، همه عاشقان خود را  
ز سر نیازمندی چو قلم به سر دوانی  
دل من نشان کویت به جهان بجست عمری  
چه خبر نبود دلرا، که تو در میان جانی  
تو چه گنجی آخر ای جان، که به کون در نگنجی؟  
تو چه گوهری که در دل شده ای به این نهانی؟  
دو جهان پر از گهر شد ز فروع تو ولیکن  
به تو کی توان رسیدن که تو بحر بیکرانی  
دل تشنگان عاشق ز غمت بسوخت در تب  
چه بود اگر شرابی بر تشنگان رسانی  
به عتاب گفته بودی که بر آتشت نشانم  
چو مرا بسوخت عشقت، چه بر آتشم نشانی؟  
اگر از پی تو عطار، اثر وصال یابد  
دو جهان بسر درآرد ز جواهر معانی  
(عطار)



## آغاز ظهور احساسات باطنی

«وَأَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَةَ وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خُلُقِكَ إِلَّا  
أَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»<sup>۱</sup>

و به راستی که مسافر قاصد کوی تو، راهش بس نزدیک است، و تو  
از خلقت پوشیده نیستی، جز اینکه اعمال ایشان تورا از آنها  
محبوب داشته.

لازمه این فرمایش این است که اگر اعمال سالک از گناه مصون باشد نه  
تنها راه نزدیک است بلکه دیگر محبوب محبوب نخواهد ماند.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد  
و حجاب سه گونه بود، گاه باشد که دیدگاه آنقدر دور است که قابل  
رؤیت نیست، مثل اینکه شما با چشم غیر مسلح بخواهید داخل  
ستاره‌های آسمان را مشاهده کنید، اما گاه دیدگاه دور نیست اما بین آن و  
چشم شما حجاب و مانعی است که شما نمی‌توانید آن منظر را مشاهده  
نمایید و اما حجاب سوم نزدیکی دیدگاه به دیده انسان است، همچون  
صفحه کتابی که شما روی چشمان خود بگذارید که طبعاً از خواندن آن  
عاجزید، و این امثله همه در میان عالم مادی بود که در ادراک عالم معنی

---

۱ - امام سجاده علیه السلام، دعای ابو حمزه ثمالی .

هم هر سه تطابق می‌یابد برای مثال ادراک مفاهیم و معارف قرآن برای آلودگان به گناه امکان ندارد چرا که گناه خود برای درک معارف حجاب قرار می‌گیرد.

«وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ»<sup>۱</sup>.

بین ما و تو حجاب است، تو کار خود کن که ما کار خود کنیم.

وگاه دوری بنده در اثر کفر است که اعظم حجب بین خالق و مخلوق است:

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

حِجَابًا مَسْتُورًا»<sup>۲</sup>.

زمانی که می‌خوانی قرآن را قرار می‌دهم میان تو و میان آنها که

ایمان به آخرت ندارند حجابی مستور و نادیدنی.

و اما آنچه را در اثر نزدیکی، ادراک آدمی در نمی‌یابد معرفت نفس خویش است. باری عدم معرفت حق تعالی برای بعضی، در اثر نزدیکی اوست و گرنه «انَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَن خَلْقِكَ». و چون بنده‌ای حجاب‌ها را یکی پس از دیگری واپس زد و از احساسات دیگری که در نهانخانه جاننش پنهان مانده بود بهره‌گرفت مواجه با جهان بینی دیگری می‌شود نظیر حضرت ابراهیم - علی نبینا وعلیه السلام - که در این منزل ستاره و ماه و خورشید را دیگر ندید و به تماشای ملکوت نشست که دیدار آن چشم دیگری می‌طلبد.

۲ - سورة اسراء، آیه ۴۵ .

۱ - سورة فصلت، آیه ۵ .

«كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ»<sup>۱</sup>

اینچنین نشان دادیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را. ممکن است بگویی این داستان و یژه پیامبران است ما را به آن چکار؟ بدانکه امر به دیدار ملکوت، امری عام است خاص پیامبران نیست، همگی را فرمود:

«اَوَلَمْ يَنْظُرُوْا فِیْ مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ»<sup>۲</sup>

آیا نمی‌نگرند در ملکوت آسمانها و زمین؟

در ملکوت است که تو به معارف اسماء الله نائل می‌آیی و معنی این جمله از دعای شریف کمیل برایت روشن می‌شود:

«بِاسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ اَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup>

به اسمائت که پر کرده پایه‌های هر چیز را.

ای عزیز! دیدار عالم ملک، اگر تورا دید عرفانی باشد چقدر عظیم می‌نماید این عظمت تا زمانی است که تورا با ملکوت آن سروکار نبود و چون چشمت به ملکوت گشوده شد عظمت آنجا عالم ملک را بر تو بس کوچک می‌نماید و چون از آنجا برتر آیی و چشمت با خالق ملک و ملکوت افتاد عظمتی بینی که ماسوای او در برابر آن جمال و جلال حقیر افتد.

«سُبْحٰنَكَ مَا اَعْظَمَ مَا نَرٰی مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا اَصْغَرَ كُلَّ عَظْمَتِهِ فِی

۲ - سورة اعراف، آیه ۱۸۵ .

۱ - سورة انعام، آیه ۷۵ .

۳ - دعای کمیل .

جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا  
غَابَ عَنَّا سُلْطَانُكَ»<sup>۱</sup>

خداوندا: پاک و منزهی، چه شکوهمند است آنچه در آفرینش تو  
می‌نگرم و چه خُرد است آن در برابر قدرتت، وه چه هولناک  
است دیدار ملکوت تو و هم او چه حقیر است در برابر سلطنت  
و عظمت تو. (حضرت علی ع)

باری ای عزیز جان! منازلی بس عظیم‌تر را در انتظار، و تورا بادیدار دنیا  
منحصراً کار، قدمی فراتر نه اگر تورا آرزوی دیدار یار است.

ترک لذتها و شهوتها سخاست	هر که در شهوت فروشد برنخاست
این سخا شاخی است از سرو بهشت	وای او کز کف چنین شاخی بهشت
عروة الوثقی است این ترک هوی	برکشد این شاخ جان را بر سما
یوسف حُسنی و این عالم چو چاه	وین رسن صیر است بر امراله
یوسف آمد رسن در زن تو دست	از رسن غافل مشو بیگه شده است
حمدلله کاین رسن آویختند	فضل و رحمت رابه هم آمیختند
در رسن زن دست و بیرون شو ز چاه	تا ببینی بارگاه پادشاه
تا ببینی عالم جان جدید	عالمی بس آشکار و ناپدید
این جهان نیست، چون هستان شده	و آن جهان هست بس پنهان شده

(مولوی)

همین عالم نیست و غرور را اگر به دقت به تماشا نشینی، شاید تورا

دری به عالم ملکوت گشاده شود. خداوند عزوجل فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»<sup>۱</sup>. همه چیز نیست است جز وجه او.

فعل را مضارع نفرمود تا نیستی عالم، موقوف به آینده باشد. بلکه در

زمان حال نابود است چرا که بی‌قیمومیت وجه الله یک لحظه موجود،

وجود ندارد و وجودش همه وجه‌الله است اما این نیست را تو هست

می‌پنداری و از آن هستت خبری نیست.

اینکه برکاراست، بیکاراست و پوست و آنکه پنهان است مغز و اصل، اوست

نور حق برنور حس غالب شود و انگهی جان سوی حق راغب شود

نور حس را نور حق تزئین بود معنی نور<sup>۲</sup> علی نور این بود

(مولوی)

چون عالم عقل بر عالم حس غالب آمد محسوس را واپس زده معقول

بینی‌آنگاه است که معنی «أَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۳</sup> را به نظاره نشینی باری

دریغ انسان را که دنیا را ترک کند و او را از ملکوت عالم هستی خبر نباشد.

«لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى

مَلَكُوتِ السَّمَاءِ»<sup>۴</sup>.

اگر نبودند شیاطین گرداگرد دلهای بنی‌آدم هر آینه ملکوت

۱ - سوره قصص، آیه ۸۸.

۲ - سوره نور، آیه ۳۶.

۳ - سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۴ - محجة البيضاء.

آسمانها را به تماشا می‌نشستند. (حضرت محمد ﷺ)

اکنون سخنی از ابوحامد غزالی را بنگر:

«گمان مبر که روزن دل به ملکوت بی‌خواب و بی‌مرگ گشاده نگردد، که اینچنین نیست بلکه اگر در بیداری، خویشتن را ریاضت کند، و دل را از دست غضب و شهوت و اخلاق بد و بایست این جهان بیرون کند و به جای خالی نشیند و چشم فراز کند، و حواس معطل نماید و دل را به عالم ملکوت مناسبت دهد، بدانکه الله، الله بر دوام گوید به دل نه بر زبان تا چنان شود که از خویشتن بی‌خبر شود و از همه عالم و از هیچ چیز خبر ندارد مگر از خدای تعالی چون چنین باشد، اگر چه بیدار بود، روزن دل گشاده شود و آنچه دیگران در خواب بینند او در بیداری بیند و ارواح فرشتگان در صورتها نیکو روی پدیدار آید و از پیامبران دیدن کند، و از ایشان فایده‌ها گیرد و مددها یابد و ملکوت آسمانها و زمین را به وی نمایند.»<sup>۱</sup>

باری خداوند برای بندگان پاک در ارائه عوالم غیب بخیل نیست.

«وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»<sup>۲</sup>

و نیست او بر چیزهای پوشیده بخیل.

باری تورا بی‌گوش، گوش دیگریست و بی‌این چشم، چشم دیگری،

۲ - سورة تکویر، آیه ۲۴ .

۱ - کیمیای سعادت .

آغاز ظهور احساسات باطنی ..... / ۱۸۳

نبینی که در خواب با آنکه گوشت از کار مانده و چشمانت خفته اما در رؤیا هم می بینی و هم می شنوی و بسا با حقایقی که در پشت پرده بوده آشنایی یابی :

هست بر سمع و بصر <sup>۱</sup> مُهر خدا	در حجب بس صورتست و بس صدا
آنچه او خواهد رساند آن به چشم	از جمال و از کمال و از کرشم
و آنچه او خواهد رساند آن به گوش	از سماع و از بشارت و ز خروش
گرچه هستی تو کنون غافل از آن	وقت حاجت حق کند آنرا عیان
گفت پیغمبر که یزدان مجید	از پی هر درد، درمان آفرید
لیک زان درمان نبینی رنگ و بو	بهر درد خویش، بی فرمان او
کون پر چاره است و هیجت چاره نی	تا که نگشاید خدایت روزنی
باز گرد از هست سوی نیستی	گر تو از جان طالب مولاستی

(مولوی)

و با دیدار ملکوت تورا جهان بینی دیگری باشد هم خود تو خود قبلی نیست و هم جهان، جهان قبلی از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام رسیده است که فرمود:

«لَمْ يَلِجْ مَلَكُوتُ السَّمَاءِ حَتَّى يُوَلِّدَ مَرْتِين».

به ملکوت آسمانها ره نمی یابد آنکه دوبار متولد نشد.

و مراد از تولد ثانوی، ورود از حیات جهل به حیات معرفت است که

---

۱ - مراد، آیه: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه»، بقره / ۷.

قرآن آنرا حیات طیبه می‌داند:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

هر آنکس اعمالش نیکو باشد خواه مرد و خواه زن و از ایمان هم

برخوردار باشد او را حیات دهیم آن هم حیات پاک و پاداش دهیم

به ایشان پاداشی بهتر از آنچه کردند.

در همین آیه دقت شود، آنکه از عمل صالح و ایمان برخوردار است

زنده است اما خداوند می‌فرماید او را حیات دیگری دهیم و آن حیات را

حیات طیبه می‌نامد، و جای دیگر می‌فرماید:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ

كَمْ مِثْلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»<sup>۲</sup>

آیا آنکه مرده بود، سپس ما او را حیات بخشیدیم، و برای او نوری

قرار دادیم که با آن نور در میان مردم آمد و شد دارد. این شخص

چگونه ماند به آنکس که در ظلمات است و بیرون رفتن از آن

برایش مقدور نیست؟

۲ - سورة انعام، آیه ۱۲۲ .

۱ - سورة نحل، آیه ۹۷ .



## باز شدن چشم دل

«ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ عَيْنَانِ وَ هُمَا غَيْبٌ وَ يُدْرِكُ بِهِمَا الْغَيْبُ،  
فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَيْ قَلْبِهِ فَيَرَى مَا هُوَ غَائِبٌ عَنِ  
بَصَرِهِ»<sup>۱</sup>.

نیست هیچ بنده‌ای جز اینکه از برای دل او دو چشم است آنهم  
نهان که با آن می‌تواند عالم غیب را مشاهده نماید، پس هر آنگاه  
خداوند به خیر بنده‌اش اراده فرمود چشمان دلش را می‌گشاید  
پس با آن می‌بیند آنچه از چشم ظاهر پنهان بود.

(حضرت محمد ﷺ)

در این حدیث دقت نما، که می‌فرمایند: نیست هیچ بنده‌ای تا نگویی  
که این خاص گروهی است. همه انسانها استعداد بالقوه وصول به این مقام  
را دارند تا برای چه کسی فعلیت یابد.

«أَلَا إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ عَيْنٍ، يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهِ وَ عَيْنَانِ  
يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ لَهُ الْعَيْنَيْنِ  
فِي قَلْبِهِ فَابْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ  
تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ»<sup>۲</sup>.

---

۱- کتاب وافی، مقدمة الاولى . ۲- خصال .

بدانید که بنده دارای چهار چشم است، با دو چشم امور دنیا و  
دین خود را می‌بیند و با دو چشم دیگر امور آخرتش را،  
پس هر آنگاه خدا به خیر بنده‌اش اراده فرماید، دو چشمی را که  
در دل اوست می‌گشاید و به وسیله آنها امور آخرت خویش را  
مشاهده می‌کند و اگر این خیر را بر او نخواهد دلش را به حال خود  
وامی‌گذارد. (امام سجاده علیه السلام)

در کتاب اصول کافی باب ایمان و یقین این داستان جالب مندرج  
است:

«روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز صبح بگذارد بعد از نماز  
جوانی را در مسجد دید که پینکی می‌زد و سرش را فرو می‌آورد. حضرت به  
او فرمود: ای فلان چگونه صبح نمودی، جوان گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله در  
حال یقین، حضرت از گفتار او به شگفت آمد، پرسید: علامت یقینت  
چیست؟ جوان گفت: ای رسول الله صلی الله علیه و آله! یقینم هست که مرا بس  
اندوهگین کرده، شبم را به بیداری و روزهای گرمم را به تشنگی کشانده تا  
بدانجا که گویی هم اکنون بعرش پروردگار می‌نگرم که برای حساب بندگان  
برپاست و خلائق همگی برای حساب محشورند و من نیز در میان ایشانم،  
اهل بهشت را می‌نگرم که در آن جا متنعمند، یکدیگر را می‌شناسند، بر  
اریکه‌ها تکیه دادند. و گویی اهل آتش را می‌بینم که در آنجا معذبند،  
فریادشان به گوشم می‌رسد، صدای زبانه‌های آتش در گوشم طنین‌انداز  
است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ».

این بنده ایست که خداوند به نور ایمان دلش را روشن نموده است.

سپس به او گفت:

«أَلْزِمِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ»، از این حال جدا مشو.

جوان عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! از خدا بخواه تا شهادت در جوار توراً

نصیبم کند. حضرت دعا فرمود و طولی هم نکشید که جوان در یکی از

جنگ‌ها به شهادت رسید»

این حدیث را مولوی به نظم کشیده، تا از نثر خود خسته‌ات نیینم به

نظم جلال الدینت حواله کنم:

گفت: پیغمبر صباحی زید را	کیف اصبحت ای رفیق با صفا؟
گفت: «عبداً موقناً»، باز اوش گفت:	کونشان از باغ ایمان، گر شکفت؟
گفت: تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخفتم هم ز عشق و سوزها
گفت: از این ره که ره آوردی بیار	در خور فهم و عقول این دیار
گفت: خلقان چون ببینند آسمان	من ببینم عرش را با عرشیان
هشت جنت، هفت دوزخ پیش من	هست پیدا همچو بُت پیش شمن <sup>۱</sup>
یک به یک من می‌شناسم خلق را	همچو گندم من ز جو، در آسیا
که بهشتی کی، بیگانه کی است	پیش من پیدا چو مار و ماهی است
اهل جنت پیش چشمم ز اختیار	در کشیده یک به یک را در کنار
دست یکدیگر زیارت می‌کنند	وز لبان هم، بوسه غارت می‌کنند

کر شده گوشم، ز بانگ: آه آه از حنین ناله واحسرتا

(مولوی)

و نگاه این چشمان نگرشی است تا بلندای کهکشانش، تا پیشگاه عرش خدا، که نه تنها حُجَبِ ظلمانی را پشت سرگذارد که حجابهای نورانی را نیز برمی دارد. در این فراز از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین علیه السلام این نکته خوب روشن است:

«اللَّهُمَّ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ

نُظْرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى

مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أرواحنا مَعْلُوقَةً بَعْدَ قَدْسِكَ»<sup>۱</sup>

پروردگارا: بریدن از هر چیز و روی آوردن کامل به سوی خودت را

ارزانیم دار، دیدگان دل‌های ما را بواسطه نور نگرش بسوی خود

منور دار، تا بدانجا که دیده دل پرده‌های نورانی را از هم بر درد و

به معدن عظمت پیوندد، و جانهایمان بعزت قدست پیوندد.

با دید این قلوب است که بزرگان، اسرار برایشان مکشوف گردد و

رازهای پشت پرده بیرون افتد و تیات خوانده شود.

«تَكَادُ ضَمَائِرُ الْقُلُوبِ تَطَّلُعُ عَلَى سَرَائِرِ الْعَيُوبِ»<sup>۲</sup>

نزدیک است که نهان خانه‌های دلها بر عیب‌های پوشیده و نهفته

آشکار گردد. (حضرت علی علیه السلام)

دل شکسته‌ای که عازم توبه بود التماس کرد تا او را به نزد استاد خود برم. از حضرت ایت‌الله نجابت اجازه خواستم و نامبرده را به نزد ایشان بردم، بر خلاف انتظار آقا اصلاً نگاهی به وی نکرد، وی با نهایت اکراه و بدبینی از مجلس برخاست. فردای آن روز آقا به من فرمودند: که او به اندازه موهای سرش حقوق مردم بگردن دارد. چطور می‌تواند کمر راست کند. چون این سخن را به وی در میان نهادم دو دست بر سر خود زد و گفت: «من با تاجری پیمان بستم و سوگند خوردم که برای وی به دهات و قصبات روم و با سرمایه او قالی خریداری کنم، مدت ده سال است که هر قالی خوبی را که خریداری می‌کنم بحساب خود برمی‌دارم و معاملات معمولی را برای وی و اکنون به خرابی کار خود پی می‌برم».

وی رفت و دیگر هم برای رد مظالم نیامد و چندی پیش هم از جهان رخت بریست. من از استادم از این سنخ نگرش‌ها فراوان دیدم. باید دید که این گونه نظرها که در اولیاء فراوان یافت می‌شود با کدام چشم است.

چون پری غالب شود بر آدمی      گم شود از مرد وصف مردمی  
هر چه گوید او، پری گفته بود      زان سری نه زین سری گفته بود  
چون پری را این دم و قانون بود      کردگار آن پری را چون بود؟

(مولوی)

لاجرم این دل با نور خدایم ببیند و با وحی خدا می‌گوید و باسمع خدا

می‌شنود. مگر در حدیث نوافل نخوانده‌ای؟

«قال الله: ماتحبب إليّ عبدی بشیء أحبّ إليّ ممّا افترضته علیه  
و إن لیتحبب إليّ بالنافله حتى أحبّه فاذا احببته كنت سمعه  
الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به  
و یده الّتی یبطش بها و رجله الّتی یمشی بها اذا دعانی اجبته و  
اذا سألتنی اعطیته».<sup>۱</sup>

نظیر حدیث فوق باشد آیه زیر:

«یا ایّها الذّین آمنوا استجبوا لله و لیرسول إذا دعاکم لیما  
یحییکم و اعلموا أنّ الله یحول بین المرء و قلبه».<sup>۲</sup>  
ای گروندگان بپذیرید دعوت خدا و رسولش را، چون بخوانند  
شما را تا شما را حیات بخشند. و بدانید که خداوند بین انسان و  
قلبش حائل می‌شود.

و بدانکه حائل دو نوع باشد. حائلی برای یاری و کمک و تقویت چون  
میکروسکوپ و تلکسوپ برای چشم تا عوالم غیر مرئی را بینی و حائلی  
برای منع و بازداشت مانند دستمالی که بر دیده خود بندی، دراین آیه غرض  
ایجاد حائل بخشیدن حیات است معلوم می‌شود این حیلوله جهت یاری  
و کمک است و حائل ذات حضرت ربوبی، حال بنگر که چون او به میان  
آمد، دست ربوبیش با تو چه کند؟! اینجاست که دیگر تو با نور خدا

---

۱ - بحارالانوار، جلد ۷۰، ص ۲۲ . ۲ - سورة انفال، آیه ۲۴ .

می‌بینی.

نیست آن ينظر به نور الله گزاف نور ربّانی بود گردون شکاف  
نیست اندر چشم تو آن نور، رو هستی اندر حسّ حیوانی گرو  
بندگان خاص علامّ الغیوب در جهان جان جواسیس القلوب  
در درون دل درآید چون خیال پیششان مکشوف باشد سرّ حال  
آینه دل چون شود صافی و پاک نقش‌ها بینی برون از آب و خاک  
هم ببینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فرآش را

(مولوی)

مرحوم سالک الی الله محمّد رضا گل آرایش گفت: با آیت الله سید  
عبدالحسین دستغیب در محضر عارف کامل آیت الله حاج شیخ جواد  
انصاری - قدس الله سره الشریف - نشستیم، سخن از مقام لقاء الله بود.  
آقای دستغیب عرض کرد: آقا بفرمایید من به این مقام می‌رسم؟ آیت الله  
انصاری لبخندی زد و فرمود: آری اما بعد از شهادت درست بعد از گذشت  
سی سال آقا دستغیب جام شهادت را نوشید.

مرجع بزرگوار شیخ مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی در ایام  
طلبگی در نجف به خدمت عارف بزرگوار آقای علی قاضی رسید، و در آن  
ایام جوان تازه مویی بود. آقای قاضی به او توصیه نمود که در کسب تقوی  
نهایت کوشش را بنما، چه تو در آینده پیشوای شیعیان جهان می‌گرددی.  
نظیر این وقایع بسیار است، این بزرگواران گه به نگاهی و گاه به کلامی

قلبی رازیر ورومی کنند و دل سالکان طریق را بچنگ آورند. بنگر تا حافظ  
شیرین سخن در وصف ایشان چه دارد:

سمن بویان، غبار غم چو بنشینند، بنشانند

پری رویان قرار از دل چو بستانند، بستانند

به فتراک جفا دلها چو بریندند، بریندند

ز زلف عنبرین جانها چو بگشایند بفشانند

به عمری یک نفس باما چو بنشینند برخیزند

نهال سوز، در خاطر چو برخیزند بنشانند

ز چشم لعل رُمانی چو می بینند می خندند

ز رویم راز پنهانی، چو می دانند می خوانند

سرشک گوشه گیران را چو دریابند، دُرّ یابند

رخ از مهر سحر خیزان نگردانند، اگر دانند

(حافظ)

و بهترین شاهد، فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف ایشان است:

«خردش را زنده نمود و نفسش را میراند تا بدانجا که ستبری و

درشتی پیکر او زار و نحیف گشت، برقی پرنور برایش درخشید و

راه را برایش آشکار نمود و در پرتو آن راه پیمود و دروازه‌ها را

یکی پس از دیگری پشت سر نهاد تا به دروازه سلامت و سرای



باز شدن چشم دل ..... / ۱۹۳

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

جاودانی رسید»<sup>۱</sup>.

ای عزیز! آدمی را یک حیات الهی است و یک حیات ناسوتی حیوانی،  
حیات الهی او آبشخورش از ملکوت است.

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ».

در آسمان روزی شماست و آنچه که وعده داده شده‌اید.

و حیات حیوانی او آبشخورش از زمین، پرندگان روزی را با چشم  
می‌یابند و گوشت خواران بابو، و زین‌رو خداوند برای انسان احساسات را  
دو گونه آفرید تا هم از آبشخور ملکوت بنوشد و هم از آبشخور خاک. ولی  
چون از آغاز آدمی با عالم ماده بیشتر سروکار دارد آنقدر به این عالم  
مشغول شد که عالم معنی را از یاد برد.

«لَا تَجْعَلْ طَبِيعَتَكَ حَاكِمَةً عَلَى حَيَاتِ الْهَيْتَةِ».

حیات طبیعی خود را غالب بر حیات الهی‌ات مگردان.

(معی الدین عربی)

آن‌چو زر سرخ و این حس‌ها چو مس  
حس مس را چون ز حس زر خرنند؟  
حس جان از آفتابی می‌چرد  
دست چون موسی برون‌آور ز جیب  
در بر حق داشت بهتر طاعتی  
پس بدیدی گاو و خر الله را

(مولوی)

پنج حسی هست، جز این پنج حس  
اندر آن بازار کاهل محشردند  
حس ابدان قوت ظلمت می‌خورد  
ای بیرده رخت حس‌ها سوی غیب  
هر که از حس خدا دید آیتی  
گر بدیدی حس حیوان شاه را

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰.

## نظر اولیاء

در اینجا تا تورا یقین بیش افزایش، داستانی از همین قرن حاضر را به شهادت آورم. این داستان را در چند سند منقول از عالم ربّانی علامه طباطبایی - قدس الله سره الشریف - دیده‌ام

آقا سید علی شوشتری<sup>۱</sup> در ایامی که امر قضاوت را بر عهده داشت، شبی در خانه او نواخته می‌شود و فردی بنام «ملاقلی جولاه» به خدمت او می‌رسد و به او می‌گوید: من آمده‌ام به تو بگویم که راهی که می‌پیمایی منتهی به دوزخ است، وی بدون اینکه توضیحی بدهد سید را ترک می‌گوید، سید می‌پندارد او مردی مجنون است. به همین جهت به سخن وی اعتنا نمی‌کند. چند شب از این واقعه می‌گذرد که دو مرتبه وی در همان ساعت به سراغ سید می‌آید و سخن شب گذشته را با توضیح بیشتر تکرار می‌کند و می‌گوید: مگر من نگفتم راه تو راه صحیحی نیست فلان

---

۱ - به نقل از مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه: آقا سید علی شوشتری از عرفای برجسته نجف بود، یکی از شاگردانش مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی است که مرحوم آیت‌الله قاضی عارف بزرگوار از شاگردان او بوده و مرحوم علامه طباطبایی از شاگردان قاضی است .

ملک را که از آن فلان شخص دانستی و حکم مالکیت آنرا صادر کردی، ملک موقوفه است و سند صحیح آن که به امضاء علماء رسیده است در فلان محل مدفون است. روز بعد آقا سید بر اساس گفتار جولای به جستجوی سند مزبور می‌شتابد و آنرا می‌یابد و حکم خویش را بلافاصله عوض می‌کند.

پس از چندی جولای نزد سید می‌آید و به او می‌گوید: اکنون که معلوم شد من دیوانه نیستم، به تو می‌گویم: زندگی خویش را بفروش و دیون خود را بپرداز و به نجف اشرف رو، مرا آنجا خواهی یافت آقا سید همین کار را می‌کند، تا اینکه روزی در وادی السلام سید را می‌بیند که مشغول عبادت است با او ملاقات می‌کند. جولای ضمن دادن دستورالعمل‌هایی به سید می‌گوید من فردا در شوشتر می‌میرم و با تو وداع می‌کنم.<sup>۱</sup>

در آثار متون عرفانی به ویژه در آثار محی الدین و علامه قیصری و ملاصدرا وقتی سخن از ذوق به میان می‌آید مراد ایشان درک امور معنی است نه به طریق علمی و یا تقلیدی بلکه چشایی با ذائقه باطن آنگونه که وهم و خیال و بحث و جدال دافع آن نتواند بود و اینجا با سخنی از گفتار قیصری بسنده می‌کنم:

«المراء بالذوق مايجده العالم على سبيل الوجدان و الكشف لا

البرهان و الكسب و لا على طريق الاخذ بالایمان و التقليد فان

کلا منهما و ان کان معتبراً بحسب مرتبته لکنه لا يلحق بمرتبة

العلوم الکشفیه اذ لیس الخیر کالعیان»<sup>۱</sup>.

در داستان نقاشان چین که مولوی مطرح فرموده، در مسابقه با نقاشان روم بس روزها به رنگ سازی و رنگ بازی مشغول شدند ولی رومیان به سمباده و صاف کردن دیوار، و سرانجام در روز آزمایش همه نقوش چینیان را در سطوح خود یافتند با شفافیت و تالو بیشتر. آنگاه گوید:

آن صفای آینه و صف دل است	صورت بی منتها را قابل است
صورت بی صورت بیحد غیب	ز آینه دل یافت بر موسی ز جیب
اهل صیقل رسته اند از بو و رنگ	هر دمی بیند خوبی بی درنگ
تانقوش هشت جنت تافته است	لوح دلشانرا پذیرا یافته است
برترند از فرش و کرسی و خلا	ساکنان مقعد صدق خدا
صدنشان دارند و محو مطلقند	چه نشان بل عین دیدار حق اند

(مولوی)

و در بحث دیگری مولوی کشفی که در سایه تزکیه و صفای درون حاصل می‌گردد به چشمه‌ای تشبیه می‌نماید که سرچشمه زلال آن درون خانه است و آن خانه از بیرون مستغنی است در حالی که آنان که مشرب بیرون دارند بسا در اثر عناد دشمنان راه آب بر ایشان بسته گردد.

---

۱ - علامه قیصری، شرح فص هودی .

حبذا کاریز اصل چیزها      فارغت آرد از این کاریزها  
تو ز صد ینبوع<sup>۱</sup> شربت می‌کشی      هرچه ز آن صد کم شود کاهد خوشی  
چون بجوشد از درون، چشمه سنی      ز استراق چشمه‌ها گردی غنی  
چشمه آبی درون خانه‌ای      به ز رودی کان نه در کاشانه‌ای  
(مولوی)

**واقعه دیگر را بشنو:** «آقای ایمانی فرمودند: در روز اول ورود آقای بیدآبادی به منزل ما به مرحوم والد فرمودند خوراک من منحصرأ باید از آنچه خودت کسب کرده‌ای باشد و اگر چیز دیگری آورند قبول نکن تصادفاً شخصی روزی یک جفت کبک آورده بود و گفته بود میل دارم این دوراکباب کرده خدمت آن بزرگوار گذارید، مرحوم والد قبول کرده و از سفارش آقای بیدآبادی غافل مانده بود. چون سفره گسترده شد. آقای بیدآبادی از سر سفره برخاست و به مرحوم والد گفت: آنچه سفارش کرده بودم عمل نکردی.»<sup>۲</sup>

**داستان دیگر:** «عبد صالح متقی سید مرتضی نجفی فرمود به اتفاق جناب سید قزوینی به زیارت یکی از صلحارفتیم. چون سید خواست از آن مجلس برخیزد صاحب خانه عرض کرد امروز در منزل نان تازه طبخ شده است دوست دارم شما از آن میل فرمایید، سید اجابت فرمود: چون سفره گسترده شد، سید لقمه‌ای برگرفت و عقب نشست و دیگر چیزی میل

۱ - سرچشمه .

۲ - داستانهای شگفت، شهید دستغیب .

نفرمود. صاحب منزل عَلت را پرسید. سید گفت: این نان را زن حائض پخته است. صاحب خانه که خود خبر نداشت چون تحقیق کرد. مسئله درست بود».<sup>۱</sup>

**داستانی دیگر:** «یک روز حضرت آیت الله نجابت استادم - روحی له الفداء - در منزل بنده به ناهار دعوت داشتند. چون سفره گسترده شد. آقامدتی به خوراک خیره می‌نگریستند چون سبب پرسیدم، فرمودند: کسی که این برنج را طبخ کرده در حین طبخ حال عجیبی داشته، طباخ مادرم بود وقتی از او پرسیدم. در این طبخ تورا چه حالتی بود. وی گفت: از اول طبخ حالتی در من به وجود آمده بود که تا اتمام طبخ غذا یک لحظه اشکم فرو نمی‌نشست.

ای عزیز! در این دو داستان اخیر چون بنگری بینی که نه تنها حَلّیت مواد غذایی و حرمت آن آثار و پی‌آمدهای دیگری دارد که حتی حال طباخ و کارگر، در حین عمل بی‌اثر نیست طبعاً آنان که از روح لطیفی برخوردارند آثار آنرا به مشاهده می‌نشینند. اینها دیده نمی‌شوند جز با آن دیده‌گشوده شده قلب که خداوند وعده فرمود.

**داستان دیگر:** «مرحوم حاج مؤمن<sup>۲</sup> از سید زاهد عابد جناب سید علی

---

۱ - کتاب دارالسلام، جلد اول .

۲ - این شخص مرد زاهد و عابدی بود که اینجانب بارها با او ملاقات داشتم.

خراسانی که چند سال در حجره مسجد سردزدک<sup>۱</sup> معتکف و مشغول عبادت بود قصه‌ها نقل می‌کرد از آن جمله گفت: یک هفته قبل از مرگ، سید مزبور به من فرمود سحر شب جمعه آینده نزد من بیا که آن شب، شب آخر عمر من است در آن شب نزد او حضور یافتم. مقداری شیر روی آتش داشت. دو استکان از شیر خودش میل فرمود و یک استکان هم برای من ریخت، سپس فرمود امشب من از دنیا می‌روم، تجهیز من با آقای سید هاشم «امام جماعت همان مسجد» فردا عدالت (کاسی در محل) می‌آید و می‌خواهد کفن مرا عهده‌دار شود، تو قبول نکن، سپس رو به قبله نشست و مشغول تلاوت قرآن مجید گشت و ناگهان چشمانش خیره به طرف قبله ماند و قریب یکصد بار کلمه لاله‌الاله را تکرار نمود، سپس ناگهان از جای برخاست و گفت: السلام علیک یا جدا، سپس به زمین نشست و رو به قبله خفت و گفت: «یا علی یا مولا» و بمن گفت: «نترس و بمن منگر که من راحت می‌شوم و بجوار جدم می‌روم»، سپس چشمانش روی هم افتاد و لحظه‌ای بعد از نفس باز ماند»<sup>۲</sup>.

ای که گفتی فمن یمت یرنی      جان فدای کلام دلجویت  
کاش روزی هزار مرتبه من      مردمی تا ببینی رویت

(سعدی)

---

۱ - مسجدی است در شیراز نزدیک شاه چراغ .

۲ - داستانهای شگفت، شهید دستغیب .

## در آرزوی چنین مردنی

زخم پیکانش بدل تا پرّ سوفارم نشست  
وقت جان دادن فرود آمد به درمانم نشست  
گفت بس دیرآدمم گفتم چه باک ای سروناز  
عمرآگر شد، جان درآمد جان جانانم نشست  
مسندی جز چشم ما را لایق جانان نبود  
اندراین ویرانه شد برسیل و بارانم نشست  
عمری از آشفتهگی چون زلفش اندر پیچ و تاب  
دید آن آشفتهگی ها پس به سامانم نشست  
تا درآید، خون دل پالودم از چشمان خویش  
سیل خوناب از دو دیده تا به دامانم نشست  
عمر رفت و جان سرآمد، رنجهای پایان رسید  
یار عمرم، یار جانم، یار یارانم نشست  
گریه ها کردم کزین فرقت به جان کارم رسید  
خنده زد بر گریه ها و عذر خواهانم نشست  
پرتوی بودیم و شد، ماندیم چون خالی ز دوست  
جلوه ذاتش درآمد در دل و جانم نشست  
ظلمت شبهای تار و فرقت جانان گذشت  
بر غروب زندگانی، ماه تابانم نشست



(مؤلف)

### داستانی دیگر:

علامه طباطبایی فرمودند: من و همسر از خویشاوندان مرحوم آیت‌الله قاضی بودیم، وقتی به نجف وارد شدیم برای تفقد و صلّه رحم به منزل ما آمد، بنده کراماً صاحب فرزند شده بودم اما همگی در خردسالی از بین رفتند. در آنروز همسر حامله بود و من از این موضوع خبر نداشتم. موقع خداحافظی قاضی رو به همسر کرد و گفت: دختر عمو این بار فرزند تو می‌ماند و او پسر است، آسیبی به او نمی‌رسد و نام او هم عبدالباقی است، من از آن سخن به شگفت آمده و خوشحال شدم.

باپیش‌گویی او خداوند پسری به ما داد و اسم او را هم عبدالباقی گذاشتیم و بحمدالله این پسر برای ما ماند.<sup>۱</sup>

### داستانی دیگر:

مرحوم عالم کامل حاج سیدهاشم امام جماعت مسجد «سردزدک» نقل کرد که روزی در مسجد، پدرم نماز جماعت می‌خواند و من هم جزء مأمومین بودم. در حین نماز مردی با لباس اهل دهات وارد مسجد شد و صفوف را عقب زده به صف اول پیوست و پشت سر پدرم قرار گرفت. مأمومین از این کار وی سخت ناراحت شدند. چون به رکعت دوم رسید قصد فرادی کرد، نمازش را تمام نمود و همان جا دستمالی گسترده

---

۱ - سیمای فرزندگان .

۲۰۲ / ..... هدهد سبا

مشغول به تناول غذا شد. چون از نماز فارغ شد مردم از هر طرف به او اعتراض کردند. اما او ساکت بود، پدرم روی برگردانید و گفت چه خبر است. مأمومین وضع او را بیان نمودند. پدرم با مهربانی به او گفت چرا چنین نمودی؟ مرد دهاتی گفت مطلب را خصوصی با تو بگویم یا برای همه؟ پدرم گفت در حضور همه بگو، مرد گفت: من وارد این مسجد شدم به امید آنکه از فیض جماعت بهره برم، چون با شما اقتدا کردم در اول حمد دیدم شما از نماز بیرون رفتی و در این اندیشه وارد شدی که من پیر شده‌ام و برای آمدن به مسجد نیاز به الاغی دارم که سواره به مسجد آیم سپس به میدان الاغ فروشی‌ها رفتی و خری را برگزیدی. و اما در رکعت دوم در خیال تدارک محل و خوراک خر بودی، من سزاوار ندیدم بیش از این با شما اقتدا کنم، اینرا گفت سفره را برچید و رفت. اما پدرم دست بر سر می‌زد و اشکهای چشمش روان بود و به مأمومین اشاره کرد این مرد را بیاورید ولی کسی او را نیافت»<sup>۱</sup>.

## استماع گوشهای دل

همه عالم صدای نغمه اوست که شنیده است این صدای دراز؟

«إِنَّ لِلْقَلْبِ أذُنَيْنِ: رُوحُ الْإِيمَانِ يَسَارُهُ بِالْخَيْرِ وَالشَّيْطَانِ يَسَارُهُ

بِالشَّرِّ فَاتِيَهُمَا ظَهَرَ عَلَى صَاحِبِهِ غَلْبَهُ»<sup>۱</sup>

همانا دل دارای دو گوش است، روح ایمان که در او نجوای خیر

است و شیطان که در او نجوای شر می دمد، پس هر کدام پیروز

شود دیگری را مغلوب خود کند.

(امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ)

در این حدیث شریف اگر دقت کنی مردم سه گونه اند: گونه ای که

قلبشان مهبط و سواس شیطانی است و ندای رحمانی در آن خاموش

است و گونه ای که سواس شیطان خفته و الهام ربّانی مدام دل را می نوازد

و گونه سوم که دلی آشفته است و این دو صدا با هم در ستیزند. گاه این

پیروز و گاه آن پیروز می شود. بکوش تا با ستیز ممارست و سواس شیطان

را خاموش کنی و در این راه از دو سوره معوذتین استمداد طلب.

«إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ وَ أَنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ

قَلْبِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ. فَلَا يُصَلِّحُ أَبَدًا وَ

هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا».

همانا تورا دلی است و گوشهایی، هر گاه خداوند بخواهد بنده‌ای را هدایت کند، گوشهای دلش را باز می‌کند، و هرگاه جز این برای او بخواهد، گوشهای دلش را می‌بندد و دیگر هرگز به اصلاح نمی‌گراید و این است معنای سخن خدا: «یا بر دل‌هایشان قفلهاست».

(امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام)

ای عزیز! وحی خاص انبیاء نیست، دل‌های آشنای با ملکوت مهبط وحی باری تعالی است:

«أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ». وحی کردیم به مادر موسی.

«أَوْحَيْنَا إِلَىٰ النَّحْلِ». وحی کردیم زنبور عسل را.

و کدام عبد صالح از نحل کمتر بود چون گوش دل باز شد نخست وحی در عالم رویاست که پیام‌هایی از ناحیه حق تعالی بر بنده می‌رسد و سپس در بیداری، و آنکس که گوش دلش به این پیامها آشنایی یافت دیگر رغبتی او را به اصوات عالم مُلک نیست. اگر بر استماع این گونه پیامها باورت نیست به این حدیث توجه نما:

«لَوْلَا تَمَرَّغَ قُلُوبِكُمْ وَ تَزَيَّدَكُمْ فِي الْحَدِيثِ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ».<sup>۱</sup>

اگر پراکندگی دل‌ها و دروغگویی‌های شما نبود، بی‌گمان آنچه را

(حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

من می‌شنوم شما نیز می‌شنیدید.

استماع گوشهای دل ..... / ۲۰۵

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یار و یاور مصطفی صلی الله علیه و آله می شنید آنچه او می شنید، چنانکه خود فرمود:

«من نور وحی و رسالت را می دیدم و شمیم نبوت را می بوییدم، هنگامی که بر پیامبر وحی نازل شد فریاد شیطان را شنیدم. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این چه فریادی است؟ فرمود این شیطان بود که از عبادت خویش نومید شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: همانا آنچه را من می شنوم تو نیز می شنوی و آنچه را من می بینم تو هم می بینی جز اینکه تو پیامبر نیستی اما وزیر و دستیار هستی، به راستی که تو در راه خیر و صلاحی<sup>۱</sup>.

اولیا را در درون بس نغمه هاست	طالبان را زان حیات بی بهاست
مطربانشان در درون دف می زنند	بحرها در شورشان کف می زنند
نشنوند آن نغمه ها را گوش حس	گوش حس زین نغمه ها باشد نجس
گوش سر بر بند از هزل و دروغ	تایبینی شهر جان را پر فروغ
هین دهان بر بند از هزل ای عمو	جز حدیث روی او چیزی مگو

(مولوی)

تا در هوای قرب و حالات اولیاء جانت به اهتزاز آید، فرازی از حدیث شریف معراج را در اینجا یاد آور می شوم، که در آن خبر از استماع گوشهای دل نیز هست:

---

۱- نهج البلاغه، ص ۱۹۲.

«یا احمد: آیا می‌دانی کدام عیش گواراتر و کدام زندگانی ماندگارتر است؟ عرض کرد: پروردگارا نمی‌دانم، فرمود: عیش گوارا عیشی است که صاحبش از یاد من سست نمی‌شود و نعمت مرا فراموش نمی‌کند و حق مرا جاهل نمی‌شود و در شبانه روز رضا و خشنودی مرا طلب می‌کند. اما حیات جاوید: آن زندگی است که صاحبش برای خودش کار کند، تا دنیا پیش چشمش خوار شده و در چشمش کوچک نماید و آخرت بزرگ، خواسته مرا بر خواسته خود مقدم دارد، خشنودی مرا بجوید و حق بزرگی و عظمتم را درک کند، و آنچه با او می‌کنم یاد نماید. هر شبانه روز در مواجهه با معصیت و گناه مراقب من باشد و دل خود را از هر چه دوست ندارم، پاک نماید شیطان و وسوسه‌های او را دشمن دارد و برای او تسلطی بر دل خود راه ندهد.

چون به این منزل راه یافت، در دلش عشقی از خود می‌نشانم، تا دلش را ویژه خود گردانم، شغل و فراغت، هم او و گفتارش را به نعمتی که با اهل محبت از خلق خودم داده‌ام مربوط می‌سازم، آنگاه چشم و گوش دل او را می‌کشایم، تا با چشم دل خود به جلالم بنگرد و با گوش دل سخنم را بشنود. دنیا را برای او تنگ می‌کنم، همه لذائذ آنرا برای او مبعوض

استماع گوشهای دل ..... / ۲۰۷

می‌گردانم و از دنیا و مافیها بر حذرش دارم، همچنانکه شبان

گوسفندان خود را از چراگاه خطرناک برحذر می‌دارد.

چون چنین گردید، زان پس از دنیا فرار می‌کند، از سرای فانی

به سرای باقی، از خانه شیطان به منزل رحمان منتقل

می‌گردد، به هیبت و عظمتش می‌آرایم، یا احمد این است عیش

گوارا که مقام اهل رضاست»<sup>۱</sup>.

در سینه دریچه‌ای پدید آمد      بسیار برآن دریچه بنشستم

صد بحر از آن دریچه پیدا شد      من چشمه دل به بحر پیوستم

(عطار)

در این حدیث شریف ملاحظه فرمودی، حال بندگان خاص را که

فرمودند: «با گوش دل سخنانم را بشنود و با چشم دل به جلال و عظمتم

بنگرد». در این مورد هم، جا دارد چند داستان را به مصداق این مقام به

نظاره بنشینیم: نخست این اصوات در خواب و رؤیا به صورت ندا بگوش

می‌رسد که بسا سالک با آن ندا بیدار می‌شود و در این مواقع محتوای ندا را

در خاطر دارد مصداقی از این سنخ حکایت زیراست:

«یک شب رابعه آن زن عارفه را خواب در ربود و وقت تهجد از او فوت

می‌شد حوریه‌ای را در خواب دید که به سراغ او آمد و برای توبیخ این شعر

را بر او قرائت نمود.

---

۱- ارشاد القلوب دیلمی .

«صلاّتک نور و العباد رقود و نومک ضد للصلاة عنید

و عمرک غنم ان عقلت و مهله یسیر و یفنی دائماً و یبید

در آن هنگام که مردم در خوابند نماز تو نور است

و خوابت دشمن سرسخت برای نماز

گر درست بیندیشی عمرت غنیمت است

درنگی کوتاه، دائماً در طلوعی و غروبی

و حقیر را یقین است که نظیر این واقعه برای دیرینه عاشق سحر

حافظ شیرازی شبی واقع گردیده که حوریه‌ای جمیل برای بیداری او عازم

می‌گردد و با کلامی دلنشین او را بیدار می‌کند.

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

نرگش عریده جوی و لبش افسوس کنان

نیمه شب یار به بالین من آمد بنشست

سر فراگوش من آورد و به آواز حزین

گفت: کای عاشق شوریده من خوابت هست؟

عاشقی را که چنین باده شب گیر دهند

کافر عشق بود گر نبود باده پرست

(حافظ)



## دیدار شیطان

حاج امام‌قلی نخجوانی که استاد معارف آقا سید حسین قاضی پدر مرحوم عارف بزرگوار علی قاضی است در نزد مرحوم آقا سید قریش قزوینی در اخلاق و معارف الهیه مراتب استکمال را طی می‌کرد. وی گوید: پس از آنکه به سن کهولت و پیری رسیدم، شیطان را دیدم که با او بالای کوهی ایستاده‌ایم، من دست بر محاسن گذاشتم و گفتم: بنگر من به سن کهولت و پیری رسیدم، اگر ممکن است بر من رحم کن و از من درگذر. شیطان گفت: آنطرف را نگاه کن. چون نگریستم درّه‌ای بس عمیق دیدم که از شدت خوف و هراس، عقل به وحشت می‌افتاد. شیطان گفت: بدانکه در دل من رحم و مروت نیست. اگر چنگال من بر تو بند گردد، جای تو در عمق این درّه خواهد بود.<sup>۱</sup>

و اماگاه ارواح اولیاء خداوند در عالم مثال برای سالک ظاهر گردد و با او سخن گویند بر این واقعه بنگر:

**مرحوم علامه طباطبایی - قدس الله سره الشریف - می‌فرماید:**

«در اوایل تحصیل، چندان علاقه‌ای به درس نداشتم، و از این رو، هر چه می‌خواندم نمی‌فهمیدم. پس از آنکه عنایت حضرت حق دامنگیرم

---

۱ - سیمای فرزندگان .

شد، عوضم کرد، در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس می‌نمودم، بطوریکه تا پایان تحصیل که تقریباً هفده سال طول کشید هرگز نسبت به تحصیل و تعلّم و تفکّر احساس خستگی و دلسردی ننمودم، زشت و زیبایی جهان فراموشم شده بود، بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برجیده بودم، در خور و خواب و لوازم زندگی به حدّ اقل قناعت نموده بودم و بیشتر به مطالعه می‌پرداختم.

آن هنگامی که در نجف درس می‌خواندم، برایم از تبریز ماهیانه‌ای می‌آمد و من با همان ماهیانه امرار معاش می‌نمودم، زمانی به علّت اختلاف ایران و عراق، ماهیانه قطع شده و پس‌انداز منم تمام شده بود. روزی در هنگام مطالعه، ناگهان مسئله نرسیدن پول رشته افکارم را برید، چه وجهی نداشتم و در غربت هم بودم به محض اینکه این فکر به نظرم رسید، صدای دق‌الباب منزل را شنیدم، رفتم در را باز کردم آقای پشت در بود، قدی کشیده و محاسنی حنایی رنگ داشت و عمامه‌اش فرم خاصی بود، به محض اینکه با من مواجه شد گفت: «سلام علیکم». جواب سلامش را دادم، پس گفت: «من شاه حسین ولی هستم، خداوند تعالی می‌فرماید: «در این هجده سال ما چه وقت تو را گرسنه گذاشتیم که تو حالا مطالعات را برای پول رها می‌کنی؟ خدا حافظ شما». منم خداحافظی کرده در را بستم و آمدم پشت میز مطالعه‌ام نشستم، در این حال سرم را از روی دستم برداشتم. سپس چند سؤال برایم پیش آمد یکی اینکه آیا این

مسئله خواب بود یا بیداری و برایم مسلّم بود که در خواب نبودم، سؤال دیگر اینکه آیا با پاهای خودم بدر منزل رفتم یا در همین محل این عالم را مشاهده نمودم و سؤال سوم، این شخصی که من هرگز او را ندیده بودم که بود؟ که خود را شاه حسین ولی معرفی کرد. این چند سؤال برایم لاینحل باقی ماند، تا اینکه بالاخره وجه از تبریز به موقع رسید.

من صبح‌ها بین الطلوعین طبق معمول به وادی السلام می‌رفتم و بر سر قبرها قدم می‌زدم یک روز برخورد کردم به قبری، به نظرم رسید آرامگاه شخص محترمی است وقتی کتیبه سنگ را خواندم، دیدم بعد از احترامات نوشته آرامگاه شاه حسین ولی، متوجّه شدم که این همان آقااست تاریخ فوت او مربوط به ۳۰۰ سال قبل بود. مسئله دیگر آنکه او گفت هیجده سال ما توراگرسنه نگذاشتیم و قتی حساب کردم دیدم درست حدود هیجده سال است که من معمم شده‌ام و به لباس سربازی امام زمان (عج) در آمده‌ام.<sup>۱</sup>

### داستان دیگر را به تماشا نشین:

علامه زمان، مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی<sup>۲</sup> که از اساتید برجسته حوزه علمیه نجف بود نقل می‌فرماید: که کتابی مورد نیاز بنده بود که قدرت خرید آنرا نداشتم، تصمیم گرفتم که آنرا از استاد مرحوم شیخ

---

۱ - یادها و یادگارها .

۲ - این عالم بزرگوار مدتی مرجع تقلید جهان شیعه بود .

محمد حسین کاظمی به عاریت گیرم. روزی بعد از ظهر برای گرفتن کتاب روانه خانه استاد شدم در راه احساس کردم کمی وقت زود است بسا استاد استراحت کرده باشد. برای اینکه اندکی از وقت بگذرد در سر راه وارد مقبره شیخ خَضر شدم و سوره یُس خوانده تقدیم او نمودم سپس به سوی خانه استاد رهسپار گردیدم، در خانه را زدم کسی در را باز نکرد، کمی صبر نموده و دوباره در زدم ناگهان استاد در حالیکه کتاب مورد نظر را در دست داشت در را گشود، از جریان این امر در شگفت ماندم، به استاد عرض کردم شما از کجا خواسته مرا درک فرمودید، وی گفت: من خوابیده بودم در حال خواب شیخ خضر به من گفت: اکنون شریعت می آید و این کتاب را می خواهد برخیزد و آنرا برای وی آماده کن، از خواب برخاستم و بسوی کتابخانه رفتم شما که در را کوبیدی کتاب در دست من بود.<sup>۱</sup>

### **شهید بزرگوار مرحوم آیت الله قدوسی می فرماید:**

«من از خود آیت الله بروجردی شنیدم که می فرمود سابقاً پیش از رسیدن به مقام مرجعیت و ریاست گاهی صدایی می شنیدم که راهنماییم می کرد ولی گوینده اش را نمی دیدم، این صداها زیاد تکرار می شد و تا این اواخر هم ادامه داشت با پیش آمدن مقام مرجعیت و ریاست آن الهامها منقطع شد.<sup>۲</sup>»

---

۱ - کتاب معاد، نوشته آقای جعفر سبحانی .

۲ - سیمای فرزندگان .

### اولین ارتباط آیت الله علامه طباطبایی رحمته الله علیه:

«به یاد دارم آن هنگام که در نجف اشرف تحت تربیت اخلاقی و عرفانی مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - بودم، سحرگاه بالای بام بر سر سجاده نشسته بودم. در این موقع حالت نعاسی به من دست داد. مشاهده کردم دو نفر مقابل من نشسته‌اند یکی از آنها حضرت ادریس بود، وی به من فرمود: «در زندگانی من حوادث و اتفاقات زیادی رخ داد که به حسب جریانات عادی و طبیعی حل آنها محال به نظر می‌رسید و از مُمتنعات شمرده می‌شد ولی همگی برایم حل شد و بر من روشن شد که دستی مافوق اسباب و مستببات عاریه از عالم غیب حلّ این عقده‌ها را نمود» و این انتقالی بود که عالم طبیعت را به ماوراء طبیعت پیوست و رشته ارتباط ما از اینجا شروع شد.»<sup>۱</sup>

دقت شود در این داستان که می‌فرمایند این اولین بود و خداوند داند که بعد از این از عالم ملکوت چه بهره‌ها که نامبرده دریافت داشته است.

### داستان دیگری را از این بزرگوار شنو:

«همچنین در ایامی که در نجف اشرف نزد استاد خود مرحوم قاضی - رضوان الله علیه - کسب فیض می‌نمودم، روزی در حال خلسه به خدمت حضرت علی بن جعفر - رضوان الله علیه - رسیدم، آنقدر به من نزدیک شد که من هوای ملاصق بدن او را درک می‌کردم و صدای نفس او را می‌شنیدم.

آنحضرت بمن فرمود: قضیه وحدت جزء اصول مسلمیه اولیه ما اهل بیت است.<sup>۱</sup>

### واقعه‌ای دیگر:

در شرح احوال آخوند ملامحمد کاشانی، استاد آقا نجفی قوچانی و حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی و بسیاری از اعظام دیگر آورده‌اند که: هر نیمه شب نمازی چنان به سوز و گداز می‌خواند که بدنش به لرزه می‌افتاد آنگونه که از بیرون حجره صدای لرزش استخوانهایش شنیده می‌شد.

روزی پس از ختم درس یکی از طلاب مدرس آن بزرگوار گفت: آقا این شیخ می‌گوید دیشب به وقت سحر از در و دیوار صدای سیوُح قدوس می‌شنیدم چون نزدیکتر آمدم دیدم آقای آخوند در صحن مدرسه در سجده همین ذکر را می‌گوید: آخوند فرمود: اینکه در و دیوار با ذکر من مترنم باشند امری مهم نیست. برای من مهم این است که این طلبه چگونه محرم این راز شده است.<sup>۲</sup>

بسا در این مطالب بر تو گران آید که خداوند در قرآن صریح فرموده که تمام موجودات خداوند خویش را می‌شناسند و او را تسبیح می‌گویند. سوره‌های مسبحات: «حدید، حشر، تغابن، صف، جمعه و اعلی» این شش سوره با همین محتوی آغاز می‌گردد ولی از همه روشن‌تر این آیه است:

---

۱- کتاب یادها و یادگارها .  
۲- تاریخ حکما و عرفای بعد از ملا صدرا .

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»<sup>۱</sup>

نیست هیچ چیز، جز اینکه تسبیح می‌کنند خداوند را با حمدش

و لیکن شما تسبیح آنان را درک نمی‌کنید.

بعضی مفسرین این تسبیح را تسبیح تکوینی تصور کرده‌اند به این معنی که چون آدمی دقت نماید کمالی که از نظر آفرینش در هر موجود بکار رفته، ارائه این کمال و حکمت و علم ایجاب می‌کند که هر مخلوق با زبان بی‌زبانی تسبیح کند خالق خویش را. بدانگونه که یک تابلوی هنری زیبا در یک موزه معرفی نماید هنر نقاش را. خوب این را که ما می‌فهمیم و درک می‌کنیم، خداوند می‌فرماید: شما آنرا درک نمی‌کنید. بنابراین، آن تسبیح، تسبیحی است واقعی و موجودات جاندارانی نیستند که حیات و جان خود را منحصرأ در حیوان و نبات ارائه می‌دهند ولی جمادات مأمور به ارائه گونه حیات خود نیستند جز در مواقع خاص. نظیر ناله ستون حنانه، و ناله کوه با حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَام و شهادت سنگریزه در دست رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اما توجه داشته باش که در سرای آخرت همه مأمور ارائه حیات خویش‌اند.

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

باش تا از زبان شیرین مولوی به تماشای این نکته

بنشینیم:

عالم افسرده است و نام او جماد	جامد افسرده بود ای اوستاد
باش تا خورشید حشر آید عیان	تابیینی جنبش جسم جهان
چون عصای موسی اینجا مار شد	عقل را از ساکنان اخبار شد
پاره خاک ترا چون زنده ساخت	خاکها را جملگی باید شناخت
مُرده زین سویند وز آن سو زنده‌اند	خامش اینجا و آن طرف گوینده‌اند
چون از آن سویش فرستد سوی ما	آن عصا گردد سوی ما ازدها
کوه‌ها هم لحن داودی شود	جوهر آهن به کف مومی شود
باد حمال سلیمانی شود	بحر با موسی سخندانی شود
ماه احمد را اشارت بین شود	نار ابراهیم را نسرین شود
خاک قارون را چو ماری در کشد	اُستن <sup>۱</sup> حنانه آید در رشد
سنگ احمد را سلامی می‌کند	کوه یحیی را پیامی می‌کند
جمله ذرات عالم در نهان	با تو می‌گویند هر روز و شبان
ما سمیعیم و بصیر و با هُشیم	با شما نامهربانان خامُشیم

(مولوی)

نگویی که همه از شعر می‌لافتند: که بس معارف را در ادبیات این سامان،  
عارفان از قرآن برگرفته و گنجانیده‌اند که طبع لطیف را از تکرار و یاد آن

---

۱ - حضرت پیامبر در صدر اسلام تکیه بر ستونی می‌زد و خطابه می‌فرمود چون اولین  
منبر در اسلام ساخته شد و پیامبر بر فراز منبر قرار گرفت، ناله این ستون را در فراق  
رسول الله ﷺ همه شنیدند .



گریز نیست. که پیامبر فرمود:

«إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمًا وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»<sup>۱</sup>.

برخی شعرها حکمت است و برخی بیانها افسون.

و در جای دیگر شاعران را در ردیف مجاهدین جبهه جهاد دانست.

آنجا که کسی درباره شاعران از او پرسید فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَانَتْما

بِوَجْهِهِمْ مِثْلَ نَضْحِ النَّبْلِ»<sup>۲</sup>.

همانا مؤمن با شمشیر و زبان خود جهاد می‌کند. سوگند به آنکه

جانم در دست اوست. آنان با جهت‌گیری خود، گویی تیر به

دشمن می‌زنند.

### دو داستان از مرحوم هیدجی:

عارف بزرگوار آیت الله حاج آقا جواد انصاری - رضوان الله علیه -

فرمودند: مرحوم هیدجی تا آخر عمر مجرد زیسته و همسر اختیار نکرده

بود، لذا در مدرسه می‌زیست و نزد طلاب بسیار محبوب القلوب بود،

روزی به طلاب مدرسه می‌گوید فردا شب، شب زفاف من است.

طلاب از این خبر بسیار خوشحال می‌شوند و به او تبریک می‌گویند،

ولی فردا شب به جای شرکت در مجلس عروسی در تشیع پیکر پاکش

شرکت می‌کنند.

۲ - الدر المنثور .

۱ - امالی صدوق .

عاشقانی که باخبر میرند	پیش معشوق چون شکر میرند
از الست آب زندگی خوردند	لاجرم شیوه دگر میرند
از فرشته گذشته‌اند به لطف	دوراز ایشان که چون بشر میرند
تو گمان می‌بری که شیران نیز	چون سگان از برون در میرند
عاشقانی که جان یکدگرند	همه در عشق یکدگر میرند
همه مستند همچو درّ یتیم	نی بر مادر و پدر میرند
عارفان جانب فلک پزند	باقیان جمله کور و کر میرند
وانکه اینجا علف پرست بوند	گاو بودند و همچو خر میرند

(مولوی)

یکی از دوستان از مرحوم آیت الله آخوند ملاعلی همدانی  
- قدس الله سره الشریف - نقل کرد که ایشان می‌فرمودند: ما سه نفر بودیم  
که در درس مرحوم هیدجی شرکت می‌کردیم، من و مرحوم آشتیانی و  
مرحوم شیخ محمد تقی آملی ولی من از آن دو بزرگوار کوچکتر بودم،  
روزی مرحوم هیدجی مشغول درس بود، در اثنای درس سکوت کرد و  
سپس گفت: «انالله و انا الیه راجعون»، سبب استرجاع را پرسیدم  
فرمود: «جلوه از دنیا رفت». بعدها دریافتیم که گویا وفات مرحوم جلوه  
همان ساعت بود.<sup>۱</sup>

اگر خواهیم از این وقایع بر تو آورم خود کتابی جدا می‌طلبد. فقط

---

۱ - شرح صحیفه سجادیّه، سید احمد فهری، ص ۲۴۳.

خواستم باورت آید، که خبرهای دیگری هم در این عالم مادی و ناسوت هست، چشم و گوش دیگری نیز هست که فعلاً ما را از آن خبری نیست، آنانکه از همین چشم و گوش ظاهر بهره چندانی نگرفتند و به این امکانات هم خیانت کردند چه نیازی به چشم و گوش باطنی دارند؟!

این سخن را با شاخه گلی از گلستان سعدی به پایان برم:

«یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بودم و سحرگاه در کنار بیشه‌ای خفته، شوریده‌ای با ما بود همه شب نیارمید، چون صبح شد او را گفتم این چه حالت بود؟

گفت: بلبان را دیدم که به نالیش درآمده بودند بر درخت، کبکان در کوه، غوکان در آب و بهائم در بیشه، حیفم آمد همه در تسبیح باشند و من خاموش.

دوش مرغی به صبیح می‌نالید      عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش  
یکی از دوستان مخلص را      مگر آواز من رسید به گوش  
گفت باور نداشتم که تو را      بانگ مرغی چنین کند مدهوش  
گفتم این شرط آدمیت نیست      مرغ تسبیح خوان و من خاموش!

(سعدی)

## ورود قلب در عالم نور

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۱</sup>.

خداوند ولی و کارگزار گروندگان است، بیرون می آورد ایشانرا از

تاریکی ها بسوی نور.

ای عزیز! بدانکه عالم را ظاهری است که نه تنها انسان، بلکه حیوانات هم آنرا مشاهده و لمس می کنند و این ظاهر بس سرگرم کننده و غفلت زاست، اما این ظاهر به باطنی قیام دارد که پنهان است و با دیده دل درک می شود، آن باطن اسماء الله هست که با آنکه کثیر است ولی همه از وحدت برخوردار است چون همگی جلوات اسم احد هستند. تا به همین ظاهر سرگرمی، در ظلماتی.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

غَافِلُونَ»<sup>۲</sup>.

می دانند فقط ظاهر حیات دنیا را و ایشان از سرای دیگر غافلند.

و ملاحظه فرمودی که ظلمات را جمع و نور را مفرد معرفی فرمود چه

عالم کثرت که کلمات حضرت حق اند بی شمار و بی حسابند.

«لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ

۲ - سورة روم، آیه ۷.

۱ - سورة بقره، آیه ۲۵۷.

ورود قلب در عالم نور ..... / ۲۲۱

كَلِمَاتُ رَبِّي»<sup>۱</sup>.

اگر بودی دریاها مرکب از برای کلمات پروردگار، هر آینه پایان

می یافت دریاها پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگارم.

و عالم نور و مجردات از وحدت برخوردارند، قیام این کثرت بدان

وحدت است مبدا کثرت متاع دنیای فریبا، ترا از آن وحدت باز دارد.

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»<sup>۲</sup>.

و نیست متاع حیات دنیا جز متاعی فریبا.

و شیطان می کوشد که تا پایان عمر، تورا بر این فریبا مشغول سازد:

«يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»<sup>۳</sup>. وعده

می دهد و به آرزوهای مشغولشان می سازد و نیست وعده او جز فریب.

و نظر از این فریبا باز نگرفتن ماندن در ظلمات است، و چون معلول را

رها کردی و به علت آمدی ورود تو در عالم نور است. و این ورود باگام نظر

است. بکوش تا با آن نظر به عالم نگری آن وقت است که نظرت، نظر

کیمیایی است.

ای جود تو سرمایه جود همه کس      وی ظل وجود تو نمود همه کس

گر فیض تو یک لمحہ به عالم نرسد      معلوم شود بود و نبود همه کس

آن عالمی را که با این نظر کیمیایی بنگری همه چیز آن را ارزش

---

۱ - سوره کهف، آیه ۱۰۹ .

۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۵ .

۳ - سوره نساء، آیه ۱۲۰ .

طلاست و سوای این نظر طلای عالم خاک را ارزشی نیست، چه خاکی رنگین است.

«أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ  
كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا  
كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

آیا آنکس که (دلش) مرده بود و ما به او حیات دادیم و برایش نوری پدید آوردیم که با آن در میان مردم راه رود، همچون کسی است که در دل تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنش توانایی نیست؟ اینچنین کردار کافران در چشمشان آراسته شده است.

ای عزیز! چونت به این بلندای معرفت گام رسید، در سرمزل امتی فرود آمدی که حیاتی عقلایی داری و نفسی زنده، دیگر تحولات عالم ملک در تویی اثر است، سختی‌ها آسان و خشن‌ها نرم، و سنگین‌ها سبک جلوه نماید، چون آفتاب دلگشای معرفت راه را بر تو روشن ساخت، شاهراه سعادت گشوده شد و ابواب ضلالت مسدود و این را از این فرافراز سخن مولا برگرفتم:

«قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلَهُ وَ لَطَفَ غَلِيظَهُ وَ  
بَرَقَ لَهُ لَأَمْعٌ كَثِيرٌ بَرِقَ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ  
تَدَافَعَتَهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ»<sup>۲</sup>

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰.

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۲.

ورود قلب در عالم نور ..... / ۲۲۳

خردش را زنده کرده و نفسش را میرانیده است تا جایی که  
سِتبری او زار و نحیف شده، برقی بس درخشان بر او تابیده و راه  
را بر او هویدا کرده و در آن طریق ره می‌پیماید و دروازه‌ها یکی  
پس از دیگری بر او گشوده شد تا به سر منزل سعادت و جاودانگی  
ره یافت.

ای عزیز! جان‌ت تشنه معرفت است، و انس با حق او را سیراب می‌کند،  
اما تو تا در بند لذائذ عالم غرور مانی هرگزت بر سر سفره این مائده نشانند.  
مائده عقل است نی نان و شوی<sup>۱</sup> نور عقل است ای پسر، جان را غذا  
نیست غیر از نور آدم را خورش از جز آن جانرا نیابی پرورش  
زین خورشها اندک اندک دل بیبر کاین خوراک خر بود نی آن حرّ  
تا غذای اصل راقابل شوی لقمه‌های نور را آکل شوی  
چون خوری یک لقمه از ماکول نور خاک ریزی بر سر نان تنور  
چون ز سینه آب دانش جوش کرد نی شود گنده نه دیرینه نه زرد  
(مولوی)

و اما منزلتی را که در این سفر طی خواهی نمود باجمال معرفی نمایم  
نخست تجلی آثاری است که همه چیز را متجلی از اراده حق بینی.

«أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۲</sup>.

به راستی که عالم امر او چنان است که چون به چیزی گوید: باش!

۲- سورة یس، آیه ۸۲.

۱- کباب بریان .

هستی پذیرد.

و هستی همه را در هستی خدا فانی یابی. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»  
وسپس هیچ فعلی را خارج از فعل حق ندانی: «لا حول و لا قوة الا بالله».  
و این تجلی افعالی است از این منزل که در گذری همه صفات حسنی  
را پرتوی از آن ذات جمیل و جلیل دانی که مفهوم باطنی کلمه طیبیه  
«لا اله الا الله» هست و اگر توانی از این منزل هم بگذری به منزل دیدار  
وحدت ذات پیوندی که چراغ این رهگذار جمله شریف «لا هو الا هو» است  
که خضر عليه السلام تعلیم حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام نمود. و روشنتر از این توجیه  
شعر عارف جامی است، که بر تو آورم:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود	به کنج نیستی عالم نهان بود
وجودی بود از نقش دوئی دور	ز گفتگوی مایی و تویی دور
جمالی مطلق از قید مظاهر	به نور خویشان بر خویش ظاهر
دلارا شاهی در حجله غیب	مُبرّا دامنش از وصله عیب
نه با آینه رویش در میانه	نه زلفش را کشیده دست شانه
صبا از طره اش نگسسته تاری	ندیده چشمش از سرمه غباری
نگشته با گلش همسایه بلبل	نبسته سبزه اش پیرایه گل
رخش ساده ز هر خطی و خالی	ندیده هیچ چشمی زو خیالی
نوای دلبری با خویش می ناخت <sup>۱</sup>	قمار عاشقی با خویش می باخت



ورود قلب در عالم نور ..... / ۲۲۵

تا اینجا آن محبوب ازلی خود بود و خود، نه خلقی، نه عابدی نه عارفی و نه عاشقی. یکی بود و جز خداوند کسی نبود. اما، حُسن ظهور را می‌طلبد، آنکه دارد، میل دارد دارایی خویش را بنماید، خاصه آنکه در همه حسن فوق کمال باشد. چاه‌های آرتزین از شدت فشار آب فوران می‌کنند و این مطلب را باز جامی با شهد شعر خویش به کامت ریزد.

نکو رو تاب مستوری ندارد      چو در بندی ز روزن سر برآرد  
نظر کن لاله را در کوهساران      که چون خرّم شود فصل بهاران  
کند شق شقه گل زیر خارا      جمال خود کند زان آشکارا  
تورا چون منئی در خاطر افتد      که در سلک معانی نادر افتد  
نیاری از خیال آن گذشتن      دهی بیرون ز خواندن یا نوشتن  
که هر جاهست حسن اینش تقاضاست      نخستین جنبش از حُسن ازل خاست

فرمود:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا أَحَبُّهُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أَعْرِفَ»<sup>۱</sup>

من گنج پنهانی بودم دوست داشتم که شناخته شوم زین رو  
آفرینش را ایجاد کردم تا شناخته شوم.

چون فرمود دوست داشتم، عرفا انگیزه آفرینش را عشق می‌دانند.

پس آفرینش آینه تمام‌نمای جمال و جلال اوست، چه:

«كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتِهِ»<sup>۲</sup>. هر کس به گونه خود عمل می‌کند.

۲ - سورة اسراء، آیه ۸۴.

۱ - حدیث قدسی .

کریم اگر گدا را به تقاضا نیابد خود به دنبالش رود. در خیراست که اگر آدمیان در زمین گناه نمی کردند خداوند مخلوقاتی می آفرید تا گناه کنند چرا که غفران او ظهور نمی یافت. سپس تجلی فرمود در صور اسماء و صفات و افعال.

برون زد خیمه اقلیم تقدّس تجلی کرد در آفاق و انفس  
به هر آئینه ای بنمود رویی ز هر جا خاست از وی گفتگویی  
زین رو با تجلی اسم رحمن هستی خویش را نمود:

«و رحمتی وسعت کلّ شیء»<sup>۱</sup>.

نخستین بار بر عالم مجردات که تجلی اولش نور محمدی ﷺ بود و آن نور بود که بر مجردات و عالم مثال و سپس بر عالم ملک خیمه هستی زد. نخستین لمعه بر ملک و ملک تافت ملک سرگشته خود را چون فلک یافت همه سبوحیان، سبوح جویان شدند از بی خودی سبوح گویان از آن لمعه فروغی بر گل افتاد ز گل شوری به جان بلبل افتاد رخ خود شمع از آن آتش برافروخت بهر کاشانه صد پروانه را سوخت ز نورش تافت بر خورشید یک تاب برون آورد نیلوفر سر از آب ز رویش روی خود آراست لیلی به هر مویش ز مجنون خاست میلی سر از جیب مه کنعان برآورد زلیخا را دمار از جان بر آورد جمال اوست هر جا جلوه کرده ز معشوقان عالم بسته پرده

ورود قلب در عالم نور ..... / ۲۲۷

کس کاو عاشق خوبان مه روست      بدانند یا ندانند عاشق اوست  
خُمُش کاین قصّه پایانی ندارد      زبانی و زبان‌دانی ندارد  
همان بهتر که اندر عشق پیچیم      که بی این گفتگو، هیچیم هیچیم  
(جامی)

موجد شیء فاقد آن نمی‌تواند باشد، باگدایی بخشندگی معنی ندارد،  
آنکه می‌دهد حتماً دارد.

ذات نا یافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش  
آفاق را جمال و جلال پر نموده مگر می‌شود خالق آن از این دو صفت  
خالی باشد، و چون عشق به جمال و صفات جمالیه تعلق می‌گیرد. لاجرم  
آبشخور هر عشق جمال دل‌آرای اوست.

براین گفتار ابن عربی در همین زمینه دقت کن:

«ما أَحَبَّ أَحَدٌ غَيْرُ خَالِقِهِ وَ لَكِنْ احْتَجَبَ عَنْهُ تَحْتَ نِقَابِ زَيْنَبٍ وَ  
سُعَادٍ وَ لَيْلَى وَ الدَّرَاهِمِ وَ الدِّينَارِ وَ الجَاهِ وَ المَالِ وَ كَلَّ مَا فِي  
العَالَمِ فَإِنَّ الحَبَّ أَحَدُ سَبَبِيهِ الجَمَالِ وَ هُوَ لَهُ تَعَالَى لِأَنَّ الجَمَالِ  
المَحْبُوبِ لِذَاتِهِ: «وَ اللهُ جَمِيلٌ وَ يَحِبُّ الجَمَالِ» وَ سَبَبِهِ الأَخْر  
الإحسان وَ مَا تَمَّ إِحْسَانُ إِلاَّ مِنْ اللهُ وَ لا مَحْسَنُ إِلاَّ اللهُ فَانْ أَحْبَبْتَ  
الجَمَالِ فَمَا أَحْبَبْتَ إِلاَّ اللهُ لِأَنَّهُ الجَمِيلُ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ الإحْسَانَ فَمَا  
أَحْبَبْتَ إِلاَّ اللهُ لِأَنَّهُ هُوَ مَحْسَنُ فَعَلَى كَلِّ وَ جِهَةٍ مَا مَتَعَلَّقَ المَحَبَّةُ إِلاَّ  
الله وَ الی ذلک أشار ابن فارض حیث قال:

وكلّ مليحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهَا مُعَارَلَةٌ بَلَّ حُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةٍ<sup>۱</sup>

احدی جز خالقش را دوست نداشته، ولی محبوب در ذیل حجاب  
زینت و سعاد<sup>۲</sup> و لیلی و درهم و دینار و جاه و مال و هر محبوب  
دیگری پرده بر خود پوشیده چرا که یکی از انگیزه‌های عشق و  
محبت جمال است و آن از خداوند تعالی است که جمال صفت  
ذات اوست و هم اوست که جمال را دوست دارد و انگیزه دیگر  
عشق به احسان است و احسان تمام نیست جز از خداوند و  
نیست محسنی إلاّ او، پس هر آنکس جمال را دوست دارد،  
دوست ندارد جز خداوند را و هرکس دوستدار احسان است  
دوست ندارد جز خدا را و هر آنچه را محبت به آن تعلق گیرد همه  
صفات حق است و این نکته همان است که ابن فارض به آن اشاره  
کرده:

هر ملیح زیبارو جمالش از جمال اوست که:

بعاریت از او گرفته و در حقیقت هموست که حُسن هر زیباروست

---

۱ - فتوحات مکیّه .

۲ - معشوقها در داستانهای عاشقانه عرب است .

## چگونه توان بر عالم نور رسید؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>.

ای گروندگان از خدا پروا دارید و به پیامبرش بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره کرامت نماید و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه سپرید و بر شما ببخشد چه او آمرزنده و مهربان است. ای عزیز! هر چه را سالک در این رهگذر یابد از برکت تقواست، بنگر که در این آیه نخست به ایمان به توحید و نبوت اشاره شد و پس از آن تقوی چون این هر سه تورا راست آمد ثمره آنرا بنگر، کفی رحمت برای اداره دنیایت و کفی دیگر برای سعادت ابدی آخرت و دانی که همه دنیا و آخرت در کفلین رحمت اوست و زان پس چراغی تابناک تا با آن رهگذار دنیا و آخرت منور باشد و آمرزش لغزشهایت، چه به راستی این پروردگار آمرزگار و مهربان است. و چراغ نه آن چراغ را ماند که در دستگیری و بانور آن گام بر جاده‌ای تاریک نهی، این چراغ نورش همه احساسات و اندام و رهگذار ترا فراگیرد. بنگر تا در تمتای تداوم این نور رسول خدا ﷺ از

پروردگارش چه خواهد؟

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا، وَ فِي لِسَانِي نُورًا، وَ فِي بَصَرِي  
نُورًا وَ فِي سَمْعِي نُورًا وَ عَن يَمَنِي نُورًا وَ عَن يَسَارِي نُورًا وَ  
مِن فَوْقِي نُورًا وَ مِن خَلْفِي نُورًا وَ مِن تَحْتِي نُورًا وَ مِن أَمَامِي  
نُورًا وَ اجْعَلْ لِي فِي نَفْسِي نُورًا وَ اعْظِمْ لِي نُورًا»<sup>۱</sup>.

بار پروردگارا، قرار ده در دلم نوری، در زبانم نوری، در چشمم  
نوری، در گوشم نوری، در طرف راست و چپم نوری بر فرازم نوری  
و پائین پایم نوری و بالای سرم نوری در پیشگاهم نوری و پشت  
سرم نوری و در جانم نوری قرار ده و نور مرا بیافزای.

(حضرت محمد ﷺ)

به راستی که گوینده این دعا خود یک پارچه نور است، نوری که  
روشنگر خورشید است.

گر روی پاک و مجرد جو مسیحابه فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

(حافظ)

دلها در عالم طبع افسرده شود، و بسا افسردگی آنرا از پای در آورد.  
دل، همچون درختی است که نیاز به آب دارد، آب آن عبادت و تذکر است  
که در افسردگی باز به آن نیرو دهد.

چگونه توان بر عالم نور رسید؟ ..... / ۲۳۱

«أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ نُورَهُ بِالْحِكْمَةِ»<sup>۱</sup>

دلت را با اندرز زنده ساز و با حکمت روشنایی بخش.

(حضرت علی ع)

«أَصْلُ صَلاَحِ الْقَلْبِ إِسْتِغَاةُ بِذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

ریشه اصلاح دل پرداختن آن به یاد خداست. (حضرت علی ع)

پس در اکتساب این نور تقوی و عبادت و تذکر و ذکر حق تعالی لازم آید اما در هر مرحله استمداد توفیق از او را از دست منه بنگر تا معصوم در این راه چگونه از خداوند خویش یاری طلبد.

«إِلَهِي سُقْمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبِّكَ وَ عَمِّي لَا يُزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ وَ

جُرْحِي لَا يُبْرِئُهُ إِلَّا صَفْحُكَ وَ زَيْنَ قَلْبِي لَا يَجْلُوهُ إِلَّا عَفْوُكَ»<sup>۳</sup>

پروردگارا: بیماریم را جز طبابت تو شفا ندهد و اندوهم را جز قرب تو فرو نماند، زخمم را جز گذشتت بهبودی نبخشد و زنگار دلم را جز بخشش تو صیقل ندهد.

(امام سجاده ع)

«طَلَبْتُ نُورَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهُ فِي التَّفَكُّرِ وَ الْبُكَاءِ

وَ طَلَبْتُ الْجَوَازَ عَلَى الصَّرَاطِ فَوَجَدْتُهُ فِي الصَّدَقَةِ

وَ طَلَبْتُ نُورَ الْوَجْهِ فَوَجَدْتُهُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ»<sup>۴</sup>

۱ - نهج البلاغه .

۲ - غرر الحکم .

۳ - بحار الانوار، جلد ۹۴ .

۴ - مستدرک الوسائل .

روشنایی دل را می‌جستم آنرا در اندیشه و گریه یافتم،

پروانه عبور از صراط را می‌جستم آنرا در بخشش یافتم

و نورانیت چهره را می‌طلبیدم آنرا در تهجد و نماز شب یافتم.

(امام صادق علیه السلام)

و چون دل از لوث گناه طاهر و از عالم تفرقه به وحدت جمع رسید

موضع نظر پروردگار است.

«قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ

نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup>.

دل‌های بندگان پاک دیدگاه خداوند پاک است پس هرآنکس دلش

را پاک داشت خدا بر آن نظر دارد.

(حضرت علی علیه السلام)

تو ای عزیز خواننده! اگر دل پاک داری سپاسدار خدا را و چشم از

نظر او برمدار و اگر تورا زنگاری در دل مانده است بنگر تا پاک‌دلان

را دوست داری یا دشمن، اگر دوست داری حتماً تورا سنجی با ایشان

است. امید به تو، توان داشت، دست به دامن ایشان زن و اندریشان را

کار بند، تا تورا به خود رسانند.

نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند

وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند



چگونه توان بر عالم نور رسید؟ ..... / ۲۳۳

رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلائق می‌رود تا نفخ صور

حق فشانند آن نور را بر جانها

مقبلان برداشته دامانها

و آن نثار نور هر کوا یافته

روی از غیر خدا بر تافته

جزوها را روی‌ها سوی کُل است

بلبلان را عشق بازی با گل است

آنچه از دریا به دریا می‌رود

از همانجا کآمد آنجا می‌رود

از سررگه سیل‌های تند رو

وز تن ما جان عشق آمیز رو

(مولوی)

خوش بر آنان که در طول زندگانی با این نور شنیدند، و با این نور

گفتند، و با این نور اکتساب کردند، و با این نور از دنیاگذشتند،

و در ترازوی اعمالشان جز نور نبود و چون به محشر درآمدند

از نورشان سیه رویان ظلمت زده<sup>۱</sup> را چشم‌ها خیره بماند، و به این

التماس درآمدند:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ  
بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرِيكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ  
فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ  
لِإِذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَسِبْ مِنْ نُورِكُمْ، قِيلَ ارْجِعُوا وَرَائِكُمْ  
فَالْتَمِسُوا نُورًا»<sup>۱</sup>.

روزی که بینی مردان و زنان مؤمن را که می‌شتابد نوری در  
پیشگاه و دست راستشان و آنکه بشارت باد شما را امروز باغهای  
بهشتی که در آن جاریست رودها، جاویدانید در آنجا و این است  
رستگاری بس بزرگ \* روزی که مردان و زنان منافق، مؤمنان را  
گویند کمی درنگ کنید تا ما از نور شما شعله‌ای بگیریم پاسخ  
دهند به عقب برگردید و آنجا تمنای نور کنید.

ای عزیز! در فراز آخر همین آیه دقت کن که چون بار سفر از دنیا  
بربستی، اکتساب نور تعطیل شد و بازارها بسته شد، دیگر اگر تورا نوری  
حاصل نیامده تا ابد از نور ستاره‌ای هم بهره نداری و در ظلمات جاوید  
مانی، بنابراین قدر این ساعات ایام بس بدان. ای وای بر آن خسته دل، که  
رفت و رفت و چون عمر به پایان آمد، نگر است که چون گام در بیراهه نهاد،  
همانجا که بود قدمی فراتر ننهاده است، ره گم کرده، دامن آلوده، فرصت به  
پایان رسیده و آینده‌ای بس تاریک در پیش.

چگونه توان بر عالم نور رسید؟ ..... / ۲۳۵

خر آسی<sup>۱</sup> دید، روزی پیر خسته      که می‌گردید اشتر چشم بسته  
بزدیک نعره و در جوش آمد      که تا دیری از آن باهوش آمد  
به یاران گفت کاین سرگشته اشتر      زبان حال بگشاد از دلی پر  
که رفتم از سحرگه تا شبانگاه      به دل گفتم ز پس کردم بسی راه  
چو بگشادند چشمم شد دُرستم      که چندین رفته برگام نخستم  
بر آن گام نخستینیم جمله      اسیر رسم و آئینیم جمله  
بقای ما بالای ماست ما را      که راحت در فنای ماست ما را  
اگر شادیست مارا، گر غم از ماست      که بر ما هر چه می‌آید هم از ماست

(عطار)

---

۱- آسیاب‌هایی که سنگ آن بوسیله حیوان می‌چرخید.

## بویایی دل

و این بویایی از سنخ بویایی شامه نیست. مثلاً پسری را می بینید که در اخلاق و رفتار همانند پدرش می باشد، می گوئید این پسر بوی پدر را دارد یا شاگردی در معلومات هم رنگ استاد است گوئید فیض کاشانی سخنش بوی سخنان صدرا می دهد. با این شامه است که صاحب دلان نهاد اشخاص را از دیدار آنها درمی یابند، و بسا بی دیدار حالات آنها را می خوانند آنچه حضرت یعقوب - علیه السلام - از بوی پیراهن یوسف دریافت از همین حس بود.

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُقِنُّوْنَ»<sup>۱</sup>.

و چون قافله از شهر جدا شد پدرشان گفت من می یابم بوی یوسف را اگرم به سفاهت منسوب نمی کنید.

و این بوی از فاصله مصر تا کنعان را پیموده بود. ای عزیز! از بعضی گفتارها یا نوشتارها بوی معرفت آید و گاه بوی عشق و گاه بوی دشمنی و کینه که هر آنچه تورا از این نیرو بهره بیشتر باشد این شمیم بیش تر دریابی.

---

۱ - سورة یوسف، آیه ۹۴ .

آنجا که از مدینه در میان جمع روی به یمن می‌کرد و می‌فرمود:

«إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ يَمَنٍ».

هر آینه من می‌یابم بوی رحمن را از سوی یمن.

شامه رسول الله ﷺ بوی ایمان و عشق را از اویس می‌یافت و بسا چون

اویس در اسم رحمن فانی بود از او بوی رحمن می‌آمد.

گویند: مجنون بعد از مرگ لیلی آنقدر در فراق او بی‌تاب ماند و گریه

کرد که چشمانش کور شد و آرامگاه او را در گورستان بی‌پرسش می‌یافت.

از او پرسیدند در میان اینهمه قبر چگونه آرامگاه معشوق را می‌یابی

پاسخ داد من بر سر هر قبر بو می‌کشم تا بدانجا که بوی لیلی را یابم.

دفع کن از مغز و از بینی زکام      تا که ریح الله آید در مشام

پاک کن دو چشم را از موی عیب      تا که بینی باغ و سروستان غیب

سینه و سواس بیرون کن ز گوش      تا به گوشت آید از گردون خروش

هر کجا دردی دوا آنجا رود      هر کجا فقری نوا آنجا رود

آب کم جو تشنگی آور به دست      تا بجوشد آبت از بالا و پست

هر کجا بوی خوش آید ره برید      سوی آن سرکاشنای آن سرید

گفت از روح خدا «لا تياسوا»      همچو گم گشته پسر رو سو به سو

آب رحمت بایدت، رو پست شو      وانگهان خورخمر رحمت، مست شو

تا سقاهم ربهم آید خطاب      تشنه باش الله اعلم بالصواب

(مولوی)

## خیانت در امانت

حال که به اینجا رسیدم دریغم آید، که از خیانت در امانت الهی تورا بیم ندهم ملاحظه نمودی که اگر امانات که چشم و گوش و زبان و گام و کام و سایر اندام است، پاک و سالم به صاحب امانت سپردی خداوند امانات بر تری تورا دهد که چشم و گوش و احساسات ملکوتی و باطنی است و اگر خدای نکرده در همین امانات ظاهر خیانت نمودی خداوند همین‌ها را هم از تو می‌گیرد، چه همه برای کسب معرفت بود و چون تورا از معرفت بویی به مشام نرسید و همه احساسات تو ضایع ماند، از احساسات جز همانکه حیوانات دریابند چیزی در نیابی.

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»<sup>۱</sup>

دلها داشتند اما بدان درک نکردند، چشمانشان بود اما با آنها ننگریستند، گوشهایشان بود اما با آنها نشنیدند ایشان همچون چهارپایانند بلکه گمراه‌تر، اینان غافلاند.

با هر حسی علاوه بر ظاهر محسوس دنیایی تداعی معانی همراه است که این دنباله را فقط انسان درمی‌یابد ولی حیوان جز درک محسوس

---

۱ - سورة اعراف، آیه ۱۷۹ .

چیزی به دنبال ندارد. برای مثال زمانی که حیوان با باران مواجه می‌شود جز قطرات آب چیزی نمی‌بیند. اما انسان بادیدار باران می‌خواهد بباید که این باران از چه به وجود آمده، چون به ابر رسید می‌خواهد منشاء آنرا دریابد، و چون به دریا رسید به دنبال چگونگی آفرینش دریاست و زان پس انگیزه آفرینشش.

در هر احساس برای انسان اندیشمند همین تداعی‌ها موجود است و این انسان است که همه این علت‌ها را واپس می‌زند تا به علت‌العلل برسد و این است راه‌کار بُرد صحیح حسّ.

نگرش حیوان به غروب آفتاب و تاریکی سپهر و تلالؤ ستارگان پیامی جز رجوع به آخور و طویله و آغاز خواب و استراحت چیزی به همراه ندارد. اما همین آسمان گردان و آمد و شد شب و روز را اولوالالباب چون به نظاره نشینند سر تعظیم در برابر عظمت پروردگار فرود آورند و گویند چنین دستگاهی به بازی و بازیچه نیست.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»<sup>۱</sup>

به راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز

---

۱ - سورة آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ .

نشانه هاست برای خردمندان هم آنانکه ایستاده و نشسته و  
خفته یادآور پروردگارشان هستند و در آفرینش آسمانها و زمین  
بس اندیشه دارند و گویند: پروردگارا این دستگاه عظیم را تو، به  
باطل و بیهوده نیافریدی، منزّهی تو از این اندیشه، دور دار ما را  
از عذاب آتش.

همین برداشت را از دیدار آسمان شبانگاه، در نظم لطیف نظامی

دریاب

خبرداری که سیّاحان افلاک	چرا گردند گرد مرکز خاک
در این محرابگه معبودشان کیست؟	وزاین آمدشدن مقصودشان چیست؟
چه می خواهند از این محمل کشیدن	چه می جویند از این منزل بریدن
همه هستند سرگردان چو پرگار	پدید آرنده خود را طلب کار
تو نیز آخر هم از دست بلندی	چرا بت خانه را در می نبندی؟
مرا بر سرگردون رهبری نیست	جزاین کاین نقش دائم سرسری نیست
بلی در طبع هر داننده ای هست	که با گردنده گرداننده ای هست
همی تا زو خط فرمان نیاید	به لطف هیچ پیکر جان نیاید
خدا از عابدان آنرا گزیند	که در راه خدا خود را نبیند

(نظامی)

و چون این پی آمدهای حس تعطیل ماند و اندیشه تورا به خالق این  
عظیم جای نرساند حس از کمال بی بهره ماند، و از هدف دور ماندگویی هم  
اکنون نیز در عدم است و به غایت انگیزه آفرینشش پشت نمود و در نتیجه  
از مقام شامخ انسانیت به منزلگاه پست حیوانی سقوط نمود.



## کوری چشم دل

چشم باز و گوش باز و این عمی؟ حیرتم از چشم بندی خدا  
«أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ  
يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي  
الصُّدُورِ»<sup>۱</sup>

آیا در زمین به گردش نپرداخته‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با  
آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند. زیرا در حقیقت  
چشم‌های ظاهر کور نیست بلکه چشم دل‌هایی که در سینه‌های  
آنهاست کور است.

چون هدف دیدگان، دیدار خدا بود اما همه چیز را دیدند و خدا را به  
مشاهده در این علم نشستند، زمین شناس، باکتری شناس، گیاه شناس،  
معدن شناس، میکروب شناس، کیهان شناس همه چیز شدند اما  
خداشناس نشدند این عدول از هدف آفرینش است.

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۲</sup>  
نیافریدیم جن و انس را جز برای شناخت خداوند.

---

۲ - سورة ذاریات، آیه ۵۶.

۱ - سورة حج، آیه ۴۶.

همه چیز را بشناس، اما شناختی در رابطه معلولی، تا از همان به علت رسی، و اگر توقف تو، تحقیق تو، در حد همان معلول بماند سخت گمراهی. مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

(حافظ)

و بسا دیده‌های تیزبین که نخست علت را نگریستند و زان پس از علت به معلول پرداختند.

من نخواهم در دو عالم بنگریست تا بدانم کاین دو مجلس وان کیست؟ بی تماشای گل رخسار او گر خورم نان گیرم اندر گلو (مولوی)

و گاه واپس زدن معلول، آنجا که دیدار علت در عالم شهود مقدور است، زهی بی خبری که انسان واسطه را در نظر گیرد اینجاست سخن سرور آزادگان جهان:

«الهی تَرُدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ  
بِخِدْمَةِ تَوْصِلُنِي إِلَيْكَ كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُودِهِ  
مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْكُونُ لِيغْيِرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونُ هُوَ  
المَظْهَرُ لَكَ مَتَى غَيْبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى  
بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تَوْصِلُنِي إِلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا

ثَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا»<sup>۱</sup>

الهی اندیشه و تفکر من در آثار و آفرینش تو بسا موجب دوری از دیدار تو باشد، زین رو مرا از نگرش به آثار به پیشگاه خود خوان، چگونه چیزی که در بقای هستی خود به تو محتاج است معرفت تو تواند بود؟ آیا برای ماسوای تو ظهوری است که آن ظهور تو نباشد، تا آن شیء تورا ظاهر نماید تو کی پنهان بودی تا برای وجود آشکار تو دلیل خواهند و کی دور بودی تا آثار تو بخوانند ما را به تو رسانند کور باد آن چشمی که تورا نبیند در حالی که در همه حال مراقب آنانی.

پس وای بر آن دیده که نه از دریچه معرفت علت به معلول تورا یافت و نه از معلول پی به علت بُرد و این دیده گر چه به ظاهر روشن اما در باطن کور است. ظلمت زده‌ای که حتی پیامبر نتواند چراغی فرا راه او نهد.

«وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ»<sup>۲</sup>

و نیستی تو راه نماینده کوران را از گمراهیشان.

«أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمَْىٰ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۳</sup>

آیا تو می شنوایی کران را؟ یا راهنمایی می کنی کوران را و آنکه در گمراهی آشکار است؟

---

۱ - دعای عرفه حضرت امام حسین علیه السلام .

۲ - سوره نمل، آیه ۸۱ .

۳ - سوره زخرف، آیه ۴۰ .

آشنایی را می‌شناختم که هفتاد و پنج سال در میان جامعه اسلامی زیست اما دو رکعت نماز در پیشگاه پروردگارش به جا نیاورد. بعد از مرگ سه بارش در خواب او را دیده‌ام و هر سه بار چشمانش کور شده بود. به خاطر آورم این وعده پروردگار را.

«مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ اضلَّ سَبِيلًا»<sup>۱</sup>

هر آنکس در این حیات دنیا «دلش» کور بود در آخرت نیز کور و گمراه‌تر است.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

« کور حقیقی کسی است که دلش کور باشد زیرا در حقیقت چشمان چهره‌اش کور نیست ولی دل‌هایی که در سینه‌های آنهاست کور است»<sup>۲</sup>.

وقتی از امام باقر درباره آیه فوق و کیفیت کوری آخرت پرسیده شد فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَدُلَّهُ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ دَوْرَانَ الْفَلَكَ بِالسَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ عَلَى أَنْ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهَا فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى قَالَ فَهُوَ عَمَّا لَمْ يُعَايِنِ أَعْمَى وَ اضلَّ سَبِيلًا»<sup>۳</sup>.

---

۱ - سوره اسری، آیه ۷۲ .

۲ - الفقیه .

۳ - الاحتجاج .

کوری چشم دل ..... / ۲۴۵

کسی که آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز و چرخش  
خورشید و ماه و دیدار آیات شگفت‌انگیز، او را با این نکته  
رهنمون نگردهد که فراسوی این آیات امری بس عظیم‌تر وجود  
دارد، چنین کس در آخرت نیز کور است. طبعاً او از دیدن آنچه  
نادیدنی است کورتر و گمراه‌تر است.

ای عزیز! قیامت صحنه ظهور ملکات انسان است، یوم تبلی السرائر،  
آنروز که سرائر هستی هر کس به ظهور رسد آنجاست که کوردلان مفهوم  
کوری را دریابند و وای بر آن کوری.

ای دریده پوستین یوسفان	گرگ برخیزی از این خواب گران
گرگ گشته یک به یک خواهی تو	می‌دراند جملگی اعضای تو
سیرتی کان بر وجودت غالب است	هم برآن تصویر حشرت واجب است
گر چه پنهان باشدت پیدا شود	هر که او خائن بود رسوا شود
که معانی آن جهان صورت شود	نقش‌ها اندر خور علت شود

(مولوی)

## ناشنوایی گوش دل

شنوایی را سه حالت باشد، گونه‌ای اصوات که امواجش به گوش می‌رسد ولی دل آدمی به آن توجه ندارد، نظیر اصواتی که در گذرگاه از بوق اتومبیل یا سخن رهگذاران می‌شنوید ولی به کلی به آنها توجه ندارید. گونه دیگر که در درک آن اراده کرده‌ایم و به آن توجه می‌کنیم که آنرا استماع می‌گویند اما سخن را تصدیق نمی‌کنیم و اگر دستوری باشد آن را اجرا نمی‌کنیم. گونه سوم استماعی است همراه با تصدیق و عمل، شنوایی بندگان مؤمن در برابر سخنان پیامبران از این سنخ است ناچار سخنان پیامبران و آیات قرآنی با این سه استماع مواجه بوده، چون سخن آنها برای ایمان و عمل بود، آنکه از این دو بهره نگرفت با کران، که سخنی از خدا و پیامبر نشنیدند یکسان اند.

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَ بُكِّمُوا فِي الظُّلُمَاتِ»<sup>۱</sup>

آنانکه تکذیب کردند آیات ما را کران و لال‌هایی هستند در

تاریکی‌ها مانده.

و دانی که همه حیوانات از نیروی شنوایی برخوردارند اما از اندیشه بی‌خبر، آن انسان‌هایی را که گوش و چشم و خرد دارند اما سخن پروردگار

ناشنوایی گوش دل ..... / ۲۴۷

را نه استماع کردند و نه به کار گرفتند هم اینانند که خداوند در قرآن آنها را از حیوانات پست تر می داند:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup>

به راستی که بدترین حیوانات در پیشگاه خداوند کران و گنگ‌هایی هستند که نمی‌اندیشند.

«إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ: رُوحُ الْإِيمَانِ يَسَارُهُ بِالْخَيْرِ وَ الشَّيْطَانِ يَسَارُهُ بِالشَّرِّ فَأَيُّهُمَا ظَهَرَ عَلَى صَاحِبِهِ غَلَبَهُ»<sup>۲</sup>

همانا دل را دو گوش است، روح ایمان در آن نجوای خیر می‌کند و شیطان نجوای شرّ پس هریک از آن دو پیروز شود دیگری را مغلوب خود کند. (امام صادق علیه السلام)

«إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ وَ أَنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ حَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ. فَلَا يُصْلِحُ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»<sup>۳</sup>

همانا تورا دلی است و گوش‌هایی، هرگاه خداوند بخواهد بنده‌ای را هدایت کند، گوش‌های دل او را باز می‌کند، و هرگاه جز این برای او بخواهد، گوش‌های دلش را می‌بندد و دیگر هرگز اصلاح نمی‌شود و این است معنی سخن خدای تعالی: «یا بر دل‌هایشان قفلهاست».

(امام صادق علیه السلام)

۱ - سوره انفال، آیه ۲۲ .

۲ - قرب الاسناد .

۳ - المحاسن .

## طبع و ختم دل

طبع به معنی مهر زدن و ختم به معنی پایان یافتن است، و در قرآن بیشتر به معنی ابطال و پایان سرنوشت بدان به کار رفته و چگونه است که مهر اعدام مجرمی را باید قاضی در پایان ابلاغ و دستور مهر زند و امضاء نماید. برای آن کسانی که هیچ حجت و آیت ایشان را به راه نیاورد و هیچ سخن حق در گوش ایشان کار ساز نبود و در حقیقت از ایشان رفع امید شد، دفتر سرنوشت ایشان به شقاوت ممهور گشت. اینان کیانند؟

### ۱ - جباران و متکبران:

«الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ كَبْرٌ مَّقْتَأًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»<sup>۱</sup>

آنانکه درباره آیات الهی «چه آیات آفاقی و تشریحی و قرآنی و انفسی» بدون هیچ حجتی مجادله می‌کنند کار ایشان در پیشگاه خداوند و مؤمنین عداوتی بس بزرگ است. اینگونه خداوند بر دل هر متکبر و جفاکاری مهر می‌زند.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است      دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار  
اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود      هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار  
(سعدی)



طبع و ختم دل ..... / ۲۴۹

برای صاحبان دل هیچ موجودی نیست که آیتی از خدا را با تو در میان نهد، و آدمی فطرتی خدای جو دارد و پیامبران نیز برای شکوفایی فطرت آدمی مبعوث شدند حال، نادانی برخیزد و به همه این حجت‌ها بستیزد مسلم جای آن دارد که با طبع دل به خمول فطرت مبتلا شود.

## ۲ - معتدین و متجاوزین:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ»<sup>۱</sup>

آنگاه پس از وی رسولانی به سوی قومشان فرستادیم و آنان دلالتی بس آشکار برای آنها آوردند و ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آنرا دروغ شمرده بودند ایمان آورند. اینگونه ما بر دل‌های متجاوزین مهر می‌نهمیم.

با آنکه با بعثت هر پیامبر گروهی ارشاد شدند و به راه آمدند معذالک گروهی دیگر با خداوند و پیامبرانش به مخالفت و ستیزه پرداختند و حتی پیامبران بعدی را نیز لبیک نگفتند. زین‌رواست که چون امیدی برای ارشاد آنان نماند خداوند دل‌های ایشان را برای سرنوشتی بس دردناک مهر نمود.

---

۱ - سوره یونس، آیه ۷۴.

### ۳ - کافران:

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ  
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ  
عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>

این شهرهاست که برخی از اخبار آنرا بر تو حکایت می‌کنیم. در  
حقیقت پیامبرانشان دلائل روشن بر ایشان آوردند. اما آنان به  
آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند ایمان نمی‌آوردند، اینگونه خداوند  
بر دلهای ایشان مهر می‌زند.

یکی از آیات آفاقی دیدار کاخ‌های فروریخته، تمدن‌های بر باد رفته،  
شهرهای فراموش شده، گورستانهای درهم ریخته است، یادگذشتگانی  
که آمدند و دیدند و بر اینهمه آیات نظاره کردند و متأسفانه خالق آنها را  
نشناخته و دست خالی رخت از جهان بریستند و به آینده‌ای بس تیره  
پیوستند.

در آن هنگام که لشکریان عمر سعد امام حسین علیه السلام و یاران او را به  
محاصره در آوردند. حضرت از خیمه بیرون آمد و از سپاهیان عمر سعد  
درخواست کرد خاموش باشید با شما سخنانی دارم ولی ایشان آرام  
نگرفتند و به سخن امام گوش ندادند، امام فرمود:

«وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَسْتَمِعُوا قَوْلِي؟ وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ

طبع و ختم دل ..... / ۲۵۱

إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وَ كَلَّمَكُمْ عَاصٍ لِأَمْرٍ غَيْرِ مُسْتَمَعٍ قَوْلِي فَتَقَدَّ

مُلْتَتْ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»<sup>۱</sup>.

وای بر شما، شما را چه زیان که به سخن من گوش فرا دهید و

گفتار مرا که به راه راستان می‌خوانم بشنوید به راستی که همگی

نافرمانید زیرا شکمهایتان از حرام پر است و بر دلهای شما مهر

خورده است.

در این فرمایش امام روشن است که آنچه باعث مهر زدن بر دل

می‌شود مخالفت با حق و ستیزه با آیات خداوند است.

و گاه باشد که تمام ابزار تشخیص، مهر می‌خورد و طبعاً چنین شخصی

از انتخاب راه و اجرای تصمیم صحیح باز می‌ماند. آنچه در فطرت انسانی

بود که خوب و بد را می‌شناخت در مرحله نخست، خوب و بد برایش

یکسان می‌شود و در این مرحله بد خوب و خوب بد جلوه می‌کند و پناه بر

خدا دیگر راه نجاتی برای این کس نیست.

«حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ

لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»<sup>۲</sup>.

مهر نهاد خداوند بر دلهایشان و بر گوش‌ها و چشمانشان پرده و

حجاب انداخت و مرایشان را عذاب‌ی بس بزرگ است.

۲ - سورة بقره، آیه ۷.

۱ - بحارالانوار، جلد ۴۵.

## حجاب دل

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ

شهيّد». <sup>۱</sup> به راستی که در این «قرآن» یادآوری است برای کسی که

او را دلی باشد یا گوشی فرا دارد و حضور داشته باشد.

همانطور که یادآور گردید اسباب کسب ایمان و معرفت، قلب صحیح و سالم و چشم و گوش باز قلب است آنگاه که اینها از درک حقایق محجوب مانند دیگر وسیله‌ای برای ادراک باقی نمانده است. زین‌رو هیچ تذکر و مذکری انسان غافل اینگونه را بیدار نتواند کرد، ای کاش اینان را از درک حقایق خواب ربوده بود، چه شخص خواب به صفیری بیدار گردد، اینان مرده‌اند که دیگر با پتک آهنگران هم بیداریشان نیست.

دلنواز تراز سخن خداوند و حکیمانه‌تر از سخن رسول ﷺ کدام‌گفتار بود که در قلب ایشان ننشست و جالب آنکه خودبر دردخود آگاه بودند و گفتند:

«وَمِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ»<sup>۲</sup>.

بین ما و تو حجاب است، تو کار خود کن که ما کار خود کنیم.

«قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي أذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ

بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ»<sup>۳</sup>.

۲ - سورة فصلت، آیه ۵ .

۱ - سورة ق، آیه ۳۷ .

۳ - سورة فصلت، آیه ۵ .

حجاب دل ..... / ۲۵۳

دل‌های ما در حجاب و پرده است از آنچه ما را به آن می‌خوانی و گوش ما بر آن سنگین و میان ما و تو حجاب، پس تو کار خود کن که ما کار خود کنیم.

و ای کاش این حجاب، حجاب ظاهر بود که چادر و پرده با کفی برداشته شود و چون قلب و ادراکات آن همه پوشیده و در باطن است حجب آن نیز مستور بود و بسا انسان محجوب از واقعیت‌ها، خبر از محجوب بودن خود ندارد.

«جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَأُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»<sup>۱</sup>  
و قرار دادیم میان تو و آنان که به روز رستاخیز ایمان ندارند حجابی پوشیده.

آنکه از روی جهل از خدا و رسولش روی می‌گرداند یا از روی نخوت و تکبر کدام یک از این امراض ظاهر است اینهاست حجاب مستور. آنکه به راه هدایت گرایید و در راه آن گام نهاد و از کفر و شک به منزل یقین و شهود راه یافت در همین جا جمال دل آرای محبوب را با قلب سلیم به مشاهده نشست.

اما آنکه در همین سرای چشم قلبش از دیدار محجوب بازماند، در آن سرای نیز جزء محجوبان از حق است.

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»<sup>۲</sup>

نه چنین است براستی که اینان از پروردگارشان در آنروز محجوبند. و این حسرت را کجا بری آنروز که در تشنگی و درماندگی فراق و

۲ - سورة مطففين، آیه ۱۵ .

۱ - سورة اسراء، آیه ۴۵ .

حسرت مانده باشی و بینی گروهی را که :

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»<sup>۱</sup>.

در آن روز رخسار طایفه‌ای برافروخته و نورانیست \* ناظر به

تماشای پروردگارشان.

و تو در زمره کسانی باشی که:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ \* تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»<sup>۲</sup>.

روی‌هایی در آن روز بس تیره‌است \* پنداری به آن آسیبی

رسیده.

و این حجب آفریده اعمال خود آدمی است.

«كَأَلَّ بِلِ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۳</sup>.

نه چنین است بلکه زنگار شد بر دل‌هایشان آنچه را کسب کردند.

براین فرمایش پیامبرت نیز بیندیش تا مبادا تکرار گناه، تورا به

سرنوشتی شقاوت‌آمیز چون اینان مبتلا کند:

«مؤمن هرگاه گناهی کند، نقطه سیاهی در دلش پدید آید، اگر توبه

کرد و دست از گناه کشید و طلب آمرزش نمود، دلش از آن زنگار

پاک شود. اما اگر بر گناهِش بیفزاید، آن زنگار همی افزاید تا

بدانجا که دل را فراگیرد و این همان قلب‌است که خداوند در کتابش

فرمود:

«كَأَلَّ بِلِ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

---

۱ - سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳ . ۲ - سوره قیامت، آیات ۲۴ و ۲۵ .

۳ - سوره مطففین، آیه ۱۴ .

### قساوت و سرسختی دل

چون این بلایا بر دل هجوم آورد، تدریجاً دل از نرمی به سختی گراید، همانگونه که اگر هزار ابر بهار ببارد و نسیم نوروزی بوزد بر سنگ گیاه نروید، حکمت و اندرز بر قلب قسی اثر نکند.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

سپس دلهايتان سخت شد همچون سنگ و بسا سخت تر از آن چراکه بعضی سنگها بشکافد و جویبارها از آنها سر برآرد و برخی از بیم خدا فرو ریزد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

«إِنَّ اللَّهَ عُقُوبَاتٍ فِي الْقُلُوبِ وَالْأَبْدَانِ، صَنَكَ فِي الْمَعِيشَةِ وَهَمَّنَ فِي الْعِبَادَةِ وَ مَا ضَرَبَ عَبْدٌ بِعُقُوبِيَةِ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ»<sup>۲</sup>

برای دلها و بدن‌ها خداوند کیفرهایی دارد، تنگی در معیشت و سستی در عبادت، ولی به هیچ بنده کیفری بزرگتر از سخت دلی چشانده نشده. (امام باقر علیه السلام)

۲ - تحف العقول .

۱ - سورة بقره، آیه ۷۴ .

از عوامل سخت دلی و قساوت قلب گناه و آرزوی دراز است، آنچه خداوند در این آیه متذکر می‌شود:

«الْمَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»<sup>۱</sup>

آیا برای گروندگان، وقت آن نرسیده که دل‌های ایشان برای خدا و آنچه نازل گردیده خاشع گردد. و نباشید از آن گروه که آمد ایشانرا کتاب در گذشته، آرزوها و عمر برای ایشان دراز نمود و دل‌هایشان سخت شد و اکثرشان گناه کار بودند.

بر عبرت‌های زمانه گه گاه به اندیشه نشسته‌ای؟ بر عمر تلف کرده گاه تأسف خورده‌ای؟ بر بیمودن راهی دراز بایی توشگی اندیشه‌ای داشته‌ای؟ و در میانه اشکی بر چهره‌ات غلطیده است، اگر نه این اندیشه‌هاست و نه اشکی تو راست، بیاندیش که مبادا به قسوه قلب دچار شده باشی.

«مَا جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ»<sup>۲</sup>

اشکها نخشکید مگر به سبب سخت شدن دلها و دلها سخت نشد مگر به سبب گناهان زیاد.

(حضرت علی عليه السلام)



قساوت و سرسختی دل ..... / ۲۵۷

از آنچه خداوند با کلیمش موسی بن عمران علیه السلام نجوا داشت چنین بود:

«یا موسی: لا تُطَوِّلْ فِی الدنیا أَمَلک فِیَقْسُو قَلْبِک و القاسی

القلب مَنّی بعید».<sup>۱</sup>

«ای موسی: در دنیا آرزوی خود را دراز مساز که دلت سخت

می‌گردد و سخت دل از من دور است».

و از حضرت مسیح علیه السلام هم برای درمان دل حکمتی آموز: ستور را

هر آنگاه سوار نشوند و از آن کار و بار نکشند، سرکش و کج خلق شود. دلها

نیز چنین است، هر آنگاه با یاد مرگ نرم نشوند و عبادت مداوم به

دنبالشان نیاید، سخت و درشت می‌شوند.<sup>۲</sup>

---

۲- بحار الانوار، جلد ۱۴ .

۱- کافی، جلد ۲ .

## مرگ دل

و این است پایان کار اهل شقاوت که دلی برای ایشان نمانده تا حقایق را با آن دریابند و چون دل سلطان بدن است اگر از کار ماند می‌میرد و زین‌رو خداوند به رسولش فرمود: بیهوده با این کسان وقت ضایع مساز که ایشان بی‌دلانی هستند که در حقیقت در صف مردگانند.

«إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ»<sup>۱</sup>

به راستی که تو نشنوانی مردگان را و نشنوانی کران را.

تا بر این بلای جان‌گداز مبتلا نشوی بر این فرمایش حضرت

پیامبر ﷺ دقت فرما:

«أَرْبَعٌ يَمْتَنُّ الْقَلْبُ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَ كَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ

یعنی محادثتین و مماراة الأحمق تقول و يقول و لا يرجع إلى

خير و مجالسة الموتى، فقيل له يا رسول الله و ما الموتى؟ قال

كلُّ غَنِيٍّ مُتَرَفٍّ»<sup>۲</sup>

چهار چیز دل را می‌میراند: گناه روی گناه، هم سخن شدن زیاد با

زنان، مجادله کردن با نابخرد، تو می‌گویی و او می‌گوید و هرگز هم

به راه نیاید و همنشینی با مردگان. عرض شد: یا رسول الله ﷺ

۲ - امالی طوسی .

۱ - سورة نمل، آیه ۸۰ .

منظور از مردگان کیانند؟ فرمود: هر توانگر خوش گذرانی.

و در اندرز با ابوذر فرمود: از خنده زیاد بپرهیز که آن دل را می میراند. و روی هم رفته عدم تقوی باعث مرگ دل است و تقوی حیات دل.

«مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ».<sup>۱</sup>

هر آنکس که پارسائیش اندک بود قلبش می میرد، و هر آنکس که

قلبش مُرد به دوزخ می رود. (حضرت علی علیه السلام)

و حیات قلب: اندیشه و پذیرش اندرز و وعظ و یاد مرگ و آخرت است.

حضرت مسیح علیه السلام با بنی اسرائیل می فرمود:

مجالس دانشمندان را پر کنید حتی اگر از تنگی جا ناچار باشید دوزانو

بنشینید، زیرا خداوند دل‌های مرده را با نور حکمت زنده می کند،

همچنانکه زمین مرده را با باران تند حیات می یابد.<sup>۲</sup>

ای عزیز! مبادا که عالم ظاهر و تمتعات اندک آن چنانت فریبد که از

اندیشه باطن عالم، بازمانی و پنداری هستی همین جلوه گاه چند روزه

است، و ندانی که این سرای اسفل السافلین است و تا اعلیٰ علیین شاهراه

مرکب تو است.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

غَافِلُونَ».<sup>۳</sup>

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹. ۲ - تحف العقول .

۳ - سوره روم، آیه ۷.

می‌دانند همین ظاهر حیات دنیا را و ایشان از آخرت غافلند.

اگر کسی در چاهی متولد شود، و در همان جا خوراک یابد و رشدی کند، تصور نماید عالم همین تنگنای چاه است، و اگر شعاعی از خورشید در دقایقی کوتاه بر چاه افتد، نوری عظیم‌تر از آن برایش متصور نیست، ظاهر بینان دنیا را جز این پندار درباره‌ی هستی نیست.

صاف و پاکی شو و از چاه طبیعت به‌در آی

که صفایی ندهد آبِ تراب آلوده

(حافظ)

یا آن زندانی را تصور نما که در زندان زاییده شده و از حصار آن در طول عمر قدمی بیرون نگذاشته با آن فضا خو کرده کجا از عظمت عالم و تمتعات ورای این دیوار خبرش بود. و دریغ بر آن بنده که عمرش به سر آید و از لذائذ معرفت و آشنایی با پروردگارش برای ابد باز ماند.

حبذا خوانی نهاده در جهان      لیک از چشم خسیسان بس نهان

گر جهان باغی پراز نعمت شود      قسم مار و مور هم خاکی بود

در میان چوب گوید کرم چوب      مر کرا باشد چنین حلوائ خوب

کرم سرگین در میان آن حدث      در جهان نقلی نداند جز خبث

اما برای آنان که در همین تنگ سرای طبیعت بر آسمان معنی و غیب ره یافتند و از اسفل السافلین با تمتای بلندشان از سفره ملکوت لقمه‌های نور برگرفتند و آشنای علت العلل و مسبب الاسباب شدند، جهان را با

جهان بینی دیگر به نظاره نشینند.

جان چو بی این جیفه بنماید جمال      کی توانم گفت لطف آن وصال  
حبذا آن مطبخ پر نوش و قند      که سلاطین کاسه لیسان وی‌اند  
حبذا آن خرمن صحرای دین      که بود هر خرمن آنرا خوشه چین  
حبذا دریای عمر بی غمی      که بود زو هفت دریا شب‌نمی

(مولوی)

ای عزیز! تو را تا این در باز است و عمر باقی، در به روی خود گشای و  
قدمی در نه که عنقریب درها بسته شود و دیگر گام را تاب رفتن نیست.  
رو به سوی او آر تا خداوند عزیز ارتباط خویش با قلبت برقرار کند و  
سپس راه خویش بر تو نماید و رهرو او باشی تا آنجا که به لقای خویش تو  
را ره دهد.

«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِن دُونِهِ إِلَهًا»<sup>۱</sup>

و ارتباط یافتیم بر دل‌هایشان آن زمانی که از جای خاستند و گفتند

پروردگار ما خالق زمین و آسمانهاست ما جز او را نمی‌خوانیم.

تا از خانه نفس و هوای آن بر نخاستید، ارتباط حاصل نشد. می‌بینم  
صفحات این دفتر هم یکی پس از دیگری ورق می‌خورد. ترسم از این  
کتاب خسته شوی. در اینجا دستت را می‌فشارم و با تو خداحافظی می‌کنم

۲۶۲ / ..... هدهد سبا

در آن حال که در این داستان از الست با تو بودم و حال می‌نگرم که هنوز در نیمه راه دنیا هستیم اگر خداوند مٲان توفیقی عنایت فرمود بقیه این سخن را در دفتر دیگری بنام «مرغ سلیمان» با تو در میان نهم. از محضرت التماس دعا دارم.

خوش نوا ز این نغمه را ای چنگ دوست	که بهین آهنگ جان آهنگ اوست
آنکه از تو، راز هستی را شنید	هر دو عالم نغمه ساز تو دید
چونکه حُسن دوست دایم بر ملاست	ارغنون عشق دایم در نواست
تار چنگم از نوا اینجا گسست	سینه‌اش از فرقت جانان شکست
تا که سازد چنگم <sup>۱</sup> آهنگ دگر	باید آماده شود چنگ <sup>۲</sup> دگر
نیست این آهنگِ جان صوت و نوا	گویدت این آشنا ز آن آشنا
تا ترا از آشنایان سازی	می‌دمم در نای تو گر همدمی

گر دهد فرصت زمان باز این نوا

بشجوی ای آشنا زین آشنا

(مؤلف)

پنجم مردادماه ۱۳۸۰

۱ . پنجه .

۲ . نوعی ساز .